بسم الله الرحمن الرحيم

مهارت معلّمی

محسن قرائتی

مهارت معلمی

مؤلف: محسن قرائتی
ویراستار:
طراح جلد و صفحه‌آرا: مسعود سلیمانی
ناشر:
تیراژ:
شابک: ۲-۵۵-۵۴۲۱-۶۰۰-۹۷۸
قیمت:

فهرست مطالب:

مقدمه ۱۳

فصل اول: ارزش و امتیاز کار معلمی

۱. معلمی شغل نیست؛ عبادت است ۱۶
۲. معلمی یک انتخاب صحیح است ۱۷
۳. معلمی در نگاه معصومین علیهم‌السلام جایگاه رفیع دارد ۱۸
۴. تربیت کار خداست ۱۹
۵. معلم کار پنج‌گروه از مهندسان را می‌کند ۲۰
۶. معلم با گران‌ترین گوهر هستی سروکار دارد ۲۱
۷. کار روی فکر افراد، ماندگار است ۲۲
۸. کلاس‌داری را ساده ننگریم ۲۳
۹. معلم ربّانی، هادی و ناجی بشر است ۲۴
۱۰. کار خود را مقدس بدانیم ۲۵
۱۱. تعلیم و تربیت باعث حیات معنوی مخاطب می‌شود ۲۷
۱۲. ارزش علم بیش از هر چیزی است ۲۸

فصل دوم: صفات معلم

۱. سوز و حرص داشته باشد ۳۲
۲. سعهٔ صدر داشته باشد ۳۳
۳. بی‌تکلف باشد ۳۴
۴. مخلص باشد ۳۵
۵. خود را فارغ‌التحصیل نداند ۳۷
۶. توفیقاتش را از خدا بداند ۳۹
۷. باشهامت باشد ۴۱
۸. اعتماد به نفس داشته باشد ۴۳

۹. مردمی باشد ۴۴
۱۰. صراحت لهجه داشته باشد ۴۶
۱۱. منصف باشد ۴۷
۱۲. صمیمی و بامحبت باشد ۴۹
۱۳. اهل هدایت و عمل باشد ۵۱
۱۴. آراسته باشد ۵۲
۱۵. اخلاق خوب داشته باشد ۵۳
۱۶. متواضع باشد ۵۵
۱۷. سابقه نیک داشته باشد ۵۶
۱۸. به پست و مقام دل‌بسته نباشد ۵۷
۱۹. آماده پاسخگویی باشد ۵۷
۲۰. بصیرت و شناخت عمیق داشته باشد ۵۸
۲۱. دلسوز شاگردان باشد ۵۹
۲۲. واقع‌گرا باشد ۶۰
۲۳. صبور باشد ۶۱
۲۴. دردآشنا باشد ۶۲
۲۵. تکلیف‌گرا باشد ۶۳
۲۶. باظرفیت باشد ۶۴
۲۷. منضبط باشد ۶۵
۲۸. عزم قوی داشته باشد ۶۶
۲۹. به هدف ایمان داشته باشد ۶۷
۳۰. عادل باشد ۶۸
۳۱. حامی محرومان باشد ۶۹
۳۲. توکل داشته باشد ۷۱
۳۳. بانشاط باشد ۷۱

فصل سوم: وظایف معلم

۱. آغاز کار با نام خدای متعال ۷۶
۲. عملی بودن درس‌ها ۷۷
۳. شهامت در گفتن «نمی‌دانم» ۷۹
۴. سنت‌پذیر و نوپذیر بودن ۸۰
۵. توجه به راه‌های دعوت ۸۱
۶. توجه به رشد جامع ۸۲
۷. پاسخ به شبهات ۸۳
۸. ایجاد انگیزه ۸۴
۹. هجرت ۸۵
۱۰. آموختن از هر شخص یا هر چیزی ۸۷
۱۱. تعلیم در هر زمان و مکان ۸۹
۱۲. جبران ضعف‌ها ۹۰
۱۳. همدردی ۹۱
۱۴. ارتباط‌های خصوصی و چهره‌به‌چهره ۹۲
۱۵. هدایت در گرایش و انتخاب رشته ۹۳
۱۶. احترام به همکاران و پیشکسوتان ۹۴
۱۷. نظرخواهی و مشورت ۹۶
۱۸. دادن فرصت تحقیق به مخالف ۹۸
۱۹. توجه به آثار جنبی رفتار ۹۸
۲۰. سفارش دلسوزانه و استقبال از پیشنهادها ۱۰۰
۲۱. انتقادپذیری ۱۰۱
۲۲. امیدوار و امیدبخش ۱۰۲
۲۳. قاطعیت در راه حق و نترسیدن از سرزنش‌ها ۱۰۳
۲۴. داشتن حکمت ۱۰۴

۲۵. اهل ذکر باشد! ۱۰۶
۲۶. توطئه شناسی ۱۰۷
۲۷. دشمن‌شناسی ۱۰۸
۲۸. جدی گرفتن هشدارها ۱۱۰
۲۹. سنجش مقدار تأثیر آموزش‌ها (خودآزمایی) ۱۱۱
۳۰. استفاده از همه فرصت‌ها و ظرفیت‌ها ۱۱۲
۳۱. رعایت استاندارد و تعلیم منطقی ۱۱۳
۳۲. قالب‌سازی، نه قالب‌پذیر ۱۱۳
۳۳. آشنایی با مشکلات دیگران ۱۱۴
۳۴. آشنایی با فرهنگ و گویش مخاطبان ۱۱۵

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین.

مقدمه

ارزش هر کار وابسته به انگیزه انجام آن است. جراح و چاقوکش، هر دو، شکم را پاره می‌کنند؛ اما چون انگیزه‌شان متفاوت است، ارزش کارشان نیز متفاوت می‌شود.

مسأله انگیزه مخصوص امور فرهنگی یا تبلیغ و تدریس نیست؛ بلکه داشتن انگیزه یا بی‌انگیزگی، نقش مهمی در انجام امور مختلف دارد.[1] از جمله مواردی که در صحنه‌های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی به انسان انگیزه می‌دهند و نبود آنها انسان را دچار بی‌انگیزگی می‌کند، عبارت است از:

ایمان به خدا، باور به حساب و کتاب و ثبت و ضبط اعمال، اعتقاد به امدادهای الهی در دنیا و پاداش‌های الهی در آخرت، توجه به زندگی‌نامه ایثارگران، ایجاد رقابت بین دوستان باانگیزه یا بی‌انگیزه، بهره‌مندی از تشویقات اجتماعی، آشنایی با زندگی افراد موفق، توجه به نتایج کار و تلقین برکات کار، داشتن همکاران باوفا و پایبندی به نظم و برنامه‌ریزی، توجه به افکار نیک، نظارت بر امور و کنترل آنها، اهتمام به تفریح و ورزش بهنگام، تلاش برای دسترسی به امکانات و سود بیشتر، توجه به آراستگی و زیبایی، انتخاب حرفه‌های نیاکان، همنشینی با دوستان هم‌سلیقه و علاقه‌مند، و بهره‌مندی از محبوبیت و امنیت شغلی.

همچنین می‌توان به این موارد اشاره کرد: درک فضای عاطفی، دیدن آثار عدالت، رعایت تناسب کار با استعدادهای درونی، توجه به توصیه‌های مفید، دریافت جوایز بجا، داشتن الگوهای

---

۱. این‌جانب کتابی به نام *راهکارهای تقویت انگیزه و نشاط* نوشته و در آن به ۱۱۰ عامل ایجاد انگیزه اشاره کرده‌ام.

موفق، بهره‌گیری از مشورت‌های مفید، قائل شدن قداست برای کـار، اسـتفاده از هنـر و ادبیـات، اهتمام به کار گروهی و جمعی، استفاده از آموزش‌های ضمن خـدمت، تـأمین نیازهـای طبیعـی، تمرین و کسب تجربه، پرهیز از حرکت در مسیر آرزوها و خیال‌های خام، رعایت انصاف از سـوی مدیران و مسئولان و اساتید، پذیرفتن پیشنهادات، پیشگام بودن مسئولین، استقبال مردم، داشـتن حسن ظن و امیدواری، آینده‌نگری و... .

اگر استاد و مربی بدانند که زحماتشان در سرنوشت ابدی و اخروی انسـان‌هـا اثـر دارد، نگـاه لحظه‌ای به کار خود نخواهند داشت؛ بلکه آن را سرمایه‌گذاری در تاریخ خواهند پنداشت. این نگاه به انسان انگیزه می‌دهد.

اگر استاد و شاگرد بدانند که افراد بسیاری با تحمل هجرت‌ها، زحمت‌ها و نداری‌ها به دنبـال علم رفته‌اند، انگیزه پیدا می‌کنند.[۱] اینکه قرآن کریم قصه‌های گوناگونی از تاریخ بزرگـان را نقـل کرده، برای آن است که انگیزهٔ تلاش را در افراد زیاد کند.

افراد بی‌انگیزه دلائلی برای کم‌کاری خود مـی‌آورنـد و هـر بـار بهانـه‌ای مـی‌تراشـند؛ مـثلاً می‌گویند: مزدمان کم است، با ما مشورت نمی‌کنند، مدیرمان بی‌نظم است و خودش کار نمی‌کند، ابزار مناسب نداریم، اختیاراتمان محدود است، از ما نامی برده نمی‌شـود، نظـارتی بـر کارهایمـان نیست، مهارتی به ما نیاموخته‌اند، فلان شخص یا فلان چیز مانع است، این کـار بـا روحیـه‌مـان سازگار نیست، به پیشنهادات و انتقاداتمان توجهی نمی‌شـود، مـا را تحقیـر مـی‌کننـد، گرفتـاری خانوادگی داریم، و امثال این‌گونه حرف‌ها و دلیل‌ها.

ولی آنچه همهٔ این نواقص را جبران می‌کند، ایمان و توکل به خداست. انسان مؤمن بـا خـود می‌گوید: «اگرچه امروز مردم و مسئولین قدر مرا نمی‌شناسند، اما خداوند نخواهد گذاشت که کـار من ضایع شود.» او با توکل و قناعت و صبر و یاد خدا، دل خود را در مقابل انواع بی‌مهری‌هـایی که سبب بی‌انگیزگی می‌شود، تسلی می‌دهد.

---

۱. علامه امینی رحمه‌الله صاحب کتاب *الغدیر* برای پیدا کردن بعضی کتاب‌های موردنیازش به کشورهای متعددی سفر کرد. در سفری که به هندوستان داشت، چون اجازه استفاده از کتاب موردنظرش را جز در صورت نسخه‌برداری پیدا نکرد، مجبور شد شش ماه در آنجا بماند و کتاب را استنساخ کند. همین‌که برگشت، از او پرسیدند: «هوای هند گرم بود یا سرد؟» گفت: «نفهمیدم!» او به قدری در تألیف و تحصیل و علم غرق می‌شد که تغییرات اطراف را درک نمی‌کرد.

فصل اول:

ارزش و امتیاز
کار معلمی

در گام اول، نوع نگاه ما به شغل معلمی است که می‌توانـد در تعلـیم و تربیـت و انجـام ایـن مسئولیت بزرگ تأثیرگذار باشد. با قاطعیت می‌توان گفت که معلمی فراتر از همهٔ کارها و سـرآمد همهٔ شغل‌هاست. معلم نیاز به حقوق و تأمین نیازهای زندگی دارد؛ اما هیچ‌گاه به کـار مهمـش از دریچه مادیات نمی‌نگرد.

کار معلم، تعلیم و تربیت است؛ تعلیم و تربیتی که کار خدای تعالی و پیامبران اوسـت. اساسـاً عالم با همهٔ پیچیدگی‌ها، تنوعات، زیبایی‌ها، نعمت‌ها و ابتلائاتش برای تربیت «انسان» خلق شده است. آری! زمین، مرکز آموزش و پرورش خداست؛ با پیامبرانی که معلمان آسمانی‌اند و مسئولیت تربیت انسان را بر دوش دارند.

در این فصل، برخی از امتیازات و ارزش‌های معلمی را مرور می‌کنیم.

۱. معلمی شغل نیست؛ عبادت است

بعضی از کارها از چنان قداستی برخوردارند که وصف «شغل» برای آنهـا سـبک مـی‌نمایـد. مادری شغل نیست، بلکه یک وظیفه الهی و جلوه‌ای از عبادت است. معلمی هم یک کار مقـدس محسوب می‌شود؛ زیرا عبادتی چندمنظوره است.

معلمی، انتقال علم و تجربه، انقاذ غریق و کلید عزت، بصیرت و مصونیت است. معلمی، شغل خدا و جبرئیل است؛ چنانکه در سوره الـرحمن مـی‌خـوانیم: ﴿الـرَّحْمن* عَلَّـمَ الْقُـرْآنَ﴾[1]؛«خداونـد رحمان، قرآن را تعلیم فرمود.»

در قرآن برای توصیف انبیاء‌علیهم‌السلام عبارات متعددی به کار رفته؛ ولی آنچه بیش از همه اسـتفاده

---

۱. الرحمن: ۱-۲.

شده، تعبیر ﴿یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ یُزَکِّیهِمْ﴾[۱] است که نشان می‌دهد کار پیامبران، تعلیم کتاب و حکمت و تزکیه بوده است.[۲]

سیزده آیه در قرآن به سؤال‌های مردم از پیامبر اکرمﷺ اختصاص یافته که با کلمه «یَسْئَلُونَک» همراه است. این نشان می‌دهد که پیامبرﷺ معلم مردم بوده است.

«معلم» واژه‌ای است که بار معنایی خاصی دارد و نباید به آن نگاه عادی نمود. این واژه، همانند برخی از واژه‌های مقدس، حامل معانی بلندی است؛ مثلاً «کربلا» نام منطقه‌ای از زمین است، ولی به جای هویت جغرافیایی، هویت تاریخی و بار معنایی بالایی دارد. کسی نمی‌گوید کربلا در شمال شرقی یا جنوب غربی فلان‌جا واقع شده و مساحت آن فلان‌مقدار است؛ بلکه با ذکر اسم کربلا، مفاهیم امامت، شهامت، شهادت، عصمت، ایثار، مقاومت، اخلاص، عبادت، ظلم‌ستیزی و امثال آن به ذهن افراد می‌آید.

کلمه معلم نیز چنین حالتی دارد. تقلیل مفهوم معلمی به یک شغل ساده، کوته‌بینی است؛ نظیر اینکه کسی به مرجع تقلید بگوید: «ایشان آدم خوبی است.» تعبیر «آدم خوب» در وصف یک مرجع تقلید کفایت نمی‌کند.

۲. معلمی یک انتخاب صحیح است

هر انسانی یک شغل را انتخاب می‌کند؛ ولی مهم آن است که در آن شغل با چه چیزی سروکار دارد و تأثیر کارش تا کجاست.

اگر مهندس و صنعتگر روی جمادات کار می‌کنند و برج و ماشین و امثال آنها را می‌سازند، معلم روی انسان‌ها کار می‌کند؛ اگر پزشک روی جسم انسان‌ها کار می‌کند، معلم با روح و قلب و جان انسان سروکار دارد؛ اگر تاجر مشغول توزیع کالااست، معلم مشغول توزیع علم است؛ اگر ساخته‌های انسانی تا مدت کمی منشأ اثر هستند، اثری که استاد و معلم روی شاگرد می‌گذارند،

---

۱. بقره: ۱۲۹.

۲. اگرچه تعبیراتی چون «داعی»، «هادی»، «بشیر»، «سراج منیر» و امثال آن نیز درباره پیامبران به کار رفته، ولی به مسئولیت «تزکیه» و «تعلیم» که بر دوش آنان بوده، به صورت خاص اشاره شده است.

گاهی تا قیامت ادامه پیدا می‌کند.

تعلیم و تربیت مبارک‌ترین کاری است که خداوند آن را بر دوش انبیا و اوصیا علیهم‌السلام گذاشته است. در زمان طاغوت، به سراغ برخی از مبلغین ـ که تعدادشان بسیار اندک بود ـ رفتند و با پرداخت مبالغی آنان را جذب نظام شاهنشاهی کردند. آنها از زیر بار شغل شریف معلمی، شانه خالی کردند و با حضور در دستگاه فاسد، به دنیا روی آوردند. در آن روز، آیت‌الله العظمی گلپایگانی رحمه‌الله فرمود: «اگر طلبه‌ای به جای تبلیغ و تحصیل دین، سراغ دربار رفت و بازوی آنان شد، نگوید: رفتم؛ بلکه بگوید: لیاقت نداشتم و امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه مرا از حوزه بیرون انداخت.» این سخن در آن زمان بسیار مهم بود و سبب بیمه شدن دیگر مبلغان در برابر توطئه درباریان شد.

آری! اگر کسی بتواند با تولید و توزیع و مصرف علم به انسان‌ها خدمت کند و به دل‌ها و جان‌ها حیات ببخشد و در مسیرانبیای الهی علیهم‌السلام گام بردارد، اما به سراغ تولید و توزیع و مصرف اجناس دیگر برود، برنده نیست و خسارت کرده است. این خسارت به فراخور شغلی که جای شغل معلمی انتخاب می‌شود، مراتبی دارد؛ چراکه خسارت دارای مراحل و تفاوت‌هایی است.[1]

۳. معلمی در نگاه معصومین علیهم‌السلام جایگاه رفیع دارد

اهل‌بیت علیهم‌السلام از مقام معلمی و ارزش آن، تجلیل فراوانی کرده‌اند. در فرهنگ اسلامی از رهبر آسمانی با تعبیراتی چون معلم، مربی یا پدر یاد شده است. در خصوص جایگاه ممتاز معلمان و ارزش آنان نزد معصومین علیهم‌السلام روایات فراوانی موجود است. از جمله رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: «بالاترین صدقات آن است که انسان چیزی را یاد بگیرد و به دیگران بیاموزد.»[2] و فرمودند:

---

۱. قرآن کریم درباره اعمال زیان‌بخش انسان چینن تعبیراتی دارد:
ـ گاهی معامله بدی است: ﴿بِئْسَمَا اشْتَرَوْا﴾. (بقره: ۹۰)
ـ گاهی سودی ندارد: ﴿فَما رَبِحَتْ تِجارَتُهُمْ﴾. (بقره: ۱۶)
ـ گاهی خسارت است: ﴿اشْتَرَوُا الضَّلالَةَ بِالْهُدى﴾. (بقره: ۱۷۵)
ـ گاهی غرق در زیان است: ﴿لَفِي خُسْرٍ﴾. (عصر: ۲)
ـ گاهی خسارت بزرگ و آشکار است: ﴿خُسْراناً مُبيناً﴾. (نساء: ۱۱۹)
ـ گاهی خسارت در تمام ابعاد است: ﴿بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالًا﴾. (کهف: ۱۰۳)
۲. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: «أَفْضَلُ الصَّدَقَهِ أَنْ يَعْلَمَ الْمَرْءُ عِلْماً ثُمَّ يُعَلِّمَهُ أَخَاهُ.» (*بحارالأنوار*(ط بیروت)، ج۲، ص ۲۵)

«راهنمایی‌کننده به راه خیر، مانند انجام‌دهندهٔ آن است.»[۱]

همچنین امام باقر علیه‌السلام فرمود: «تمام جنبندگان زمین و ماهیان دریا و هر موجود کوچک و بزرگی که در زمین و آسمان خداست، برای تعلیم‌دهندهٔ امور نیک استغفار می‌کنند.»[۲]

امامان ما نسبت به معلمان فرزندانشان بسیار لطف داشتند و آنها را تشویق می‌کردند. امام حسین علیه‌السلام به معلم فرزندش صددینار هدیه داد و در پاسخ به اعتراض مردم فرمود: «أَيْنَ يَقَعُ هَذَا مِنْ عَطَائِهِ يَعْنِي تَعْلِيمَهُ؛[۳] این مبلغ، در قبال تعلیمات او چه ارزشی دارد؟» (کنایه از اینکه ارزش هدیه مادی به پای ارزش تعلیم قرآن نمی‌رسد.)

٤. تربیت کار خداست

در قرآن کریم، بعد از نام مبارک «الله»، بیشترین نامی که برای خدا به کار رفته، «ربّ» است. ناگفته پیداست که «ربوبیت» زمانی کامل است که بر اساس علم، حکمت، مصلحت و رحمت باشد، که خداوند همه را دارد.

معلم، تنها علم خود را منتقل نمی‌کند؛ بلکه می‌تواند همهٔ کمالات را با رفتار و گفتار و اخلاق خود به دیگران منتقل کند؛ آن زمان که شاگرد به یأس گرایش پیدا می‌کند، روح امید را در او بدمد و آن هنگام که شاگرد به غرور گرایش پیدا می‌کند، او را هشدار دهد.

همان‌گونه که خداوند متعال در مسیر تربیت مردم، با منطق و برهان، احساس و عاطفه، مثال و تشبیه، تاریخ و داستان، بیان الگوهای مثبت و منفی، هنر و اخلاق و نیز وعده و تهدید، مردم را تربیت می‌کند، معلم و استاد نیز باید از همه این ابزارها بهره‌مند باشند. هرچه بهرهٔ آنها از این ابزار بیشتر باشد، توفیقات آنها نیز بیشتر خواهد شد.

اتصال معلم و استاد و مربی به خداوند متعال، نقش مهمی در انجام مسئولیت آنها ـ که همانا ارشاد و هدایت مردم است ـ دارد؛ لذا از عالم دینی به «عالم ربانی» تعبیر می‌شود؛ یعنی عالمی که

---

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: «الدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلِهِ.» (*کافی*، ج ۴، ص ۲۷)
۲. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ: «مُعَلِّمُ الْخَيْرِ يَسْتَغْفِرُ لَهُ دَوَابُّ الْأَرْضِ وَ حِيتَانُ الْبُحُورِ وَ كُلُّ صَغِيرَةٍ وَ كَبِيرَةٍ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَ سَمَائِهِ.» (*ثواب الأعمال و عقاب الأعمال*، ص ۱۳۱)
۳. *المناقب*، ج ۴، ص ۶۶.

سر و کارش با پروردگار است، در راه خدا و برای خدا و بـا اسـلوب و اخـلاق خداپسـندانه تعلـیم می‌دهد، از خداوند متعال صفت ربوبیت را می‌گیرد و به دیگران منتقل می‌کند.[۱]

امام سجاد علیه‌السلام در دعای مکارم الاخلاق از خداوند می‌خواهد: «الهی انطقنی بالهدی و الهمنـی التقوی؛ خدایا زبانم را به هدایت باز کن و تقوا را به من الهام کن.» انسانی که به این مقام برسد، خدایی می‌شود و همین که خدایی شد، می‌تواند همهٔ امکانات و ابزارها را در مسیر رضای خدا بـه کار گیرد و انسان‌های خدایی تربیت کند.

۵. معلم کار پنج‌گروه از مهندسان را می‌کند

ماشینی که سوارش می‌شویم، نتیجه کار پنج گروه از مهندسان است:

ـ مهندسانی که مسئول کشف معدن هستند؛

ـ مهندسانی که مسئول استخراج مواد هستند؛

ـ مهندسانی که مسئول ذوب مواد هستند؛

ـ مهندسانی که مسئول قطعه‌سازی و طراحی قطعات ماشین هستند؛

ـ مهندسانی که مسئول مونتاژ قطعات و نظارت بر آن هستند.

اما یک معلم باید به تنهایی، کار این پنج‌گروه را روی انسان‌ها انجام دهد:

ـ استعدادهای شاگردش را کشف کند؛

ـ شاگرد را از انحراف‌هایی که به آن گرفتار شده است، خارج کند؛

ـ با اخلاق و رفتار و محبت، شاگرد را به درس علاقه‌مند کند؛

ـ با تدریس و تعلیم و تربیت، شاگرد را بسازد؛

ـ با سعهٔ صدر، تربیت‌شدگان را به هم متصل کند و جامعه را تشکیل دهد.

بنابراین، معلم یک تنه باید کار پنج گروه مهندس را انجام دهد؛ آن هم نه بر روی جمـادات،

---

۲. برکات کار آموزشی و فرهنگی منحصر به زمان خاصی نیست. اگر هر کالا و محصولی برای صادرات نیاز به وسیله حمل و نقل و صرف هزینه و وقت دارد، معارف و فرهنگ نیز، کالایی است که می‌توان با زبان و قلم به همه عصرها و نسل‌ها صادر کرد. اگر این عمل برای کسب رضای خدا باشد، ماندگار و ابدی خواهد شد.

بلکه بر روی «انسان» که صاحب روح است و کار با او، ظرافت و دقت خاصی را می‌طلبد. این، بیانگر ذره‌ای از کار مهم و پیچیدهٔ معلمی است.

٦. معلم با گران‌ترین گوهر هستی سروکار دارد

موجودات به چهار دسته تقسیم می‌شوند: جمادات، نباتات، حیوانات و انسان‌ها.

اگر انسان روی آهن و چوب کار کند و از آنها در و پنجره بسازد یا در زمین خالی ساختمان بسازد یا از پشم و نخ پارچه تولید کند، با کار و صنعت خود، ارزش این اجناس را بالا می‌برد؛ اما استاد و معلم روی نسل نو کار می‌کنند. روشن است که زحمت تربیت انسانی که قابلیت رشد بی‌نهایت دارد، با زحمت و تلاش برای ارتقای وسیله‌ای که رشد محدودی می‌کند، قابل قیاس نیست.

اگر دیگران روی جمادات کار می‌کنند و ماشین و هواپیما و ساختمان می‌سازند، یا عده‌ای به سراغ پرورش حیوانات یا گل و گیاه می‌روند، کار معلم و استاد و مربی، پرورش انسان‌هاست. رشد همه چیز محدود است؛ جز انسان. ارزش هر چیزی محدود است؛ جز انسان.

یک جوان هفده ساله که در جبهه شهید شده، در وصیت‌نامه خود نوشته است: «جسمم را به خاک، روحم را به خدا و راهم را به شما می‌سپارم.» این کلام را چگونه می‌شود قیمت‌گذاری کرد؟ آیا سنگ‌های قیمتیِ همهٔ معادن به ارزش این کلمات هستند؟ تفکر این نوجوان، اثر تربیت معلم و مربی، و پرورشگاه این تفکر، مسجد است.

اگر انسان درست تربیت شود، از فرشته برتر می‌شود و اگر منحرف گردد، از هر حیوانی پست‌تر خواهد شد. معلم نمی‌گذارد که گوهر انسانیت، نابود و مغفول شود. قرآن کریم درباره بعضی از انسان‌ها می‌فرماید: ﴿أُولئِكَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَل﴾[1]؛ «آنها مثل حیوانات هستند، بلکه پست‌تر.» سپس دلیل انحراف آنها را این‌گونه بیان می‌کند: ﴿أُولئِكَ هُمُ الْغافِلُون﴾.

غفلت انواعی دارد:

---

۱. أعراف: ۱۷۹.

ـ عده‌ای، از خدا غافل‌اند: ﴿نَسُوا اللَّه﴾.[۱]

ـ عده‌ای، از قیامت غافل‌اند: ﴿نَسُوا يَوْمَ الْحِساب﴾.[۲]

ـ عده‌ای، از وظیفه خود غافل‌اند: ﴿كَذلِكَ أَتَتْكَ آياتُنا فَنَسِيتَها﴾؛[۳]«همان‌گونه که آیات ما به تو رسید و تو آنها را فراموش کردی.»

ـ عده‌ای، از محرومان غافل‌اند: ﴿وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِين﴾؛[۴]«و افراد مسکین را اطعام نمی‌کردیم.»

ـ عده‌ای، از توانمندی‌های خود غافل‌اند و نمی‌دانند که چه موجودی هستند.

ـ عده‌ای، از ارزش عمر خود غافل‌اند و عمر خود را صرف کارهای لغو می‌کنند.

و کار معلم، زدودن غبار غفلت و بیدار کردن انسان خوابیده‌ای است که از گوهر عمر و زندگانی‌اش غافل است.

۷. کار روی فکر افراد، ماندگار است

یکی از نشانه‌های برتری اعمال، ماندگاری آثار آن است؛ چنانکه حضرت ابراهیم علیه‌السلام از خدا خواست که در تاریخ ماندگار باشد: ﴿وَ اجْعَلْ لِي لِسانَ صِدْقٍ فِي الآخِرِينَ﴾؛[۵] «و در میان آیندگان، نام نیکی برای من قرار بده.»

خداوند نیز دعای او را این‌گونه پاسخ داد: ﴿وَ جَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُون﴾[۶]؛ «آن [کلمه توحید] را در میان نسلش کلمه ماندگار قرار داد، باشد که آنان (به توحید) بازگردند.»

آری! ایمان به تنهایی کافی نیست، بلکه هدایت الهی باید تداوم داشته باشد: ﴿سَيَهْدِين﴾ و

---

۱. توبه: ۶۷.

۲. ص: ۲۶.

۳. طه: ۱۲۶.

۴. مدثر:۴۴.

۵. شعرا: ۸۴.

۶. زخرف: ۲۸. درباره فاعل «جعل» در ﴿وَ جَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً﴾ دو احتمال وجود دارد: خداوند و ابراهیم. به این معنا که هم می‌توان گفت خدا به پاس ایمان ابراهیم، توحید را در نسل او زنده نگاه داشت و هم می‌توان گفت ابراهیم فریاد توحید و برائت از شرک را در نسل خود به یادگار گذاشت.

فریاد توحید در تاریخ می‌ماند؛ گرچه مردم زمان به آن گوش نکنند: ﴿كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾ حضرت ابراهیم﵇ برای نسل خود نیز دعا می‌کرد و از خداوند می‌خواست: «خدایا! رهبری امت و اقامه نماز را در ذریه من قرار بده.»

معلم باید بداند که ماندگارترین کار، تعلیم و تربیت است؛ آن هم بر روی نسل جوان که تأثیرپذیری و ماندگاری آن بیشتر است.

۸. کلاس‌داری را ساده ننگریم

چه بسا برخی از افراد، کلاس‌داری را یک کار عادی تلقی کنند، به ویژه اگر مخاطبان از سنین پایین‌تر باشند؛ در حالی که هم کلاس‌داری مهم است و هم مخاطبانی که از نسل نو هستند.

آیت‌الله العظمی گلپایگانی﵀، یکی از مراجع بزرگ تقلید، وقتی راجع به کلاس‌داری من مطالبی شنیدند، خواستند که کلاس مرا ببینند. تابلو و تخته سیاهی را به منزل ایشان بردم و برای ایشان نمونه‌هایی از درسی که برای نسل نو می‌گفتم، ارائه دادم. سپس به ایشان گفتم: «من امکان فقیه شدن دارم، ولی فعلاً معلم شده‌ام.» ایشان فرمود: «این راهی که شما پیش گرفته‌ای، الان بیشتر مورد نیاز است و امام زمان﵀ راضی است؛ ان شاءالله.»

مرحوم آیت‌الله مشکینی﵀، یکی از اساتید بزرگ قم نیز مشابه این کلام را به من فرمود. شبی به کلاسم آمد و تا پایان کلاس در کنار بچه‌ها نشست؛ سپس فرمود: «من حاضرم پاداش تدریس برای صدها طلبهٔ فاضل را به تو بدهم تا در مقابل، پاداش این کلاس بیست نفری و تدریس برای بچه‌ها را به من بدهی.»

در کلاس، آینده یک انسان رقم می‌خورد. کلاس می‌تواند افراد را از پرتگاه‌های جهالت دور کند و مسیر زندگی یک فرد و نقشه راه او را تغییر دهد. مدرسه و دانشگاه، کارخانه انسان‌سازی است و کلاس‌داری، به ویژه اگر نسل نو مخاطب آن باشد، از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است.

۹. معلم ربّانی، هادی و ناجی بشر است

آموزش و تحصیلات، هم می‌تواند دامی برای تحصیل‌کردگان و ایجاد وابستگی آنها به ابرقدرت‌ها شود، هم وسیله نجات بشر از شرّ طاغوت‌ها.

بر اساس آیات قرآن کریم، یکی از شاخصه‌ها و اهداف بزرگ حضرت موسی علیه‌السلام نجات بنی‌اسرائیل از شرّ فرعون بود؛ چنانکه با صراحت به فرعون گفت: ﴿أَنْ أَرْسِلْ مَعَنا بَنِي إِسْرائِيلَ﴾[۱]؛«بنی‌اسرائیل را [آزاد کن و] همراه ما بفرست.»

نشانه فقیه آن است که مردم را از شرّ دشمنانشان آزاد سازد: ﴿وَ أَنْقَذَهُمْ مِنْ أَعْدَائِهِمْ﴾.[۲]

قرآن کریم یکی از وظایف انبیاء را رهاسازی افکار جامعه از غل و زنجیرهایی برشمرده است که به آن گرفتار شده بودند: ﴿وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِي كانَتْ عَلَيْهِمْ﴾؛[۳]«و از آنان بار گران (تکالیف سخت) و بندهایی را که بر آنان بوده است، برمی‌دارد [وآزادشان می‌کند].»

امروزه رشته‌های تحصیلی متنوعی ایجاد شده است که در بسیاری از امور، رفاه را برای بشر به ارمغان آورده‌اند؛ اما آیا توانسته‌اند بشر را آزاد کنند؟ در موارد زیادی علم هست؛ ولی ثمره‌اش نیست. مثلاً تلفن همراه ـ که یک وسیله ارتباطی است ـ نزد هر کس هست؛ اما آیا خود «ارتباط» هم هست؟ چه‌بسا وسیلهٔ ارتباطی باشد، اما خود انسان‌ها با هم قهر باشند. علم و ثمرهٔ آن نیز می‌تواند دچار این آسیب شود.

علم حقیقی، نگاه انسان را توحیدی می‌کند. در حدیث می‌خوانیم: «ثمرة العلم معرفة اللّه؛[۴] ثمره علم، شناخت خداوند است.» و همچنین: «ثَمَرَةُ الْعِلْمِ الْعِبَادَةُ؛[۵] ثمره علم، بندگی خداست.»

در قرآن کریم آمده است که گروهی جذب اموال قارون شده بودند و می‌گفتند: «ای کاش ما هم مثل قارون ثروتمند بودیم»؛ ولی کسانی که اهل علم بودند به آنها چنین تذکر می‌دادند:

---

۱. شعراء: ۱۷.
۲. قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا علیه‌السلام: «أَنَّ الْفَقِيهَ مَنْ أَفَاضَ عَلَى النَّاسِ خَيْرَهُ، وَ أَنْقَذَهُمْ مِنْ أَعْدَائِهِمْ.» (*التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري* علیه‌السلام، ص ۳۴۴)
۳. أعراف: ۱۵۷.
۴. *غرر الحكم و درر الكلم*، ص ۳۲۶.
۵. همان.

﴿وَيْلَكُمْ ثَوابُ اللَّهِ خَيْرٌ﴾؛[۱] «وای بر شما! پاداش الهی بهتر است.» از این آیه استفاده می‌شود که اگر کسی علم واقعی داشته باشد، در تشخیص دنیا و آخرت اشتباه نمی‌کند.

نه دانشمندی که دنیا را بر آخرت برگزیند، عالم ربانی است و نه علم او، علم حقیقی؛ چنانکه گرفتن مدرک و عنوان، نشانه بلوغ عقل و کمال انسانیت نیست؛ زیرا تعلیمات عالم ربانی باید حیات‌آفرین و نجات‌بخش باشد.

مشکل بزرگ امروز جامعه بشری، جدا شدن «اقرأ» از «باسم ربک»، جدا شدن «یعلّمهم» از «یزکّیهم»، جدا شدن مادیات از معنویات، جدا شدن دنیا از آخرت، و در یک کلام، جدا شدن علم از دین است.

هنر معلمی فقط به آموزش خواندن و نوشتن یا آموزش مسائل پیچیده و فرمول‌های سخت نیست؛ بلکه هنر معلم در آموزش مسائل علمی با نگاه توحیدی و تربیتی است. ثمرهٔ چنین آموزش و تعلیمی، شکوفایی علم، حلم، حیات قلب، استقامت، معرفت و انسانیت در متعلّمین خواهد بود.

آری! معلم ربانی، هادی و ناجی است و ارزش کار او به حیات دل‌ها و نجات انسان‌هاست.

۱۰. کار خود را مقدس بدانیم

علم را مقدس بدانیم؛ زیرا خداوند هم به قلم قسم خورده است، هم به آنچه نوشته می‌شود: ﴿ن وَ القَلَمِ وَ ما يَسْطُرُون﴾.[۲]

اسلام برای آموزش هیچ محدودیتی قائل نیست:

ـ نه محدودیت زمانی: «اطلبوا العلم من المهد إلی اللّحد؛[۳] از گهواره تا گور علم بیاموزید.»

ـ نه محدودیت مکانی: «لَوْ كَانَ الْعِلْمُ مَنُوطاً بِالثُّرَيَّا لَتَنَاوَلَهُ رِجَالٌ مِن فَارِسَ؛[۴] اگر علم در ثریا باشد، مردانی از فارس به آن می‌رسند.»

---

۱. قصص: ۸۰

۲. قلم: ۱.

۳. *نهج الفصاحة* (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله)، ص ۲۱۸.

۴. *قرب الإسناد* (ط الحدیثة)، ص ۱۰۹.

ـ نه محدودیت جغرافیایی: «اطلبوا العلم ولـو بالصّـین؛[۱] دانـش را بجوییـد، اگرچـه در چـین باشد.»

ـ نه محدودیت مقداری: ﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِى الدِّينِ﴾؛[۲]«چـرا از هرگروهی از مردم، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا در دین فقیه شوند؟»

ـ نه محدودیت جانی: «لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ لَطَلَبُوهُ وَ لَوْ بِسَفْكِ الْمُهَجِ و خـوض اللجج؛[۳] اگر مردم ارزش علم را می‌دانستند به سراغ آن می‌رفتند، گرچه بـه قیمـت جـان خـود و فرورفتن در امواج دریا باشد.»

ـ نه محـدودیت انسـانی: ﴿فَبَعَثَ اللَّهُ غُراباً يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ﴾؛[۴]«پس خداوند زاغی را فرستاد که زمین را می‌کاوید، تا به او نشان دهد که چگونه کشـته برادرش را بپوشاند [و دفن کند].»

ـ نه محدودیت مکتبی: پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله بهای آزادی کسانی را که در جنگ اسیر می‌شـدند، آموزش خواندن و نوشتن به ده نفر از مسلمان قرار داد.[۵]

اسلام به قدری برای آموزش ارزش قائل است که می‌فرماید: «اگر سگ آموزش‌دیـده، بـرای شما شکاری بیاورد، آن شکار برای شما حلال است.»[۶]

در قرآن می‌خوانیم: یکی از اولیای خدا ـ که در تفاسیر، عُزَیْر معرفی شده است ـ از خرابـه‌ای می‌گذشت. با دیدن آثار گذشتگان، به خدا گفت: «این مردگان را چگونه زنده می‌کنی؟» خداونـد او را که بر الاغی سوار بود، میراند. پس از صد سال او را زنده کرد و از او پرسید: «چه مدت است

---

۱. *نهج الفصاحة*، ص: ۲۱۷. چین در آن زمان دورترین منطقه شناخته شده بود. در این حدیث، سفارش شده است که به دنبال علم بروید، گرچه مجبور باشید هزاران فرسخ را طی کنید.

۲. توبه: ۱۲۲.

۳. *بحارالانوار*، ج۱، ص ۱۷۷.

۴. مائده: ۳۱. خدا با این روش به انسان اولیه آموخت که چگونه مرده خود را دفن کند.

۵. *سیرت جاودانه*، ج۲، ص۵۵۰.

۶. مائده: ۴. با توجه به این آیه، تنها صید سگ‌های آموزش‌دیده حلال است، نه صید حیوانات شکاری دیگر؛ آن هم شکاری که سگ در پی آن گسیل شده و آن را نگه داشته است، نه آنکه برای خودش شکار کرده باشد که خوردن آن حرام است.

که در اینجا آرمیده‌ای؟» گفت: «روزی یا نصف‌روزی!» خداوند به او فرمود: «صد سال پیش، در اینجا مُردی و اکنون تو را زنده کردم! به الاغ خود بنگر که چگونه او را دوباره زنده می‌کنم و به غذای خود بنگر که چگونه پس از صد سال هنوز فاسد نشده است.»[۱]

خداوند با بیان داستان عزیر ثابت می‌کند که برای فراگیری یک نکته، مرگ صد ساله هم ارزشمند است.

۱۱. تعلیم و تربیت باعث حیات معنوی مخاطب می‌شود

خدای تعالی می‌فرماید: ﴿یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاکُمْ لِما یُحْیِیکُمْ﴾؛[۲] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگاه خدا و رسول، شما را به چیزی که حیات‌بخش شماست دعوت می‌کنند، بپذیرید.»

حیات اقسام مختلفی دارد؛ گیاهی، حیوانی، فکری و ابدی.[۳] مقصود از حیاتی که با دعوت انبیاﷺ فراهم می‌آید، حیات حیوانی نیست ـ چون این نوع حیات بدون دعوت انبیا نیز وجود دارد ـ؛ بلکه مقصود، حیات فکری، عقلی، معنوی، اخلاقی، اجتماعی و در یک کلام، حیات انسان در تمام زمینه‌هاست.[۴]

حیات انسان، در ایمان و عمل صالح است و خداوند متعال و انبیاﷺ هم مردم را به همان دعوت کرده‌اند: ﴿دَعاکُمْ لِما یُحْیِیکُمْ﴾. اطاعت از فرامین آنان، رمز رسیدن به زندگی پاک و طیّب

---

۱. بقره: ۲۵۹. بر اساس این آیه، غذایی که یک هفته‌ای فاسد می‌شود، صد سال سالم مانده است. هر سال ۵۲ هفته دارد و صد سال ۵۲۰۰ هفته می‌شود. یعنی خدا اگر بخواهد می‌تواند غذا را ۵۲۰۰ برابر عمر طبیعی‌اش سالم نگه دارد. اکنون می‌توانیم پاسخ این سؤال را بدهیم که چگونه امام زمانﷺ ۱۲ قرن زنده مانده است. ۱۲ قرن حدود ۱۵ برابر عمر طبیعی است. ۱۵ برابر کجا و ۵۲۰۰ برابر کجا؟!

۲. أنفال: ۲۴.

۳. حیات گیاهی: ﴿أَنَّ اللَّهَ یُحْیِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها﴾؛«خداوند زمین مرده را زنده می‌کند.» (حدید:۱۷)
حیات حیوانی: ﴿لَمُحْیِ الْمَوْتی﴾؛ «خداوند مردگان را زنده می‌کند.» (فصّلت: ۳۹)
حیات فکری: ﴿مَنْ کانَ مَیْتاً فَأَحْیَیْناهُ﴾؛ «آنکه مرده بود و زنده‌اش کردیم.» (انعام: ۱۲۲)
حیات ابدی: ﴿قَدَّمْتُ لِحَیاتِی﴾؛ «[مجرمین در قیامت می‌گویند:] ای کاش برای زندگی امروزم چیزی از پیش فرستاده بودم.» (فجر: ۲۴)

۴. البته ممکن است مراد از دعوت به حیات در اینجا (به دلیل آنکه آیه مذکور در کنار آیات جنگ بدر آمده است) دعوت به جهاد باشد.

است؛ چنانکه در جای دیگری از قرآن می‌خوانیم: ﴿مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً﴾؛[۱] «هر کس کار شایسته‌ای کند، چه مرد یا زن، در حالی‌که مؤمن باشد، به زندگی پاک و پسندیده زنده‌اش می‌داریم.»

استاد و معلم، باید به پیروی از خدا و پیامبرﷺ و با نفَس مسیحایی خود، به مخاطب حیات ببخشد و جهل او را به علم، یأس او را به امید، غفلت او را به هوشیاری، ترس او را به شجاعت، اِعراض او را به اقبال، تفرقه او را به وحدت، کینه او را به محبت، دنیاگرایی او را به ابدگرایی، اطاعت او از نااهلان را به اطاعت از اولیای معصوم و عادل، اسراف او را به صرفه‌جویی، کسالت او را به نشاط، اضطراب او را به آرامش، و سنگ‌دلی او را به نرم‌دلی تبدیل کند.

اگر به جای این آموزه‌ها، تنها به انتقال اطلاعات و علوم اکتفا کنیم، معلوم نیست بهره‌گیری از این علوم برای فرد و جامعه سود خواهد داشت یا ضرر؟ و فارغ‌التحصیلان ما عناصر مفیدی خواهند بود یا خطرناک؟

اگر استاد رسالت خود را رسالتی الهی، نبوی و علوی بداند و اتصال خود را با خدا و اولیای خدا مستحکم کند، واجد نفس مسیحایی می‌شود. در این صورت، کار معلم، کار انبیا خواهد بود؛ وگرنه انتقال علم بدون تزکیه، مثل جدا شدن سوزن از نخ است که به جای دوزندگی، سوراخ می‌کند و صدمه می‌زند.

۱۲. ارزش علم بیش از هر چیزی است

خداوند آنجا که سخن از آفرینش انسان است، خود را «کریم» معرفی می‌کند: ﴿يا أَيُّهَا الْإِنْسانُ ما غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ* الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ﴾؛[۲] «ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار بزرگوارت مغرور کرد و فریب داد؟ همانکه تو را آفرید و [اندام تو را] استوار ساخت و متعادل کرد.» ولی آنجا که سخن از علم و فرهنگ است، صفت «أکرم» را به کار می‌برد و

---

۱. نحل: ۹۷.
۲. انفطار: ۶-۷.

می‌فرماید: ﴿اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَم﴾[1]؛ «بخوان که پروردگار تو از همه گرامی‌تر است.»

در سوره الرحمن نیز ابتدا به تعلیم قرآن اشاره می‌کند، سپس آفرینش انسان: ﴿الرَّحمن * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسانَ﴾؛[2] «خداوند قرآن را آموخت و انسان را آفرید.»

آری! باید قبل از ماشین، راه ساخته شود؛ اول راه هدایت (عَلَّمَ الْقُرْآنَ)، سپس آفرینش انسان. این تعابیر، بیانگر ارزش علم و معلم و تعلیم است و نشان می‌دهد که علم و فرهنگ بالاترین ارزش را دارد.

---

۱. علق: ۳.

۲. الرحمن: ۱ـ۳.

فصل دوم:

صفات معلم

معلم باید دارای ویژگی‌ها و خصوصیاتی باشد که او را در عرصهٔ تعلیم و تربیت موفق کند. هر شخصی می‌تواند با تلاش و استمداد از حضرت حق، ویژگی‌های مثبت خود را ارتقا دهد و اثرگذاری خویش را تقویت نماید. در این فصل برخی از ویژگی‌ها و صفات معلم را مرور می‌کنیم.

۱. سوز و حرص داشته باشد

قرآن کریم درباره پیامبر اکرمﷺ می‌فرماید: ﴿لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ﴾؛ «همانا پیامبری از خودتان به سوی شما آمده که آنچه شما را برنجاند بر او سخت است، بر هدایت شما حریص و دلسوز، و با مؤمنان رئوف و مهربان است.»[1] او برای هدایت و تبلیغ دین، شور و عشق فراوانی داشت؛ به گونه‌ای که خداوند متعال به وی خطاب کرد: ﴿ما أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقى﴾؛[2] «ما قرآن را نفرستادیم که تو خود را به مشقت بیندازی.»

اگر کسی برای اصلاح و تحول جامعه، از درون سوز نداشته باشد و مشتعل نباشد، محال است بتواند جامعه‌ای را مشتعل سازد. یکی از صفات برجسته انبیای الهی سوز و گداز آنها برای هدایت و سعادت انسان‌ها بود. داشتن سوز یک کمال است. یکی از ناسزاهایی که قدیمی‌ها به بعضی می‌گفتند، این بود: «ای بی‌درد!» پیداست که داشتن درد و سوز، کمال است و بی‌دردی، یک درد بزرگ!

خداوند تعالی خطاب به پیامبرش می‌فرماید: ﴿لَعَلَّكَ باخِعٌ نَفْسَكَ أَلاَّ يَكُونُوا مُؤْمِنِين﴾؛[3] «شاید

---

۱. توبه: ۱۲۸.
۲. طه: ۲.
۳. شعراء: ۳.

خویشتن را هلاک کنی که چرا آنها ایمان نمی‌آورند.»

از صفاتی که می‌تواند در تعلیم و تربیت مؤثر باشد، داشتن سوز و حرصِ به اندازه است. معلم باید هر دانش‌آموز یا دانشجو را فرزند خود بداند، در تعلیم و تربیت او حریص باشد و برای سستی، بی‌توجهی و بی‌حالی او غصه بخورد.

۲. سعهٔ صدر داشته باشد

استاد و معلم و مربی باید دارای روح بزرگی باشند که تحمل بی‌مهری‌ها، جسارت‌ها و سرسختی‌های دیگران را داشته باشد.

همین که خداوند متعال به موسی علیه‌السلام فرمود که تو از طرف من مأمور ارشاد و هدایت مردم هستی، اولین دعای او این بود: ﴿قالَ رَبِ اشْرَحْ لِي صَدْرِي*وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي* واحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانِي* يَفْقَهُواقَوْلِي﴾؛ «[موسی] گفت: پروردگارا! [اکنون که مرا به این کار بزرگ مأمور فرمودی) سینه‌ام را برایم گشاده گردان [و بر صبر و حوصله‌ام بیفزا] و کار مرا برایم آسان فرما و گره از زبانم باز نما تا [آنها] سخنان مرا [خوب] بفهمند.»[۱]

از نعمت‌هایی که خداوند به پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله مرحمت فرمود، سعه صدر بود: ﴿أَ لَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾؛[۲] «[ای پیامبر!] آیا به تو شرح صدر عطا نکردیم؟»

گاه امت‌های پیشین به انبیا علیهم‌السلام جسارت می‌کردند، ولی آن بزرگواران با آرامش و بدون هیجان، جواب نرم به آنان می‌دادند. قوم هود به او گفتند: ﴿إِنَّا لَنَراكَ فِي سَفاهَةٍ﴾؛ «همانا ما تو را در سفاهت و بی‌خردی می‌بینیم.» او فرمود: ﴿لَيْسَ بِي سَفاهَةٌ﴾.[۳] به حضرت نوح گفتند: ﴿إِنَّا لَنَراكَ فِي ضَلالٍ مُبين﴾؛ «ما تو را در گمراهی آشکاری می‌بینیم.»، اما او فرمود: ﴿لَيْسَ بي ضَلالَةٌ﴾.[۴]

برخورد نرم با افراد نااهل و داشتن سعهٔ صدر در مقابل آنها برای همه لازم است. قرآن کریم در خصوص مؤمنین می‌فرماید که برخورد آنان با افراد جاهل، مسالمت‌آمیز است: ﴿وَ إِذا خاطَبَهُمُ

---

۱. طه: ۲۵ـ۲۸.
۲. شرح: ۱.
۳. أعراف: ۶۶ـ ۶۷.
۴. اعراف: ۶۰ـ۶۱.

الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً﴾؛[۱] «و هرگاه جاهلان آنان را طرف خطاب قرار دهند [و سخنان نابخردانه گویند] با ملایمت [و سلامت نفس] پاسخ دهند.»

همچنین مؤمنان هنگام برخورد با لغو، با کرامت عبور می‌کنند: ﴿وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِراماً﴾؛[۲] «و چون بر لغوی عبور کنند کریمانه بگذرند.»

سعهٔ صدر برای هر مسئولی لازم است. حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید: «آلَةُ الرِّيَاسَةِ سَعَةُ الصَّدْرِ؛[۳] ابزار ریاست، سعه صدر است.»

۳. بی‌تکلف باشد

تکلّف این است که انسان کاری را با مشقت و تصنّع انجام دهد؛ در زندگی، کار، پوشش، گفتار و رفتار به خود سخت بگیرد؛ مقید به پوشش خاص، مدرسه خاص، شاگردان ویژه و... باشد و در یک کلام، برای خود شأنیتی ویژه قائل شود.

پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله به مردم می‌فرمود: ﴿وَ ما أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾؛[۴] «من اهل تکلّف نیستم.»

به نمونه‌هایی از ساده‌زیستی آن حضرت توجه کنید:

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله همه نوع غذا را تناول می‌کرد و هرچه را خدا برایش حلال کرده بود، می‌خورد.[۵] هیچ‌گاه خود را از انسان‌های بی‌چیز و مستضعف جدا نمی‌کرد و از معاشرت با آنان اکراه نداشت. شوخی می‌کرد و در کنار همه غذا می‌خورد.

---

۱. فرقان: ۶۳.

۲. فرقان: ۷۲.

۳. *نهج البلاغة* (صبحی صالح)، ص ۵۰۱. سعه صدر در امور خانوادگی نیز به شدت نیاز است. یکی از فرزندان آدم علیه‌السلام به برادرش گفت: «من تو را می‌کشم.» او جواب داد: «تو اگر برای کشتنم دست دراز کنی، من [به سوی تو] دست دراز نمی‌کنم.»(مائده: ۲۸)

درباره عموم مردم سفارش به عفو و صفح شده: (ولیعفوا و لیصفحوا)، ولی در برخورد با همسر علاوه بر عفو و صفح، مغفرت نیز سفارش شده است. در آیه ۱۴ سوره تغابن می خوانیم: ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْواجِكُمْ وَ أَوْلادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَ إِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! برخی از همسران و فرزندانتان برای شما دشمن‌اند [که شما را از راه خدا باز می‌دارند]، پس از آنان بر حذر باشید و اگر [آزار و خطایشان را] عفو کنید و چشم بپوشید و درگذرید، پس [بدانید که] خداوند آمرزنده مهربان است.»

۴. ص: ۸۶ .

۵. «کان رسول الله یأکل کل الاصناف من الطّعام و کان یأکل ما احلّ الله له». (*بحارالانوار*، ج ۱۶، ص ۲۴۱)

در مسابقات شتردوانی شرکت می‌کرد.[۱] بر الاغ سوار می‌شد، در حالی‌که پارچه‌ای به جای زین بر آن انداخته بود. غذا خوردن با غلامان را در مکان‌های پایین و بخشش به فقیران را با دست خویش دوست می‌داشت.[۲]

به کسی که از هیبت حضرت لرزید، فرمود: «چرا از من می‌ترسی؟ من پادشاه نیستم.»[۳] در صورتی که به خانه شخصی دعوت می‌شد، میزبان را به زحمت نمی‌انداخت و می‌فرمود: «ما انا من المتکلفین».

نشانهٔ بی‌تکلفی، سلام کردن به همه افراد، رفت و آمد با طبقه محروم، کمک کردن به همسر، توقع نداشتن از مردم، اقرار کردن به جهل (در جایی که ندانیم)، اقرار به برتری دیگران،[۴] و امثال آن است.

حضرت علی علیه‌السلام در پاسخ کسی که از ایشان پرسید: چرا پیراهنت را وصله می‌کنی، فرمود: «یخشع القلب و یقتدی به المؤمنون؛[۵] قلب را خاشع می‌کند و مؤمنان از آن الگو می‌گیرند.»

معلم و مبلغ نباید با خواسته‌های غیرمعقول و خارج از عرف، مردم را دچار زحمت کند؛ همچنین هنگام خوردن غذا یا خوابیدن یا دیگر امور، آداب و رسوم مردم را به هم نریزد و با ایشان همراهی کند:

تکلف گر نباشد، خوش توان زیست　　تعلق‌گر نباشد، خوش توان مرد

٤. مخلص باشد

ما باید هم در تحصیل و هم در تعلیم و تبلیغ، نیت خالصانه داشته باشیم. امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: «کسی که طلب علم کند تا با آن به علما مباهات کند یا با سفیهان مجادله نماید یا

---

۱. *وسائل الشیعة*، ج ۲، ص ۴۷۲.
۲. «کان رسول اللّه یحبّ الرّکوب علی الحمار مؤکفاً و الاکل علی الحضیض مع العبید و مناولة السائل بیدیه». (*بحارالانوار*، ج ۱۶، ص ۲۳۸)
۳. *منتهی‌الامال*، در بیان اخلاق رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله.
۴. همان‌گونه که حضرت موسی علیه‌السلام گفت: ﴿وَ أَخِی هارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّی لِساناً﴾؛ «برادرم هارون در بیان از من شیواتر است.» (قصص: ۳۴)
۵. *بحارالانوار*، ،ج ۴۱، ص ۱۶۱.

اینکه مردم را متوجه خودش کند، پس منزلگاهش را آتش قرار داده است.»[۱]

معنای اخلاص آن است که از اول نیت اجر و پاداش نکنیم؛ همان‌طور که قرآن در وصف اهل بیت علیهم‌السلام می‌فرماید: آن هنگام که مسکین و یتیم و اسیر به درِ خانه‌شان آمد و آنها غذای افطار خود را به آنها دادند، گفتند: ﴿لا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزاءً وَ لا شُكُوراً﴾[۲]؛«ما از شما هیچ پاداش و تشکری نمی‌خواهیم».

همچنین در گفت‌وگوها سخنی از مزد نگوییم؛ چرا که شعار همه معلمان الهی، یعنی انبیا، این بودکه: ﴿وَ ما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلى رَبِّ الْعالَمِينَ﴾؛[۳] «من برای این رسالت هیچ مزدی از شما درخواست نمی‌کنم، پاداش من جز بر پروردگار جهانیان نیست.»[۴]

البته گرفتن هدیه یا مزد و پاداش مانع اخلاص نیست؛ به‌ویژه آنگاه کهبودجه یا امکاناتی برای معلم و مبلّغ از طرف مسئولین صلاحیت‌دار تعیین شده باشد.

قرآن درباره مدیریت اموال یتیمان می‌فرماید: ﴿وَ مَنْ كانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ﴾؛[۵] «هر [قیّم و سرپرستی] که بی‌نیاز است، عفت به خرج دهد [و از گرفتن حق‌الزحمه امور یتیمان چشم بپوشد] و آنکه نیازمند است می‌تواند به مقدار متعارف از آن ارتزاق کند.»

گرچه این آیه درباره حق تولیت و نظارت بر اموال یتیم است، ولی این حکم اخلاقی و وجدانی در همه امور جاری است که افراد متمکّن، خدمات اجتماعی را بدون چشم‌داشت انجام دهند و در صورت گرفتن حق‌الزحمه، حد متعارف را در نظر بگیرند.[۶]

---

۱. «مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِيُبَاهِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ يُمَارِيَ بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْ يَصْرِفَ بِهِ وُجُوهَ النَّاسِ إِلَيْهِ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ الرِّئَاسَةَ لا تَصْلُحُ إِلا لاهْلِهَا». (*الکافی*، ج۱، ص ۴۷)

۲. انسان: ۹.

۳. شعراء: ۱۰۹.

۴. خداوند به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: ﴿أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجاً فَخَراجُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾؛ «آیا تو از آنها [در برابر دعوتت] مزدی خواسته‌ای؟ با اینکه پاداش دائمی پروردگارت بهتر است و او بهترین روزی‌دهندگان است.» (مؤمنون: ۷۲)

۵. نساء: ۶.

۶. همان‌طور که وقتی مردم نیازمند از ذوالقرنین درخواست ساختن سد کردند و به او گفتند: ﴿هَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجاً عَلى أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنا وَ بَيْنَهُمْ سَدًّا﴾؛ «آیا ما برای تو خرج و هزینه‌ای قرار دهیم تا میان ما وآنان سدّی ایجاد کنی [تا از شرّشان ایمن شویم]؟» ذو القرنین با بزرگواری فرمود: ﴿ما مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ﴾؛ «آنچه پروردگارم به من داده، [از کمک مالی شما] بهتر است.» (کهف: ۹۴ـ۹۵)

دقت در سوره انسان که در آن، سخن از اطعام پی‌درپی و خالصانه اهل بیت علیهم‌السلام به یتیم و مسکین و اسیر است، ما را به عمل خالصانه تشویق می‌کند؛ چراکه خداوند در قبال اخلاصشان، بهشت برین با انواع نعمتها را به آنان وعده داده و فرموده است: ﴿إِنَّ هذا كانَ لَكُمْ جَزاءً وَ كانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورا﴾؛[1] «این، جزای شماست و کار شما مورد تشکر خداست.»

در خصوص اخلاص، به سه نکته باید توجه کرد:

الف) اگر انسان به دست این و آن چشم بدوزد، گرفتار می‌شود. ستایشگر گروهی می‌شود که به او کمک می‌کنند و از گروهی انتقاد می‌کند که به او کمک نمی‌کنند. (صُنْ وَجْهِی بِالْيَسَارِ، فَأَفْتَتِنَ بِحَمْدِ مَنْ أَعْطَانِی، و أُبْتَلَى بِذَمِّ مَنْ مَنَعَنِی.) (*صحیفه سجادیه*، ص ۹۸)

ب) اخلاص، دانشگاهی است که چهل‌روزه فارغ‌التحصیل بیرون می‌دهد. در روایات می خوانیم: «هر کس چهل روز کارهای خود را خالص قرار دهد، خداوند چشمه‌های حکمت را از قلبش بر زبانش جاری می‌کند.» (*بحارالأنوار*، ج۶۷، ص ۲۴۹) یعنی ضمن پاداش فراوانی که اخلاص در پی دارد، اخلاص به رشد علمی انسان نیز کمک می‌نماید.

ج) اگر ایمان و توحید قوی باشد و بدانیم کمی و زیادی ما فقط به دست خداست (الهی بیدک لا بید غیرک زیادتی و نقصی) به آرامش و اخلاص می‌رسیم. اگر بدانیم روزی به داشتن ثروت نیست، بلکه روزی حقیقی در کامیابی است، به اخلاص می‌رسیم. چه بسیارند افرادی که برای دنیا دائماً تلاش می‌کنند؛ جمعی به آن نمی‌رسند و گروهی هم که به دنیا می‌رسند از آن کامیاب نمی‌شوند. به تعبیر قرآن به جایی می‌رسند که با سوز دل می‌گویند: ﴿ما أَغْنى عَنِّي مالِيَه* هَلَكَ عَنِّي سُلْطانِيه﴾؛ «مال مرا بی‌نیاز نکرد و قدرتم محو شد.».[2]

۵. خود را فارغ‌التحصیل نداند

در اسلام فارغ‌التحصیل نداریم؛ زیرا خداوند متعال به پیامبرش می‌فرماید: ﴿وَ قُلْ رَبِ زِدْنِي عِلْماً﴾؛[3] «بگو: پروردگارا! علم مرا زیاد کن.» و در حدیث می‌خوانیم که آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمود:

---

۱. انسان: ۲۲.
۲. حاقه: ۲۸ـ۲۹.
۳. طه: ۱۱۴.

«اذا اتی علیّ یوم لا ازداد فیه علماً یقرّبنی الی اللّه تعالی فلا بورك لی فی طلوع الشمس ذلك الیوم؛[۱] اگر روزی فرا رسد و در آن روز دانشی که مرا به خدا نزدیک کند بر من افزوده نشود، طلوع آفتاب آن روز بر من مبارک مباد.»

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «علوم ما در هر شب و روز زیاد می‌شود و اگر اضافه نشود، ذخیره‌های علمی ما از بین می‌رود.»[۲]

خداوند متعال به پیامبر اولوالعزمی همچون موسی علیه‌السلام فرمان می‌دهد که خضر را پیدا کن و با او به سفر دریایی و صحرایی برو تا از علوم او بهره‌مند شوی. موسی علیه‌السلام و همراهش نیز در مسیر پیدا کردن این معلم به زحمت افتادند: ﴿لَقَدْ لَقِينا مِنْ سَفَرِنا هذا نَصَبا﴾؛[۳] «به راستی که از این سفر رنج بسیار دیده‌ایم.»

از این ماجرا می‌فهمیم که:

ـ همه باید در فکر تحصیل علم باشیم.

ـ به علوم ظاهری اکتفا نکنیم؛ زیرا حضرت خضر علیه‌السلام علوم غیرظاهری را به موسی علیه‌السلام یاد داد.

ـ باید به سراغ معلم برویم.

ـ تحصیل را وابسته به کلاس و درس ندانیم. برای کسب علم، حتی راهی دریا و صحرا شویم.

ـ تفاوت ظرفیت‌ها را جدی بگیریم. حضرت موسی علیه‌السلام اموری از خضر علیه‌السلام می‌دید که بسیار تعجب می‌کرد.

کسی موفق است که بتواند از هر ماجرا و از هر شخصی با هر سن و شرایطی که دارد کسب علم کند؛ آن‌گونه که سلیمان علیه‌السلام از هدهد آموخت.[۴]

---

۱. *نهج الفصاحه*، ح ۱۲۶.

۲. اَبی بَصیر قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام یَقُولُ: «إِنَّا لَنُزَادُ فِی اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ وَ لَوْ لَمْ نُزَدْ لَنَفِدَ مَا عِنْدَنَا.» (*بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم‌السلام*، ج ۱، ص ۳۹۵)

۳. کهف: ۶۲.

۴. در قرآن کریم آمده است که هدهد نزد حضرت سلیمان علیه‌السلام آمد و گفت: «من به چیزی احاطه پیدا کردم که تو به آن احاطه نداری. در مسیر پرواز به منطقه‌ای رسیدم که مردم خورشیدپرست بودند و پادشاه آنها زنی بود.» سپس

قرآن کریم گروهی را که به علم خود قانع بودند، توبیخ می‌کند و می‌فرماید: ﴿فَرِحُوا بِما عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾[1] یا ﴿ذلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾.[2] نیز در حدیث می‌خوانیم: «أَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ؛[3] داناترین مردم کسی است که علم مردم را به علم خودش اضافه کند.»

٦. توفیقاتش را از خدا بداند

باید مراقب بود که سرگرم شدن به کتاب و درس و مقاله و پژوهش، ما را از خدا غافل نکند. قرآن کریم از قول شعیب علیه‌السلام می‌فرماید: ﴿وَ ما تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ﴾؛[4] «و جز به لطف خداوند، توفیقی برای من نیست.»

تصور نکنیم که رشد علمی و توفیقات ما تنها به خاطر مطالعه و تحصیل و تدریس است؛ زیرا این تصور باعث ایجاد غرور می‌شود. وقتی به قارون گفتند: «از نعمت‌هایی که خدا به تو داده است، به فقرا کمک کن»،[5] او گفت: «این ثروت را به خاطر علمی که مخصوص من است، به دست آوردم»[6] و این‌گونه مغرورانه جواب داد.

چه بسا افرادی بیش از ما فکر می‌کنند، درس می‌خوانند، کلاس می‌روند، تدریس می‌کنند، ولی توفیقی ندارند. ذهن و فکر، تحلیل و مطالعه، تحقیق و تألیف، همه و همه از خدای تعالی است.[7] گاهی به انسان، با اینکه هیچ مطالعه‌ای نکرده است، دفعتاً طرحی مفید القا و الهام

حضرت سلیمان علیه‌السلام از آن پرنده راجع به آن سرزمین کسب اطلاع کرد. (نمل:۲۲ـ۲۴)

۱. ﴿فلمَّا جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَرِحُوا بما عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ﴾؛ «پس چون پیامبرانشان همراه با معجزات به سراغشان آمدند به آن مقدار علمی که نزدشان بود خوشحال شدند [و حاضر نشدند منطق انبیا را بپذیرند] و آنچه [از قهر الهی] که به تمسخر می‌گرفتند، آنان را فرا گرفت.» (غافر: ۸۳)

۲. نجم: ۳۰.

۳. *من لا یحضره الفقیه*، ج۴، ص ۳۹۵.

۴. هود: ۸۸.

۵. ﴿أَحْسِنْ كَما أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ﴾. (قصص: ۷۷)

۶. ﴿قالَ إِنَّما أُوتِيتُهُ عَلى عِلْمٍ عِنْدِي﴾. (قصص: ۷۸)

۷. امام خمینی رحمه‌الله، رهبر کبیر انقلاب، به آیت‌الله صدر رحمه‌الله فرموده بود: «یک‌بار خدا حافظه مرا برای لحظاتی گرفت؛ به گونه‌ای که نام خود را فراموش کردم و حدود یک ربع ساعت فکر کردم تا یادم آمد که نامم روح‌الله است.»
یکی از علمای بزرگ مشهد، آیت‌الله میرزا جواد تهرانی رحمه‌الله نیز یک‌بار که برای تدریس روی منبر نشسته بود، آنچه در ذهن داشت، فراموش کرد. مدتی به شاگردان نگاه کرد و بعد از منبر پایین آمد!

می‌شود؛ همچون شاعری که یک‌باره شعری عالی می‌گوید، ولی همین شاعر گاهی مدت‌ها فکر می‌کند، اما یک بیت هم نمی‌تواند بگوید.

این‌جانب یک‌بار مطلبی گفتم که همه گریه کردند، و همین مطلب را در جای دیگر گفتم، همه خندیدند. گویا خدا می‌خواست به من بفهماند که اثر حرف از اوست؛ نه از من!

بعضی علوم را می‌توان با تعلیم، تحصیل، تدریس، مطالعه و گفتگو کسب کرد؛ اما تمام علوم اینها نیست. گاهی بعضی علوم و ادراکات ویژه، به افراد ویژه داده می‌شود. قرآن کریم درباره حضرت یوسف علیه‌السلام می‌فرماید: ﴿وَ كَذٰلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحادِيثِ﴾؛[1] «خدا تو را انتخاب کرد و علم ویژه به تو داد.» این عنایت تنها مخصوص علم نیست؛ بلکه گاهی بصیرت، حکمت و نور باطنی ویژه نیز به برخی افراد خاص داده می‌شود که بر اثر آن، با نگاه ساده می‌نگرند، ولی مسائل عمیقی را درک می‌کنند. کربلایی کاظم ساروقی رحمه‌الله ـ که در یک لحظه حافظ کل قرآن شد ـ نمونه‌ای از این افراد است.[2] چه بسا انسان‌هایی که سواد خواندن و نوشتن ندارند، اما از فیوضات رحمانی بهره‌مند هستند.[3]

از این رو، معلمان و استادان محترم، نباید به خاطر مشغله تحصیل و تحقیق، از این منبع

---

۱. یوسف: ۶.

۲. در زمانی نزدیک به زمان ما، شخصی به نام کربلایی کاظم ساروقی که هیچ سواد نداشت، در یک لحظه حافظ کل قرآن شد. او را به قم آوردند و نزد مراجع تقلید بردند تا او را آزمایش کنند. او چنان بر قرآن مسلط شده بود که حتی اختلاف قرائات را نیز می‌دانست؛ مثلاً آیه ﴿مالِکِ یَوْمِ الدِّین﴾ در سوره حمد را هم به صورت «مالک» می‌خواند، هم «ملک».

این مسئله نزد برخی از علما ثابت شد. آیت‌الله العظمی صافی ـ دام ظلّه ـ شخصاً ایشان را امتحان کرد. این عنایت ویژه و خاص خدا به کربلایی کاظم بود. در وصف ویژگی خاص این شخص می‌گویند که کشاورز بود و زکات مالش را هنگام برداشت گندم می‌پرداخت و از لقمه حرام پرهیز می‌نمود.

۳. هر بی‌سوادی بی‌فرهنگ نیست. یکی از دانشمندان می‌گفت: «کنار شخص بی‌سوادی نشسته بودم و شعری می‌خواندم.» آن شعر این بود:

الهی جسم و جانم خسته گشته　　در رحمت به رویم بسته گشته

شخص بی سواد رو به من کرد و گفت: «اگر جسم و جانتان خسته شده، دو ساعت بخوابید. در رحمت خدا هیچ وقت بسته نمی‌شود.» دانشمند می‌گفت: «خیلی از خواندن شعرم شرمنده شدم و به این فکر فرو رفتم که این فرد سواد خواندن و نوشتن ندارد؛ ولی بسیار آدم بافرهنگی است. راه حل مشکل را می‌داند، به کمک‌های الهی ایمان دارد و نشاط و باور او را تر و تازه نگه داشته است؛ ولی منِ دانشمند به خاطر نداشتن ایمان و باور، گرفتار یأس و افسردگی شده‌ام.»

نورانی غافل شوند. به تصریح قرآن کریم، قلب پاک و با تقوا آینهٔ علوم و حقایق می‌شود: ﴿وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ﴾.[1] آری، قلب انسان همچون آینه‌ای است که اگر غبار آن را برطرف کنیم، نور خدا در آن جلوه می‌کند.

۷. باشهامت باشد

معلم و استاد باید شهامت داشته باشند؛ اگر چیزی را نمی‌دانند بگویند نمی‌دانم و خجالت نکشند، به برتری کسانی که باسوادتر هستند اقرار کنند،[2] و اگر چیزی را از یاد بردند بگویند فراموش کردم.

داشتن شهامت فقط در جبهه و جنگ لازم نیست؛ بلکه در زندگی روزمره نیز به آن نیاز داریم. اقرار به ضعف و اشتباه، عذرخواهی و نقل شکست‌هایی که برای دیگران عبرت است، نیاز به شهامت دارد.

گاهی استاد باید برای آرام کردن هیجان‌ها از خود مثال بزند تا راه برای دیگران باز شود. مثلاً بگوید: «در کودکی میوه‌ای از درخت کندم و خوردم که بعداً در بزرگسالی فهمیدم حق‌الناس بوده است، رفتم پای آن درخت و صاحبش را راضی کردم.» با این روش به شاگردانش می‌فهماند که حق‌الناس، بلوغ و غیربلوغ، خواب و بیداری، یا مست و هوشیاری نمی‌شناسد. حتی اگر کسی در خواب با پای خود ظرفی را بشکند، در بیداری باید هزینه آن را بپردازد.

معلم باید در مواردی که اشتباه کرده است، از حرف خود برگردد[3] و از زیردستان و شاگردان خود عذرخواهی کند. گاهی باید نماز را ترک کند؛ مثلاً اگر در نماز متوجه شد وضو نداشته یا وضویش باطل شده است، با کمال شهامت اقرار کند که من وضو ندارم و نماز را رها کند.

گاهی باید عنوان را ترک کند. اگر لقبی را مثل سردار، سرتیپ، دکتر، مهندس، آیت‌الله و

---

۱. بقره: ۲۸۲.

۲. نقل شده است که در زمانی آیت‌الله شهید سعیدی‌ﷺ روی منبر سخنرانی می‌کرد. در همان هنگام آیت‌الله خزعلی‌ﷺ وارد شد. آیت‌الله سعیدی‌ﷺ با شهامت گفت: «ای مردم! علم ایشان از من بیشتر است.» و فوری از منبر پایین آمد.

۳. از سخنان ناروا ولی مشهور این است که می‌گویند: «حرف مرد یکی است.» این حرف غلط است. حرف مرد باید حق باشد؛ اگر چند بار هم موضعی گرفت و حرفی زد، همین‌که فهمید اشتباه کرده است، باید با شهامت اقرار کند. بنده پای درس یکی از بزرگ‌ترین مراجع بودم؛ همین‌که به کرسی درس نشست، فرمود: «آنچه دیروز گفتم، اشتباه بود. بر اثر مطالعات دیشب نظرم برگشت.

امثال آن به او دادند و او بداند که این عناوین برای او زیاد است، نباید سکوت کند و اگر بـه کـار مردم راضی باشد، قطعاً مورد قهر خداست.

قرآن در این‌باره می‌فرماید: «گمان مبر کسانی که به آنچـه کـرده‌انـد، شـادمانی مـی‌کننـد و دوست دارند برای آنچه نکرده‌اند ستایش شوند، مپندار که آنها از عذاب الهی رسته‌اند و برای آنها عذابی دردناک است.»[1]

استاد باید با شهامت بر موضع حق بایستد و بر آن پافشاری کند و نگذارد که تطمیع و تهدید و تبلیغ و جوسازی‌ها، او را از مسیر حق جدا سازند. مربیان بشر، یعنی انبیا علیهم‌السلام برای دفاع از حق به استقبال همه رقم خطر می‌رفتند:

ـ گاهی شهید می‌شدند: ﴿يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ﴾؛[2]

ـ گاهی تحقیر می‌شدند: ﴿إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴾؛[3]

ـ گاهی به تبعید تهدید می‌شدند: ﴿أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُم﴾؛[4]

ولی آنچه برای آنان اهمیت داشت، مقاومت بر راه مستقیم بود.

باسوادانِ بی‌شهامتِ امروز، خودفروختگان فردا خواهند بود؛ لذا باید نسل نو را آن‌گونه تربیـت کنیم که شجاع باشند، به ارزش‌ها ایمان داشته باشند، در راه حفظ ارزش‌ها ایثار کنند و از جـان و مال خود مایه بگذارند.

ابن‌سکیت از یاران امام رضا، امام جواد و امام هادی علیهم‌السلام بود و در عین حال، فرزندان متوکـل (خلیفه عباسی) را تعلیم می‌داد. روزی متوکل از او پرسید: «فرزندان من بهترند یا دو فرزند علـی بن‌ابی‌طالب علیهما‌السلام؟» او سکوت چندین ساله‌اش را شکست و گفت: «قنبر، غلام علـی علیه‌السلام، از تـو و فرزندانت بهتر است، تا چه رسد به حسن و حسین علیهما‌السلام!» متوکل که طاغوت و دیکتاتور زمان بود و هرگز توقع شنیدن چنین سخنی را نداشت، به شدت عصبانی شد و دستور قتل اسـتاد را صـادر کرد.[5]

---

۱. ﴿وَ يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِما لَمْ يَفْعَلُوا فَلا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفازَةٍ مِنَ الْعَذابِ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ﴾. (آل عمران: ۱۸۸)

۲. بقرة: ۶۱.

۳. حجر: ۶.

۴. أعراف: ۸۲.

۵. *مستدرک سفینة البحار*، ج ۵، ص ۸۰.

۸. اعتماد به نفس داشته باشد

ما باید اهل منطق باشیم، به خدا اعتماد کنیم و در هیچ حادثه‌ای خود را نبازیم. برخی از افراد، بسیاری از سنت‌های صحیح و منطقی خود را تحقیر می‌کنند و بسیاری از آداب و رسوم بی‌منطق دیگران را دربست می‌پذیرند. این عده، وقتی چهار کلمه انگلیسی یاد می‌گیرند، مرتب از آن استفاده می‌کنند یا اینکه خیال می‌کنند جنسِ تولید خارج حتماً از تولیدات داخلی بهتر است. این نشان‌دهنده خودباختگی است.

روزی مأمون برای صید بیرون رفت. در میان راه به جمع کودکانی برخورد که مشغول بازی بودند و در میان آنها امام جواد علیه‌السلام ـ که حدود یازده سال داشت ـ نیز ایستاده بود. کودکان چون مأمون را دیدند، همگی فرار کردند؛ اما امام از جای خود تکان نخورد. مأمون از او پرسید: «تو چرا فرار نکردی؟» حضرت جواب داد: «راه تنگ نبود تا برایت راه بگشایم و گناهی نکرده بودم تا از جریمه‌اش بترسم و گمانم به تو نیک بود که بی‌گناهان را ضرر نمی‌رسانی.» مأمون از این جواب نغز تعجب کرد و اسم و نسب حضرت را پرسید و او را شناخت.[۱]

زینب کبری علیهاالسلام بعد از شهادت امام حسین علیه‌السلام و در حالی‌که به اسارت رفته بود، سخنرانی کرد و به یزید گفت: «إِنِّي لَأَسْتَصْغِرُ قَدْرَكَ؛ من قدر تو را کوچک می‌پندارم.»[۲] آن حضرت با آن سخنرانی، رژیم بنی‌امیه را در مُذاب سوزانِ سخنان خود از بین برد.

امام کاظم علیه‌السلام در این رابطه به هشام فرموده‌اند:

«ای هشام! اگر در دست تو گردویی باشد، ولی مردم بگویند مروارید است، به حال تو سودی ندارد، در حالی که می‌دانی گردو است؛ و اگر در دست تو مرواریدی باشد و مردم بگویند گردو است، زیانی به تو نمی‌رسد، در حالی که می‌دانی مروارید است.»[۳]

البته باید منشأ اعتماد به نفس، ایمان به خدا و راه او و داشتن هدف الهی و بصیرت کامل باشد: ﴿قُلْ هذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي﴾؛[۴] «[ای پیامبر!] بگو: این راه من

---

۱. *کشف‌الغمة*، ج ۲، ص ۳۴۳.
۲. *بحارالأنوار*، ج ۴۵، ص ۱۳۴.
۳. «يَا هِشَامُ لَوْ كَانَ فِي يَدِكَ جَوْزَةٌ وَ قَالَ النَّاسُ فِي يَدِكَ لُؤْلُؤَةٌ مَا كَانَ يَنْفَعُكَ وَ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهَا جَوْزَةٌ وَ لَوْ كَانَ فِي يَدِكَ لُؤْلُؤَةٌ وَ قَالَ النَّاسُ إِنَّهَا جَوْزَةٌ مَا ضَرَّكَ وَ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهَا لُؤْلُؤَةٌ». (*تحف العقول*، ص ۳۸۶)
۴. یوسف: ۱۰۸.

است. من و هر کس پیروی‌ام کرد، با بینایی به سوی خدا دعوت می‌کنیم.» در زمان ما، بهتـرین نمونه و مصداق ایمان به خدا و اعتماد به راه خود، وجود مبارک امام خمینی‌ﷺ بود.[۱]

۹. مردمی باشد

معلم و مربی، باید در جامعه حضور داشته باشند. پیامبر اکرمﷺ همواره در میان مردم بود؛ تا جایی که کفار می‌گفتند: ﴿وَ قالُوا ما لِهذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعامَ وَ يَمْشِي فِي الْأَسْواقِ لَوْ لا أُنْزِلَ إِلَيْـهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَـذِيراً﴾؛[۲] «[کفار] گفتند: این چه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازارهـا راه می‌رود؟ چرا فرشته‌ای به سوی او نازل نشده است تا همراه او بیم‌دهنده باشد [و ادعای او را تأیید کند]؟» رهبر نباید از جامعه جدا باشد و زندگی عادی و حضور در میان مردم، برای او کمال است.

کسی که اهل رفت و آمد با مردم است، بهتر می‌تواند آنها را ارشاد کند. قرآن درباره انبیاءعليهم‌السلام می‌فرماید: ﴿وَ يَمْشُونَ فِي الْأَسْـواقِ﴾؛[۳] «و در بازارها راه می‌رفتند.» یعنی آنـان پیوسـته در میـان مردم رفت‌وآمد داشتند تا مسائل آنان را از نزدیک درک کنند.

در بعضی آیات، واژۀ «رسول» با «فیهم» و «منهم» آمده است؛ یعنی رسولی که از مردم و در بین آنهاست و با آنها زندگی می‌کند: ﴿فَأَرْسَلْنا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ﴾.[۴] در بعضی آیات نیز با عبـارت «و الذین معه» آمده است که همراهی رسول و مردم را می‌رساند. بنابراین، از مردم، در مردم و با مردم بودن ارزشمند است.

---

۱. آن بزرگ‌مرد هنگامی که با هواپیما به سوی ایران می‌آمد، در پاسخ به این سؤال که: «اکنون که بعد از چهارده سال تبعید به وطن بر می‌گردید، چه احساسی دارید؟» فرمود: «هیچ احساسی ندارم! طبق وظیفه عمل کردم؛ اگر وارد ایران شدم، به وظیفه‌ام عمل خواهم کرد و حکومت اسلامی تشکیل خواهم داد و اگر با هر نوع حادثه‌ای رفتم، باز به وظیفه‌ام عمل کرده‌ام.» ایشان خطاب به دولت طاغوت هم فرمود: «من دولت تعیین می‌کنم، من توی دهن این دولت می‌زنم، من به عنوان فرمانده کل قوا به ارتش دستور می‌دهم.» ایشان همچنین به رئیس جمهور نااهل (بنی صدر) فرمود: «من اگر حکمی به کسی دادم آن را پس می‌گیرم.» و در وصیتنامه تاریخی خود، اعتماد به اعمال خود و فضل خداوند را این‌گونه به تصویر کشید: «با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امیدوار به فضل خدا، از خدمت خواهران و برادران مرخص، و به جایگاه ابدی‌ام سفر می‌کنم.»

۲. فرقان: ۷.

۳. فرقان: ۲۰.

۴. مؤمنون: ۳۲.

در حدیث می‌خوانیم: «انّ اللّه یکره من عبده ان یراه متمیّزاً بین اصحابه؛[1] خداوند متعال زشت می‌دارد که بنده‌ای در بین دوستانش، برای خودش امتیازی قائل باشد.» خداوند متعال در قرآن نیز امتیازطلبی را نهی فرموده و دستور داده است که در مراسم حج، همه مسلمانان در عرفات وقوف کنند و از آنجا به سوی مشعر بروند: ﴿ ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفاضَ النَّاسُ﴾؛[2] «سپس از همانجا که مردم کوچ می‌کنند، کوچ کنید.» قرآن کریم با این دستور، حقی را که قریش برای خود قائل بود و در عرفات وقوف نمی‌کرد، از بین برد.

امام رضا علیه‌السلام در نامه‌ای به فرزندش امام جواد علیه‌السلام نوشت: «شنیدم شما را از در ویژه‌ای به جلسات می‌برند؛ ولی شما باید از همان دری بروید که همه می‌روند تا فقرا به شما دسترسی پیدا کنند.»

معلم و استادی موفق است که شاگردان او به راحتی بتوانند به او دسترسی پیدا کنند. در اولین آیهٔ سورهٔ مجادله می‌خوانیم: ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجادِلُكَ فِي زَوْجِها.﴾[3] این آیه دلالت دارد که یک زن عادی می‌توانست به شخص پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دسترسی پیدا کند و مشکلاتی را که با همسرش داشت، مطرح نماید. این نشانه مردمی بودن آن حضرت است.

در احادیث آمده است افرادی که دست به کارهای غیرطبیعی می‌زنند، گرفتار نوعی بیماری هستند و چون درون خود احساس کمبود و ذلت می‌کنند، با دست زدن به یک‌سری کارها می‌خواهند آن کمبود را جبران کنند. در فقه نیز آمده است که لباس شهرت حرام است؛ زیرا در آن، نوعی امتیازطلبی به چشم می‌خورد.

حضرت امیر علیه‌السلام در نامه‌ای به یکی از نمایندگان خود نوشت: «شنیده‌ام در مجلسی رفتی که همه حاضرین از اشراف بودند و فقرا جایی در آن مجلس نداشتند. این کار سزاوار نیست.»

---

۱. *داستان راستان*، ج ۱، ص ۱۲؛ به نقل از *کحل‌البصر*، ص ۶۸.

۲. بقره: ۱۹۹.

۳. ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِی تُجادِلُکَ فِی زَوْجِها وَ تَشْتَکِی إِلَی اللَّهِ وَ اللَّهُ یَسْمَعُ تَحاوُرَکُما إِنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ﴾؛ «همانا خداوند سخن آن زنی که درباره همسرش با تو مجادله کرده و به سوی خدا شکوه و گلایه می‌کرد، شنید و خداوند گفتگوی شما دو نفر را می‌شنود، همانا خداوند شنوای بیناست.» (مجادله: ۱)

۱۰. صراحت لهجه داشته باشد

از ویژگی‌های خوب یک معلم، داشتن کلام رسا و صراحت لهجه است. اسلام جز در موارد خاصی ـ که مربوط به آبروی افراد یا مسائل خانوادگی یا جنسی است ـ شفاف بودن سخن و کلام را رعایت کرده است و استاد و معلم نیز باید مراعات کنند.

در قرآن کریم تنها چند آیه متشابه وجود دارد که فهم آنها به دقت و تحقیق و استمداد از خدای تعالی و اشارات معصومین علیهم‌السلام نیازمند است؛ ولی ظاهر اکثر آیات را افراد معمولی درک می‌کنند. قرآن خودش را نور آشکار و مبین دانسته است. یکی از خصوصیات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز این بود که کلامش روشن بود؛ به طوری که هر شنونده‌ای آن را می‌فهمید.[۱]

صراحت، شفافیت، صلابت، شهامت و پرهیز از ملاحظات قومی و نسبی در بیان حقایق و نفی باطل و مبارزه با آن، نشانهٔ ایمان راسخ است. انبیای الهی علیهم‌السلام در تبلیغ دین صراحت لهجه داشتند.[۲] پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله هم با صراحت خانواده‌اش را انذار می‌کرد: ﴿وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾[۳] و در برابر کفّار موضع خود را با صراحت اعلام می‌نمود:

﴿قُلِ اللَّهَ أَعْبُدُ مُخْلِصاً لَهُ دِينِي* فَاعْبُدُوا ما شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا

---

۱. *سنن النبی*، علامه طباطبایی رحمه‌الله.

۲. ابراهیم علیه‌السلام آئین قومش را به صراحت مذمت و محکوم می‌کرد: ﴿إِذْ قالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ ما ذا تَعْبُدُونَ* أَ إِفْكاً آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ﴾؛ «آنگاه که به پدر (سرپرست) و قوم خویش گفت: این [بت‌ها] چیست که می‌پرستید؟ آیا به دروغ معبودهای دیگری غیر از خداوند می‌خواهید.» (صافات: ۸۵ ـ ۸۶)

و نیز به همراه پیروانش به قوم مشرک خود گفت: ﴿إِنَّا بُرَآؤُا مِنْكُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنا بِكُمْ وَ بَدا بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمُ الْعَداوَةُ وَ الْبَغْضاءُ أَبَداً حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ﴾؛ «همانا ما از شما و از آنچه جز خدا می‌پرستید، بیزاریم. ما به [آیین] شما کفر ورزیدیم و میان ما و شما کینه و دشمنی ابدی است، مگر آنکه به خدای یگانه ایمان بیاورید.» (ممتحنه: ۴)

همچنین خدای تعالی به موسی و برادرش هارون علیهما‌السلام فرموده است: ﴿وَ لا تَنِيا فِي ذِكْرِي﴾؛ «و در یاد [و رسالت] من سستی نکنید.» (طه:۴۲) تا مبادا کاخ و قدرت و هیبت طاغوت، آنها را مرعوب کند و از یاد خدا غافل سازد.

موسی علیه‌السلام در برابر فرعونی که ندای ﴿أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلى﴾ (نازعات: ۲۴) سر می‌داد، با شجاعت و صراحت، خود را فرستاده رب العالمین معرفی کرد تا بگوید حتی تو نیز تحت تربیت و سلطه پروردگار عالمیان هستی: ﴿إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمِينَ* حَقِيقٌ عَلى أَنْ لا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾؛ «بی‌تردید من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیان‌ام. سزاوار است که درباره خداوند جز سخن حق نگویم.» (أعراف: ۱۰۴ـ ۱۰۵)

۳. شعراء: ۲۱۴.

أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ أَلا ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ﴾؛[1] «بگو: من تنها خدا را می‌پرستم، در حالی که دینم را برای او خالص کرده‌ام* پس شما جز او هر چه را می‌خواهید بپرستید. بگو: همانا زیانکاران [واقعی] کسانی هستند که سرمایهٔ وجودی خویش و بستگانشان را در قیامت از کف داده باشند. آگاه باش، این همان زیان آشکار است». همچنین در سایر موارد نیز پیامبر اکرم مأمور است تا با صراحت برخورد نماید.[2]

نمونه دیگر صراحت در بیان قرآن کریم، در ردّ ادعاهای دروغین و خیال‌پردازی‌های فراوان بنی‌اسرائیل است؛ چراکه به صورت علنی، بافته‌های خیالی و موهومات فکری آنها را ردّ کرده است.[3]

اگرچه در برخورد با افراد معاند یا از بین بردن اشتباه و خطاهای جدی و عمومی یا رفع سستی جامعه در قبال احکام و حدود الهی، بیان صریح حقایق و مبارزه با اوهام و اباطیل لازم است، اما معلمان و گویندگان محترم باید ظرفیت مخاطبان خود را نیز در نظر داشته باشند.

۱۱. منصف باشد

از اموری که عقل و دین و وجدان به آن سفارش کرده‌اند و رابطه استاد و شاگرد را نیز عمیق می‌کند، رعایت «انصاف» است. انصاف در تدریس، انتقاد، تشویق، توبیخ و برخورد با شاگرد از

---

۱. زمر: ۱۴ـ۱۵.

۲. مثلاً مردم بی‌ایمان خیال می‌کردند کسی می‌تواند پیامبر باشد که خزائن الهی در اختیارش باشد، یا انتظار داشتند تمام کارهای خود را با نیروی غیب انجام دهد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این آیه مأمور می‌شود که با صراحت جلوی توقّعات نابجا و پندارهای غلط آنان را بگیرد و محدودهٔ وظائف خود را بیان کند و بگوید: «معجزات من نیز در چهارچوب وحی الهی است، نه تمایلات شما؛ و بدانید که هر کجا به من وحی شود، معجزه ارائه خواهم داد، نه هر کجا و برای هرچه که شما هوس کنید.» (قُلْ لا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزائِنُ اللَّهِ وَ لا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَ لا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما يُوحى إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمى وَ الْبَصِيرُ أَ فَلا تَتَفَكَّرُونَ. أنعام: ۵۰)

۳. از جمله:

ـ یهودیان فرزندان و محبوبان خدا هستند: ﴿نَحْنُ أَبْناءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ﴾ (مائده: ۱۸)

ـ کسی وارد بهشت نمی‌شود، مگر آنکه یهودی باشد: ﴿لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كانَ هُوداً﴾ (بقره: ۱۱۱)

ـ آتش دوزخ جز چند روزی به یهودیان اصابت نمی‌کند: ﴿لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَعْدُودَةً﴾ (بقره: ۸۰)

خداوند متعال همه این بافته‌های خیالی و موهومات فکری آنها را ردّ کرده و فرموده است: ﴿قُلْ إِنْ كانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ﴾؛ «بگو: اگر سرای آخرت نزد خداوند مخصوص شماست، نه سایر مردم، پس آرزوی مرگ کنید، اگر راست می‌گویید.» (بقره: ۹۴)

رموز موفقیت است. رعایت انصاف موجب می‌شود که اثرپذیری در طرف مقابل بیشتر شود. اگر انسان بداند که استاد و مربی‌اش هیچ‌گونه تعصب نابجا نسبت به خود یا طرف مقابل ندارد و فقط به دنبال حقیقت است، به جای آنکه به فرد بنگرد، به استدلال او می‌نگرد تا احسن را انتخاب کند. این باور در انسان ایجاد آرامش می‌کند.

قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلى هُدىً أَوْ في ضَلالٍ مُبين﴾؛[1] «ما و شما یا در مسیر هدایت هستیم یا انحراف [پس بیایید با گفتگو و منطق راه را پیدا کنیم].»

رعایت انصاف در نقد افراد، بسیار مهم است؛ یعنی اگر به فردی انتقاد داریم، نقاط قوت او را هم بگوییم. قرآن کریم با اینکه به برخی از یهودیان به خاطر رباخواری، تحریف تورات، ترس از دشمن و رفاه‌طلبی انتقادات متعددی دارد، اما بعضی از آنان را به خاطر امانتداری ستایش کرده و فرموده است: ﴿وَ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْك﴾؛[2] «بعضی از اهل کتاب تا به آن حد درستکارند که اگر مال بسیاری را به آنها امانت دهی آن را پس می‌دهند.»

همچنین قرآن کریم غالباً با کلمهٔ «منهم» از بعضی افراد انتقاد می‌کند، نه همه آنها؛[3] و اگر از گروهی انتقاد دارد، حساب خوبان را با کلمه «إلّا» جدا می‌کند.[4] در مقابل نیز اگر از گروهی تجلیل می‌کند، همه آنها را مشمول تجلیل نمی‌داند؛ مثلاً در مورد زنان پیامبرﷺ می‌فرماید: ﴿فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِناتِ مِنْكُنَّ أَجْراً عَظِيما﴾؛[5] و این‌گونه تفهیم می‌کند که همه زنان پیامبرﷺ محسن و نیکوکار نبودند.

---

۱. سبأ: ۲۴.

۲. آل عمران: ۷۵.

۳. مثلاً: ﴿وَ مِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لا يَعْلَمُونَ الْكِتابَ إِلَّا أَمانِيَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾؛ «و بعضی از آنان (یهودیان)، افراد درس ناخوانده‌ای هستند که کتاب خدا را جز خیالات و آرزوهای خود نمی‌دانند، آنها تنها پایبند گمان خویش‌اند.» (بقره: ۷۸)

۴. ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ ما أَنْزَلْنا مِنَ الْبَيِّناتِ وَ الْهُدى مِنْ بَعْدِ ما بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتابِ أُولئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ* إِلَّا الَّذِينَ تابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ بَيَّنُوا فَأُولئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ أَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾؛ «کسانی که آنچه را از دلائل روشن و اسباب هدایت نازل کرده‌ایم، با آنکه برای مردم در کتاب بیان ساخته‌ایم، کتمان می‌کنند، خداوند آنها را لعنت می‌کند و همه لعنت‌کنندگان نیز آنان را لعن می‌نمایند، مگر آنها که توبه کردند و [اعمال بد خود را با اعمال نیک] اصلاح نمودند و [آنچه را کتمان کرده بودند] آشکار ساختند، که من [لطف خود را] به آنان بازمی‌گردانم، زیرا من توبه‌پذیر مهربان‌ام.» (بقره: ۱۵۹ـ۱۶۰)

۵. أحزاب: ۲۹.

قرآن حتی هنگام تحریم قمار و شراب نیز به منافع آنها اشاره کرده و فرموده است: «ضرر آنها بیش از منافعشان است.»[۱]

انصاف آن است که انسان حرف حق دیگران را بپذیرد. در روایات آمده است: شخصی برای بحث و گفتگو خدمت امام صادق علیه‌السلام رسید. امام گفتگو را به شاگردانش واگذار کرد و خود به نظاره نشست. بعد از پایان گفتگو، امام صادق علیه‌السلام به یکی از شاگردانش فرمود: «اشکال تو در گفتگو و بحث این بود که گاهی به خاطر تعصب، حرف‌های حق طرف مقابل را نمی‌پذیرفتی.»

از جمله موارد رعایت انصاف آن است که انسان مطالبی را که از دیگران فراگرفته است، به خودش نسبت ندهد، خود را در بالاترین درجات علمی نداند و از هر گونه افراط و تفریط بپرهیزد.[۲]

۱۲. صمیمی و بامحبت باشد

در خصوص ویژگی «مردمی بودن» نکاتی بیان شد؛ علاوه بر آن، داشتن ارتباط صمیمی با شاگرد، از صفات خوب معلم و از رموز موفقیت اوست. بین استاد و شاگرد نباید هیچ دغدغه، دلهره و وحشتی وجود داشته باشد. برخورد خشک و رسمی و احیاناً باخشونت، شاگرد و متربّی را گریزان می‌کند. خدای تعالی به پیامبرش فرموده است: ﴿لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾؛[۳] «و اگر خشن و سنگدل بودی، [مردم] از دور تو پراکنده می‌شدند.»

گاهی افرادی نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌آمدند که در محضر ایشان خود را می‌باختند؛ حضرت آنها را آرام می‌کرد و اضطرابشان را با برخورد صمیمانه می‌زدود. حضرت علی علیه‌السلام نیز در این‌باره می‌فرمود: «با من مثل جبابره برخورد نکنید.» همچنین امام صادق علیه‌السلام می‌فرمود: «أَحَبُ إِخْوَانِی

---

۱. آری! از کشاورزی که انگور می‌کارد و کسی که انگور را می‌خرد تا صاحبان کارخانه شراب‌سازی، بطری‌سازی، کارتن‌سازی، ماشین‌های حمل و نقل، مراکز فروش شراب و امثال آن، همه، نوعی منفعت و درآمد به دست می‌آورند و باید در قضاوت صحیح به تمام منفعت‌ها و ضررها توجه کرد. اما با جمع و تفریق به همان نتیجه منصفانه‌ای می‌رسیم که قرآن فرموده است؛ یعنی با وجود منافع شراب و قمار برای بعضی‌ها، ضرر آن بیشتر است.

۲. متأسفانه امروزه به افراط و تفریط‌های نابجایی گرفتاریم؛ یکی توسل به اولیای خدا را شرک می‌داند و یکی به هر سنگ و چوبی متوسل می‌شود؛ در مقابل برخی کشورها چنان خود را می‌بازیم که بسیاری از حقایق تلخ آن را نمی‌بینیم؛ سگ را در خانه‌های غربی‌ها بهداشتی می‌پنداریم و گوسفند را در خانه خودمان، غیربهداشتی؛ و در این بین کسی نیست که فضولات و آلودگی‌های گوسفند و سگ را بررسی و آزمایش کند و این همه خودباختگی را نپذیرد!

۳. آل‌عمران: ۱۵۹.

إِلَیَ مَنْ أَهْدَی إِلَیَّ عُیُوبِی؛[۱] بهترین دوست من کسی است که عیب مرا به من بگوید.» در حدیث دیگری می‌خوانیم: «لینّوا لمن تعلّمون؛[۲] با کسانی که به آنان دانش می‌آموزید، نرمی کنید.»

یکی از راه‌های ایجاد صمیمیت، محبت کردن است. محبت، قوی‌ترین یا یکی از قوی‌ترین ابزارهای تربیتی است. خداوند متعال در خصوص پیامبرش می‌فرماید: ﴿لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ﴾؛[۳] «همانا پیامبری از خودتان به سوی شما آمده است که آنچه شما را برنجاند بر او سخت است، بر هدایت شما حریص و دلسوز، و به مؤمنان رئوف و مهربان است.»

خداوند، این دو نام از نام‌های خویش (رئوف و رحیم) را بر هیچ‌یک از پیامبران جز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اطلاق نکرده است. همچنین آن حضرت را با جملهٔ ﴿عَزِیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّمْ﴾ غم‌خوار امت معرفی کرده است؛ به گونه‌ای که هرچه مردم را برنجاند، پیامبر را می‌رنجاند و این، بیانگر اوج محبت آن حضرت است که سبب جذب مردم می‌شد.

درس معلم ار بود زمزمه محبتی جمعه به مکتب آورد طفل گریزپای را

خداوند در قرآن کریم، از راه محبت دعوت کرده است؛ مثلاً چون خدا می‌خواهد که مردم را از ظلمات تفرقه، شرک، کفر، جهل، تعصّب و خرافات به سوی نور دعوت کند و آنها را به دنیای توحید و اخلاص ببرد، بر مردم صلوات می‌فرستد و آنان را از این راه دعوت می‌کند: ﴿هُوَ الَّذی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ وَ مَلائِکَتُهُ لِیُخْرِجَکُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ﴾؛[۴] چرا که راه دعوت مردم به دین، درود و رحمت است. همچنین خداوند متعال برای مؤمنان اجر زیاد،[۵] بزرگ،[۶] باارزش[۷] و دائمی[۱]

---

۱. *کافی*، ج ۲، ص ۶۳۹.
۲. *بحارالانوار*، ج۲، ص ۶۲.
۳. توبه: ۱۲۸.
۴. احزاب: ۴۳.
۵. ﴿الَّذِینَ اسْتَجابُوا لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ ما أَصابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَ اتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِیمٌ﴾؛ «آنان که دعوت خدا و رسول را [برای شرکتِ دوباره در جهاد علیه کفار] پذیرفتند، با آنکه جراحاتی به آنان رسیده بود، برای نیکوکاران و پرهیزکاران آنها، پاداش بزرگی است.» (آل‌عمران: ۱۷۲)
۶. ﴿إِلَّا الَّذِینَ صَبَرُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ کَبِیرٌ﴾؛ «مگر کسانی که [در سایه ایمان واقعی] اهل صبر و عمل صالح هستند، [نه با رفتن نعمت مأیوس می‌شوند، نه با آمدن آن فخرفروشی می‌کنند.] برای آنان مغفرت و پاداشی بزرگ خواهد بود.» (هود: ۱۱)
۷. ﴿إِنَّما تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّکْرَ وَ خَشِیَ الرَّحْمنَ بِالْغَیْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ کَرِیمٍ﴾؛ «تنها کسی را (می‌توانی) هشدار

قرار داده است.

در ادامه و در بحث تشویق، نکاتی تکمیلی بیان می‌گردد؛ ان‌شاءالله تعالی.

۱۳. اهل هدایت و عمل باشد

معلمی کردن به رشد است. یک معلم باید اول خودش رشد کند تا بتواند دیگران را رشد دهد؛ باید اول خودش هدایت شود تا بتواند دیگران هدایت بکند. پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: «هرکس علمش افزایش یابد، ولی هدایت بیشتری کسب نکند، جز دوری از خدا چیزی به او اضافه نشده است.»[۲]

امیرالمؤمنین، علی علیه‌السلام ثمره و نتیجه علم را عمل، حلم، تواضع، حیات، حسن خلق، آگاهی، بیداری، استقامت، عبادت، طلب نجات و اخلاص در عمل دانسته است.[۳] همچنین، در کلامی دیگر فرمودند: «میوه و ثمره علم، با زیبایی عمل چیده می‌شود؛ نه با زیبایی گفتار و سخن.»[۴]

عمل نکردن به گفتار، گاهی به خاطر ناتوانی است و گاهی از روی بی‌اعتنایی؛ که در صورت اخیر، توبیخ دارد. عالم بی‌عمل، به درخت بی‌ثمر، ابر بی‌باران، نهر بی‌آب، زنبور بدون عسل، سوزن بدون نخ و الاغی که کتاب حمل می‌کند، تشبیه شده است.

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در این‌باره فرمود: «علمی که به آن عمل نشود، مانند گنجی است که از آن انفاق و استفاده نشود؛ صاحبش در جمع‌آوری‌اش خود را به زحمت انداخته است، بدون آنکه بهره و نفعی از آن ببرد.»[۵]

دهی که از ذکر (قرآن) پیروی کند و در درون و نهان از خدای رحمان بترسد، پس او را به آمرزش و پاداشی پرارزش بشارت ده.» (یس: ۱۱)

۱. ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾؛ «همانا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام می‌دهند، برایشان پاداش دائمی [و بی‌منّت] است.» (فصلت: ۸)

۲. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: «من ازداد علما و لم یزدد هدی لم یزدد من الله إلا بعدا.» (*مجموعه‌ورام*، ج ۱، ص ۲۲۰)

۳. «ثَمَرَةُ الْعِلْمِ الْعَمَلُ بِهِ. الْحِلْمُ ثَمَرَةُ الْعِلْمِ. التَّوَاضُعُ ثَمَرَةُ الْعِلْمِ. ثَمَرَةُ الْعِلْمِ الْحَيَاةُ. ثَمَرَةُ الْعِلْمِ حُسْنُ الْخُلُقِ. ثَمَرَةُ الْعِلْمِ الْعَمَلُ بِهِ. ثَمَرَةُ الْعِلْمِ الِانْتِبَاهُ. ثَمَرَةُ الْعِلْمِ الِاسْتِقَامَةُ. ثَمَرَةُ الْعِلْمِ الْعِبَادَةُ. ثَمَرَةُ الْعِلْمِ طَلَبُ النَّجَاةِ. ثَمَرَةُ الْعِلْمِ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ.» *عیون الحکم و المواعظ*، لیثی.

۴. قال علی علیه‌السلام: «بِحُسْنِ الْعَمَلِ تُجْنَى ثَمَرَةُ الْعِلْمِ لَا بِحُسْنِ الْقَوْلِ.» *عیون الحکم و المواعظ*، ص ۱۸۹.

۵. قَالَ رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله: «الْعِلْمُ الَّذِی لَا یُعْمَلُ بِهِ کَالْکَنْزِ الَّذِی لَا یُنْفَقُ مِنْهُ أَتْعَبَ صَاحِبُهُ نَفْسَهُ فِی جَمْعِهِ وَ لَمْ یَصِلْ إِلَی نَفْعِهِ.» *بحارالأنوار*، ج ۲، ص ۳۷.

از امیر المؤمنین علیه السلام نیز روایت شده است: «علم بدون عمل، حجّتی علیه انسان است.»[۱] همچنین امام باقر علیه السلام فرمودند: «کسی که از عدالت سخن بگوید ولی عادل نباشد، سخت‌ترین حسرت را در قیامت خواهد داشت.»[۲]

در این‌باره امام صادق علیه السلام نیز فرمودند: «کسی‌که کارهایش تأکیدکنندهٔ گفتارش نباشد، عالم نیست.»[۳] از حضرت عیسی علیه السلام نیز مروی است: «کسی‌که نزد مردم به علم معروف است، ولی به عمل معروف نیست، شقی‌ترین مردم است.»[۴]

۱۴. آراسته باشد

انسان فطرتاً نظافت و پاکی را دوست دارد و اسلام نیز برای پاکی سفارش‌های بسیاری کرده است. البته اسلام پاکی و نظافت را مخصوص جسم نمی‌داند؛ بلکه به پاکی فطرت، پاکی فکر، پاکی لقمه، پاکی نسل، پاکی دل و پاکی جامعه نیز توجه دارد. هم پاکی جسم و هم پاکی روح و جان مهم است.[۵]

شرط قبول عبادات در اسلام، طهارت است. پوشیدن پاکیزه‌ترین لباس‌ها در نماز و برای عبادت سفارش شده است؛ همچنین مسواک زدن، شانه کشیدن و استفاده از عطر نیز پاداش عبادت را بیشتر می‌کند.[۶] خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾؛[۷] «ای فرزندان آدم! نزد هر مسجد [به هنگام نماز] زینت‌های خود را برگیرید.» نیز در اعمال روز

---

۱. «علم بلا عمل حجة الله علی العبد.» *غرر الحکم و درر الکلم*، ص ۴۶۴.
۲. قال أبی جَعْفَر علیه السلام: «إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّذِينَ وَصَفُوا الْعَدْلَ ثُمَ خَالَفُوه.» *المحاسن*، ج۱، ص ۱۲۰.
۳. «من لَم یصدقْ فعله قوله فلیس بعالَم.» *کافی*، ج ۱، ص ۳۶.
۴. قَالَ عِيسَى علیه السلام: «أَشْقَى النَّاسِ مَنْ هُوَ مَعْرُوفٌ عِنْدَ النَّاسِ بِعِلْمِهِ، مَجْهُولٌ بِعَمَلِهِ». *عدة الداعی و نجاح الساعی*، ص ۷۸.
۵. جهاد، پاک کردن جامعه از افراد مفسد است. امر به معروف و نهی از منکر، پاکی جامعه از خلافکاری است. خمس و زکات، پاکی مال از اموال فقراست. حجاب و عفاف، پاکی جامعه از نگاه‌ها و اعمال خلاف عفت است. اجرای حدود و تنبیه مجرم، به خصوص با حضور مردم، برای پاکی اعمال است.
۶. امام مجتبی علیه السلام به هنگام نماز و حضور در مسجد، بهترین لباس خود را می‌پوشید و می‌فرمود: «انّ اللّه جمیل یحبّ الجمال فاتجمّل لربّی؛ خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، و من لباس زیبای خود را برای پروردگارم می‌پوشم.» مجمع البیان.
۷. أعراف:۳۱.

عید قربان و عید فطر و روزهای جمعه، نظافت و غسل وارد شده است.

کسانی که با تدریس و تبلیغ، بنای اثرگذاری دارند، باید به ظاهر خود برسند. همچنین کلاس تمیز، هوای جاری، نور مناسب و استفاده از رنگ‌های روشن بر تأثیر تدریس می‌افزاید.[۱]

البته معنای پاکی و نظافت، استفاده از لباس‌های گران‌قیمت با دوخت‌های استثنایی نیست؛ چون این رقم جاذبه‌ها، در تمرکز شاگرد برای فهمیدن مطلب خلل وارد می‌کند. بنابراین، پوشش استاد باید نظیف و تمیز باشد؛ اما خالی از هرگونه جلوه‌های زینتی که ذهن شاگرد را به خود مشغول کند.

۱۵. اخلاق خوب داشته باشد

معلم بداخلاق، افراد را از دور خود پراکنده می‌کند. در قرآن می‌خوانیم: ﴿وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾؛[۲] «و اگر خشن و سنگدل بودی، [مردم] از دور تو پراکنده می‌شدند.» قرآن کریم، پیامبر را پیامبر رحمت نامیده[۳] و او را در مواجهه با مؤمنین، رئوف و مهربان توصیف کرده است: ﴿بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ﴾.[۴]

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اسوه اخلاق بودند؛[۵] تا جایی که خداوند متعال در میان صفات و ویژگی‌های

---

۱. در اسلام رنگ سرخ و سیاه برای لباس نهی شده است.

۲. آل‌عمران: ۱۵۹.

۳. ﴿رحمه للعالمین﴾. انبیاء: ۱۰۷.

۴. توبه: ۱۲۸.

۵. مرحوم علامه طباطبایی رحمه الله در جلد شش *تفسیر المیزان*، حدود ۲۷ صفحه را به اخلاق و سنن و آداب زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاص داده است که به برخی از آنها فهرست‌وار اشاره می‌کنیم:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کفش خود را می‌دوخت؛ لباس خود را وصله می‌زد؛ گوسفند را خودش می‌دوشید؛ با بردگان هم‌غذا می‌شد؛ بر زمین می‌نشست؛ بر الاغ سوار می‌شد؛ حیا مانعش نمی‌شد که نیازهای خود را از بازار تهیه کند؛ به توانگران و فقرا دست می‌داد و دست خود را نمی‌کشید تا زمانی که طرف دست خود را بکشد؛ به هرکس می‌رسید، چه بزرگ و چه کوچک، سلام می‌کرد؛ اگر چیزی تعارفش می‌کردند، آن را تحقیر نمی‌کرد، اگرچه یک خرمای پوسیده بود.

کم‌خرج، کریم‌الطبع و خوش‌معاشرت بود؛ بدون اینکه قهقهه کند، همیشه تبسمی بر لب داشت؛ بدون اینکه چهره درهم کشیده باشد، همیشه اندوهگین به نظر می‌رسید؛ بدون اینکه از خود ذلتی نشان دهد، همواره متواضع بود؛ بدون اینکه اسراف ورزد، سخیّ بود؛ بسیار دل‌نازک و مهربان بود؛ هرگز دست طمع به سوی چیزی دراز نمی‌کرد؛ هنگام بیرون رفتن از خانه، خود را در آینه می‌دید؛ موی خود را شانه می‌زد و چه بسا این کار را در برابر آب انجام می‌داد.

هیچ‌گاه در مقابل دیگران پای خود را دراز نمی‌کرد؛ همواره بین دو کار، دشوارترین را انتخاب می‌کرد؛ هیچ‌وقت به

آن حضرت، بر خلق[۱] ایشان تأکید کرده و آن را عظیم خوانده است: ﴿وَ إِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾؛[۲] «و حقّاً که تو بر اخلاق بزرگی استواری.» این در حالی است که خداوند دنیا را، با همه عظمتش، اندک و قلیل شمرده است: ﴿مَتاعُ الدُّنْيا قَلِيل﴾.[۳]

عایشه درباره اخلاق پیامبرﷺ گفته است: «کان خلقه القرآن؛[۴] اخلاق پیامبر، تجسم قرآن بود.» این اخلاق نبوی بود که توانست در کنار کتاب الهی، انسان‌های بزرگی تربیت نماید. انسان‌های مؤمن و خدایی، تا امروز و علی‌رغم گذشت چند قرن، هنوز شیفته آن اخلاق الهی هستند.

گفتار معلم، سازندگی و تربیت نمی‌آورد؛ بلکه رفتار اوست که بر جان مخاطب اثر می‌گذارد. لذا حرکات و رفتار معلم باید طوری باشد که شاگرد را تربیت کند و بسازد. وقتی عده‌ای از شاگردان علامه طباطبایی‌ؒ از ایشان درخواست برگزاری کلاس اخلاق کردند، ایشان فرمودند: «اخلاق علم نیست؛ عمل است.»[۵]

خاطر ظلمی که به او می‌شد در صدد انتقام بر نمی‌آمد، مگر آنکه محارم خدا را هتک کرده باشند که در آن صورت خشم می‌گرفت؛ هیچ وقت در حال تکیه کردن غذا میل نکرد؛ هیچ‌وقت در جواب درخواست کسی جواب «نه» نمی‌داد و حاجت حاجتمندان را رد نمی‌کرد؛ نمازش در عین تمامیّت، سبک و خطبه‌اش کوتاه بود؛ مردم، آن حضرت را به بوی خوشی که از او به مشام می‌رسید، می‌شناختند.

وقتی در خانه مهمان داشت، اول کسی بود که شروع به غذا می‌کرد و آخرین کسی بود که از غذا دست می‌کشید تا مهمانان راحت غذا بخورند؛ بر سر سفره، همیشه از غذای جلوی خود میل می‌کرد؛ آب را با سه نفس می‌آشامید؛ جز با دست راست چیزی نمی‌داد و نمی‌گرفت و غذا نمی‌خورد؛ وقتی دعا می‌کرد، سه بار دعا می‌کرد و وقتی سخن می‌گفت در کلام خود تکرار نداشت؛ اگر برای دخول به خانه مردم اذن می‌گرفت، آن را سه بار تکرار می‌کرد؛ کلامش روشن بود، به طوری‌که هر شنونده‌ای آن را می‌فهمید؛ نگاه خود را بین افرادی که در محضرش بودند تقسیم می‌کرد؛ هرگاه با مردم سخن می‌گفت، در حرف زدن تبسم می‌کرد و...

۱. «خُلق» به صفاتی گفته می‌شود که با سرشت و خوی انسان عجین شده باشد؛ بنابراین به رفتارهای موسمی و موقّت، خلق گفته نمی‌شود.

۲. قلم: ۴.

۳. نساء: ۷۷.

۴. *سنن النبیّ*، علامه طباطبایی، ص ۵۶.

۵. معلمی داشتیم که آن‌قدر بداخلاق بود که اگر یک روز لبخند می‌زد تعجب می‌کردیم! یادم نمی‌رود در کودکی وقتی معلم سرکلاس می‌آمد، مشق‌ها را چنان خط می‌زد که گاهی کاغذ پاره می‌شد و ما همین طور مات و مبهوت نگاه می‌کردیم و توی دلمان می‌گفتیم: «آقا! ما تا نصف شب مشق نوشته‌ایم و شما اصلاً نگاه نکردی که ما چه نوشته‌ایم!» وقتی مدرسه تعطیل می‌شد هم بچه‌ها با سیخی، میخی یا چوبی دیوارهای مردم را خط می‌کشیدند. چه بسا این کارشان اثر کار معلم بود. وقتی معلم مشق شاگرد را خط می‌کشد، آن هم طوری که گاهی ورقه پاره می‌شود، بچه هم

فراموش نکنیم که معلمی، به همان اندازه که جایگاه والایی دارد، مسئولیت و تکلیف سنگینی را نیز به دنبال می‌آورد. از آنجا که معلم سرمشق و الگوی متعلّمین است، باید مراقب حرکات و رفتار و گفتارش باشد.

۱۶. متواضع باشد

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَ لا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طُولا﴾؛[1] «[ای انسان!] هرگز در زمین با کبر و غرور راه مرو که هر قدر پا را محکم به زمین بکوبی، نمی‌توانی آن را بشکافی و هر چه گردن برافرازی، به بلندی کوه‌ها نخواهی رسید.»

قرآن همچنین به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ﴿وَ اخْفِضْ جَناحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛[2] «برای مؤمنانی که از تو پیروی کرده‌اند، بال خود را بگستر [و متواضع باش].»

در سیرهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که جلسات ایشان دایره‌وار بود؛ یعنی به گونه‌ای که در آن، بالا و پایین مجلس معنا نداشت. گاهی که یک نفر وارد می‌شد و پیامبر را نمی‌شناخت، به افراد نگاه می‌کرد و سپس می‌پرسید: «ایُّکُم رسولُ الله؛[3] کدام‌یک از شما پیامبرید؟» این سؤال نشانگر آن است که پیامبر، نه در محل نشستن، نه در لباسی که می‌پوشید، و نه در چهره، هیچ نمادی که نشانهٔ امتیاز باشد نداشت و متواضعانه در جمع اصحاب می‌نشست.

در روایتی آمده است که عیسی بن‌مریم علیهما السلام فرمود: «ای گروه حواریون![4] من از شما حاجت و خواسته‌ای دارم؛ آن را برآورده کنید!» گفتند: «ای روح‌الله! خواسته‌ات برآورده شده است.» پس آن حضرت بلند شد و پاهای آنها را شست. گفتند: «ای روح‌الله! ما به این کار سزاوارتر بودیم.» پس او فرمود: «سزاوارترین مردم به خدمت، عالِم آنهاست؛ همانا این‌گونه تواضع نموده‌ام تا شما

خارج از مدرسه به دیوار مردم خط می‌اندازد.

۱. إسراء: ۳۷.

۲. شعراء: ۲۱۵.

۳. *بحارالانوار*، ج ۴۷، ص ۴۷.

۴. «حَواریّون» جمع «حواریّ» و به معنای تغییردهنده مسیر است. حواریون کسانی بودند که مسیر انحرافی مردم را رها و به راه حقّ پیوستند. (*التحقیق فی کلمات القرآن*) آنان دوازده نفر بودند و اسامی‌شان در انجیل مَتی و لوقا آمده است. امام رضا علیه السلام فرمود: «آنان افرادی بودند که هم خود را پاک و نورانی کردند و هم برای پاک کردن دیگران کوشیدند.» (*تفسیر نمونه* به نقل از *عیون اخبار الرضا* علیه السلام)

مانند من در میان مردم تواضع نمائید! به وسیله تواضع می‌توان حکمت را آباد کرد، نـه بـا تکبـر؛ همان‌طور که در زمین نرم می‌توان زراعت کرد؛ نه در کوه سخت.»[۱]

۱۷. سابقه نیک داشته باشد

در موفقیت هر کاری، از جمله تبلیغ و تدریس و تربیت، داشتن سابقهٔ نیک و محبوبیت نقـش مهمی دارد. چه بسا کلامی از زبان یک فرد خوش‌نام مؤثر باشد، اما همان کلام از زبـان فـردی ناشناس نتواند اثر بگذارد.

در قرآن می‌خوانیم که حضرت ابراهیم علیه‌السلام از خدا نام نیک خواست: ﴿وَ اجْعَلْ لِي لِسانَ صِدْقٍ فِي الآخِرِينَ﴾.[۲] همچنین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به مردم می‌فرمود که من قبل از آوردن قـرآن، عمـری بـین شما بودم و در عین حال، هیچ خلافی از من سراغ ندارید: ﴿فَقَدْ لَبِثْتُ فيكُمْ عُمُرا﴾.[۳] در آیـه دیگری خداوند متعال به پیامبرش صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: ﴿وَ رَفَعْنا لَكَ ذِكْرَكَ﴾؛[۴] «من نام تو را به نیکـی بلند کردم.»

در صورتی که معلم و استاد شناخته‌شده باشند، کمتر مورد انکار قرار می‌گیرند: ﴿أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ﴾؛[۵] «یا اینکه پیامبرشان را نشناختند [و از سوابق او آگـاه نیسـتند]، پـس برای همین او را انکار می‌کنند؟»

شاید دلیل آنکه قرآن دستور می‌دهد افرادی که برای تحصیل هجرت کرده‌اند، بعد از کسـب تفقّه به منطقهٔ قبلی خود مراجعت کنند، این باشد که مردم منطقه‌شـان از آنهـا شـناخت دارنـد و می‌دانند که آنها از چه خانواده‌ای هستند و حالا که پس از هجرت و تفقه به سوی آنها برگشته‌اند برای انذار و هشدار و نجات آنهاست؛ نه اهداف سیاسی و اقتصادی و امثال آن.

---

۱. *الکافی*، ج ۱، ص ۳۷.
۲. شعراء: ۸۴.
۳. یونس: ۱۶.
۴. شرح: ۴.
۵. مؤمنون: ۶۹.

۱۸. به پست و مقام دل‌بسته نباشد

ما باید در همه مدیریت‌ها، از جمله مدیریت آموزشی و فرهنگی ـ تبلیغی، آمادگی جابه‌جا شدن را داشته باشیم.

قرآن در آیه ۸۱ سوره آل‌عمران می‌فرماید که خداوند از همه انبیا علیهم‌السلام میثاق گرفت، مبنی بر اینکه علی‌رغم داشتن کتاب آسمانی و حکمت، آمادگی جابه‌جایی داشته باشند و اگر بعد از آنها پیامبری آمد، به راحتی مسئولیت را به او واگذار کنند و بدون اخم و قهر به او ایمان بیاورند و او را یاری کنند. سپس به انبیا فرمود: «آیا اقرار می‌کنید و قول می‌دهید که مسئولیت را با محبت به دیگری تحویل دهید؟» انبیا علیهم‌السلام گفتند: «بله! ما همه اقرار می‌کنیم.» و خداوند فرمود: «پس شاهد باشید و من هم با شما شاهدم.»[۱]

آری! در تعلیم و تربیت، نباید به مسئولیت‌ها نگاه مادی داشت. افرادی که کنار می‌روند باید به افرادی که تازه روی کار می‌آیند، کمک کنند؛ کمکی بر اساس ایمان، نه بر اساس رودربایستی و نفاق و تظاهر.

این نحو از مدیریت، از اصول منحصر به فرد اسلام است که هر کس، حتی انبیا علیهم‌السلام، آمادگی تفویض مسئولیت را به دیگری داشته باشند و از همان روز نصب، عزل خود را پیش‌بینی کنند.

معلم موفق و خدامحور، نه به کلاس، نه به شاگردان، نه به مدرسه، نه به محله و منطقه، و نه به مدیریت دل نمی‌بندد؛ بلکه از سر تکلیف تدریس می‌کند، از سر وظیفه مسئولیت می‌پذیرد و در هر زمانی آمادگی جابه‌جایی و تفویض امور را دارد.

۱۹. آماده پاسخگویی باشد

از ویژگی‌های خوب معلم، حاضرجوابی است. یک معلم باید سؤالاتی را که ممکن است از او

---

۱. ﴿وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثاقَ النَّبِيِّينَ لَما آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلى ذلِكُمْ إِصْرِي قالُوا أَقْرَرْنا قالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾؛ «و [به یاد آور] هنگامی که خداوند از پیامبران پیشین پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس پیامبری به سوی شما آمد که آنچه را با شماست تصدیق می‌کرد، باید به او ایمان آورید و او را یاری کنید. [سپس خداوند] فرمود: آیا به این پیمان اقرار دارید و بار سنگین پیمان مرا [به دوش] می‌گیرید؟ [انبیا در جواب] گفتند: [بلی] اقرار داریم، [خداوند] فرمود: خودتان شاهد باشید و من هم با شما از جمله گواهان‌ام.» آل‌عمران: ۸۱.

بپرسند، پیش‌بینی کند و جواب آنها را از قبل آماده داشته باشد.

خداوند در قرآن به پیامبرش می‌فرماید: «افراد بی‌خرد در آینده، سؤالاتی درباره قبله از تو خواهند کرد و خواهند پرسید که چرا شما سال‌ها رو به بیت‌المقدس نماز خواندید و حال قبله را از بیت‌المقدس به کعبه تغییر دادید؟ اگر قبلهٔ قبلی درست بود، چرا از کار درست دست برداشتید و اگر سال‌ها رو به قبلهٔ باطل نماز می‌خواندید، پس اسلام دین کاملی نیست؛ زیرا سال‌ها مردم را در باطل رها کرده بود! قبل از آنکه آنها سؤال کنند، تو جوابش را آماده داشته باش و به آنها بگو مشرق و مغرب برای خداست و او مکان خاصی ندارد.»[1] لذا پیامبر اکرمﷺ آمادگی پاسخگویی داشت.[2]

در جای دیگری نیز خدای تعالی می‌فرماید: ﴿سَيَقُولُ الَّذينَ أَشْرَكُوا...﴾؛[3] «مشرکین در آینده از تو سؤالاتی خواهند داشت [که تو باید آماده جواب باشی].»

بنابراین، استاد و مربی باید سؤالاتی را پیش‌بینی کنند و پاسخ آنها را از قبل آماده داشته باشند. امروز آن مسئول و استادی ارزش بیشتری دارد که بتواند پاسخگوی سؤالات و نیازها باشد.

۲۰. بصیرت و شناخت عمیق داشته باشد

قرآن کریم بارها فرموده است که مشرکان برای عبادت بت‌های خود، هیچ علم و منطق و استدلالی ندارند؛ به همین دلیل، کار آنها باطل است.

---

۱. ﴿سَيَقُولُ السُّفَهاءُ مِنَ النَّاسِ ما وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كانُوا عَلَيْها قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؛ «به زودی بی‌خردان از مردم خواهند گفت: چه چیزی آنها (مسلمانان) را از قبله‌ای که بر آن بودند برگردانید؟ بگو: مشرق و مغرب از آن خداست، هرکه را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.» (بقره: ۱۴۲)

۲. اینکه در ابتدا بیت‌المقدس قبله مسلمانان بود و بعد تغییر یافت، بر اساس دلایلی بود؛ از جمله: وجود بت‌ها داخل کعبه و لزوم تفکیک خط خداپرستان از بت‌پرستان؛ تخصیص پیامبر و امت اسلام به این نشانه که رو به دو قبله نماز بخوانند؛ و آزمایش مردم و روشن شدن اینکه تا چه اندازه تسلیم هستند.

ولی بعد از هجرت مسلمانان به مدینه، چون فاصله آن شهر با کعبه (که در آن هنوز بت‌ها وجود داشتند) هشتاد فرسخ بود و دیگر رو به کعبه ایستادن، نشانه احترام به بت محسوب نمی‌شد و به دلیل آنکه یهودیان مدینه بر پیامبر منت می‌گذاشتند و می‌گفتند: «قبله تو همان قبله ماست و معلوم می‌شود که اصل ما هستیم و شما دنباله‌رو ما هستید» و نماز به سوی بیت‌المقدس سبب تحقیر پیامبر شده بود، قبله به دستور خدا عوض شد. ماجرای تغییر قبله در چند آیه ابتدایی جزء دوم مطرح شده است. بر اساس آن آیات، علت این تغییر، استقلال مسلمانان بوده است تا یهودیان نگویند مسلمانان دنباله‌رو ما هستند: ﴿لِئَلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ﴾. (بقره: ۱۵۰)

۳. أنعام: ۱۴۸.

استادی موفق است که بصیرت جامع داشته باشد؛ یعنی هم نیاز جامعه را خوب بشناسد، هم ظرفیت‌ها و استعدادهای مخاطب را بداند، و هم بر آنچه تدریس می‌کند تسلط و بصیرت کامل داشته باشد و تبلیغات او را به پوچی نکشاند.[۱]

آری! گاهی به نام کارشناس و متخصص و طرح‌های بین‌المللی، جلوی فطرت‌ها و وجدان‌های بیدار و بصیرت‌ها را می‌گیرند. اکنون که این سطرها را می‌نویسم، ماهی است که زائران خانه خدا در مکه هستند و سال قبل (۱۳۹۴ش) هفت‌هزار نفر در سرزمین منی و در کنار کعبه بر اثر بی‌تدبیری حکام حجاز در فاصله چند ساعت جان باختند. یک سال از جان دادن آنها گذشته است؛ اما گویا همه حقوقدانان و مدعیان حقوق بشر مرده‌اند. حال اگر دُم سگی آمریکایی لای در گیر کند، همه حقوقدانان بشر زنده و بیدار می‌شوند و از حقوق حیوانات دم می‌زنند!

در هیچ زمانی این‌قدر حقوقدان زیاد نبوده و دانشکده‌های حقوق توسعه نداشته؛ اما در هیچ زمانی مثل الان، حقوق بشر تا این اندازه ضایع نشده است. این بدان خاطر است که علم حقوق وجود دارد، ولی وجدان و بصیرت و شهامت وجود ندارد. همین که رئیس سازمان ملل خواست علیه جنایت‌های سعودی‌ها حرفی بزند، او را با پول خریدند. خود او اقرار کرد که به خاطر پول زبان ما بسته است و این سخن از تلویزیون‌های دنیا پخش شد.

بنابراین وجود علم و اطلاعات به تنهایی کافی نیست. همان‌گونه که وجود آب، به تنهایی رفع عطش نمی‌کند؛ بلکه باید آبی سالم باشد، در ظرفی بهداشتی باشد، و هم انسان اراده نوشیدن آن را داشته باشد.

۲۱. دلسوز شاگردان باشد

میان استاد و شاگرد، به غیر از رابطه علمی باید رابطه عاطفی نیز وجود داشته باشد. یکی از مصادیق ارتباط عاطفی آن است که از حال هم باخبر باشند. اگر پیامبر ﷺ مسلمانی را مدتی نمی‌دید، حال او را از دیگران می‌پرسید. اگر می‌شنید بیمار است، به عیادتش می‌رفت و اگر

---

۱. شخصی از کفاشی یک جفت کفش درخواست کرد. کفاش آن را دوخت و تحویل داد. خریدار همین‌که کفش را به پا کرد گفت: «کفش برای من تنگ است.»کفاش عصبانی شد و گفت: «من سی سال است کفاش‌ام؛ این کفش تنگ نیست.» خریدار گفت: «من نیز چهل سال است کفش می‌پوشم، نمی‌توانم وجدان خود را به خاطر صنعت کفاشی و تخصص تو نادیده بگیرم!»

می‌شنید مسافر است، در حق او دعا می‌کرد.

در قرآن می‌خوانیم که روزی حضرت سلیمان علیه‌السلام فرمود: «من هدهد را نمی‌بینم؛ آیا برای غیبت او دلیلی است یا خودسرانه حضور ندارد؟» پس از لحظاتی هدهد آمد و عذر موجه خود را به حضرت سلیمان علیه‌السلام گفت و آن حضرت نیز پذیرفت.

شخصی مثل سلیمان که هم مشغله نبوت داشت و هم حکومتی بی‌نظیر را اداره می‌کرد، حتی از یک پرنده کوچک، آن هم در میان هزاران موجود دیگر غافل نمی‌شد. رسالت و سلطنت از مسائل مهم و کلی است؛ اما باعث نمی‌شود که حضرت سلیمان علیه‌السلام از موجودات کوچک سراغ نگیرد. مسائل مهم نباید انسان را از مسائل جزیی بازدارد.

تفقد از زیردستان، بازدید از آنان و پرس‌وجوی احوالشان، از اصول اسلامی، اخلاقی، اجتماعی، تربیتی و مدیریتی است.[1]

۲۲. واقع‌گرا باشد

از وظایف هر مربی و استاد آن است که واقع‌گرا باشد و نسل نو را نیز واقع‌گرا تربیت کند؛ نه خیال‌گرا، نه غرب‌گرا، نه شرق‌گرا، نه درون‌گرا، نه برون‌گرا، نه فردگرا و نه جمع‌گرا.

اشکال دیروز و امروز و فردای بشر، دوری از واقع‌گرایی و تکیه بر موهومات، خیالات، تبلیغات، عناوین، آمار و زرق و برق‌هاست. قرآن کریم که بهترین کتاب تعلیم و تربیت است، در آیات متعددی انسان را به واقع‌گرایی دعوت کرده و فرموده است که قهر و مهر خدای تعالی بر اساس واقعیات است؛ نه آرزوها.

در آیه ۱۲۳ سوره نساء می‌خوانیم: ﴿لیس بِأَمانِیِّکُمْ وَ لا أَمانِیِ أَهْلِ الْکِتابِ مَنْ یَعْمَلْ سُوءاً یُجْزَ بِهِ وَ لا یَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِیًّا وَ لا نَصِیراً﴾؛ «[پاداش و عقاب] به آرزوهای شما و آرزوهای اهل

---

۱. تفقد از زیردستان و محرومین از ویژگی‌های علمای بزرگ ماست. یکی از روحانیون در منطقه تبلیغی مریض شد. پزشکی که درمان او به دستش بود، گفت: «به خاطر خاطره خوشی که از یک روحانی دارم به ایشان کمک می‌کنم. من در کودکی در حالی که فقیر و بی‌سرپرست بودم، دچار بیماری لوزتین شدم و بستری‌ام کردند. نیمه‌های شب، در آن حالت درد و ناامیدی، یک روحانی به نام آیت‌الله فیروزآبادی که مؤسس آن بیمارستان بود، به دیدنم آمد. دستی بر سرم کشید و یک دو ریالی به من داد. اکنون سالیان سال از آن واقعه می‌گذرد؛ اما هنوز طعم شیرین آن خاطره را از یاد نبرده‌ام.» آری! محبت در زمان فقر و بی‌کسی، سال‌ها انسان را اسیر خود می‌کند.

کتاب نیست! هر که بدی کند، بدان کیفر داده می‌شود و جز خدا، برای خویش سرپرست و یاوری نیابد.»[۱]

عده‌ای که تن به کار نمی‌دهند و زیر بار مسئولیت نمی‌روند و پیشرفت‌های کشور خود را نمی‌بینند، اما فقط زبان به مدح کشورهای غربی می‌گشایند و کشور پیشرفته‌ای را بدون کار و وجدان کاری انتظار می‌کشند، خیال‌گرا هستند.

معلمی که غیرت دینی و ملی دارد، حقایق را تبیین می‌کند؛ هم مشکلات را می‌گوید و هم امتیازات را برمی‌شمرد؛ نقدش نه برای تخریب، بلکه برای سازندگی است؛ فریب تبلیغات دروغین غرب را نمی‌خورد و به آن اوهام و خیالات دل نمی‌سپارد.

۲۳. صبور باشد

داشتن صبر و پایداری، رمز موفقیت هر کاری است؛ به ویژه در تعلیم و تربیت و مسائل فرهنگی. خداوند تعالی به پیامبرش دستور صبر می‌دهد: ﴿وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ﴾.[۲] همچنین برای مسائل فرهنگی و تربیتی، مثل نماز، به صورت ویژه به صبر سفارش می‌کند: ﴿وَ أْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْها﴾؛[۳] «اهل خود را به نماز فرمان ده وبر آن پایداری کن.»

نتیجه کار فرهنگی و تربیتی فوری نیست و اگر انسان صبور نباشد، موفق نمی‌شود. صبر و پایداری معلم، ضمن تضمین موفقیت او در عرصهٔ تعلیم و تربیت، به دانش‌پژوهانش نیز درس صبوری و استقامت می‌دهد. رفتار صبورانه استاد درس‌آموز است.

به یکی از مدرسین برجسته قم ـ که بنده نیز افتخار شاگردی‌اش را داشتم ـ خبر می‌دهند که همسرش از دنیا رفته است؛ اما ایشان علی‌رغم ناراحتی شدید، حاضر نشد درس را تعطیل کند. بعد از درس، به شاگردان گفت: «جنازه همسرم در خانه است؛ ولی چون درس را مهم می‌دانستم، برای ساعتی جنازه را رها کردم تا پس از درس به امور کفن و دفنش بپردازم.» بسیارند افرادی

---

۱. اسلام بر واقعیات استوار است، نه بر خیالات یا تمایلات افراد؛ زیرا در هر گروه و قشری افرادی پرتوقع و امتیازطلب پیدا می‌شوند. رهبران آسمانی باید با قاطعیت در برابر این توقعات بایستند و اعلام کنند که همه مردم در برابر قانون برابرند و اصل عمل است، نه شعار؛ ضابطه است نه رابطه!

۲. مدثر: ۷.

۳. طه: ۳۲.

که در راه تحصیل، تحقیق و تعلیم، صبوری و فداکاری بسیاری کرده‌اند که باید از این الگوهـای برجسته تجلیل شود. در این خصوص، نمونه‌های فراوانی وجود دارد.[۱]

ناگفته نماند که صبر و تلاش، بستری برای رشد و توفیق است؛ اما همه انسان‌ها و از جملـهٔ معلمان و استادان، باید توفیقات خود را از خدا بدانند تا مبادا پیشرفت‌های خود را در اثر زحمـت و تلاش خود بپندارند و از خداوندی که فکر و مغز و سلامتی و علم و توفیـق بـه آنهـا داده اسـت غافل شوند؛ زیرا چه بسیارند افرادی که تحصیل و تدریس بیشتری دارند، ولی بـه توفیقـات لازم دست پیدا نمی‌کنند.

۲۴. دردآشنا باشد

استادی که دردآشنا باشد، موفق‌تر است. برخورد کسی که درد یتیمی و فقر را چشیده باشد، با برخورد کسی که این درد را حس نکرده باشد، فرق دارد. خداوند متعال به پیـامبرش مـی‌فرمایـد: «آیا خداوند تو را یتیم و فقیر نیافت و به تو ثروت و مأوا نداد؟ پس اکنون که طعم یتیمی و فقر را چشیده‌ای و دردآشنایی، یتیم و فقیر را از خود طرد نکن.»[۲]

اینکه قرآن کریم در مورد انبیاء علیهم‌السلام می‌فرماید: ﴿وَ يَمْشُونَ فِي الْأَسْواقِ﴾،[۳] یعنی آنها با جامعه از نزدیک برخورد داشتند. یکی از دلائل سفارش‌های بسیار اسلام در مورد مسجد، ارتباط داشـتن مستمر مسلمان با هم و باخبر بودن از مشکلات یک‌دیگر است؛ چون مسجد، تنها جایی است که همه مردم از کوچک و بزرگ، زن و مرد، مشهور و گمنام، همیشه و در هر شرایطی، بدون اجبار و فقط برای خدا در آن جمع می‌شوند و هیچ فرد و صنفی در مسـجد امتیـازی نـدارد. هرچـه ایـن حضور بهتر و بیشتر باشد، کارایی‌اش بیشتر است. در مسجد، مردم با مشکلات افراد و جامعه آشنا

---

۱. مثلاً آیت‌الله مرعشی نجفی رحمه‌الله به کتابی علاقه‌مند بود و آن را در یک کتاب‌فروشی یافت. از کتاب‌فروش درخواست کرد آن را برای او نگه دارد تا پول آن را تهیه کند. سپس لباس خود را فروخت و با پول لباس آن کتاب را خرید.

۲. ﴿أَ لَمْ يَجِدْكَ يَتِيماً فَآوى* وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدى* وَ وَجَدَكَ عائِلًا فَأَغْنى* فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلا تَقْهَرْ* وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلا تَنْهَرْ* وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾؛ «آیا تو را یتیم نیافت، پس پناه داد و سامانت بخشید* و تو را سرگشته یافت، پس هدایت کرد* و تو را تهی‌دست یافت و بی‌نیاز کرد* [حال که چنین است] پس بر یتیم قهر و تندی مکن* و سائل را از خود مران.» (ضحی: ۶ـ۱۱)

۳. فرقان: ۲۰.

می‌شوند و به فکر حل آن می‌افتند.

معلم موفق، ارتباط مناسب و مستمری با شاگردان خود دارد تا بیشتر بـا مسـائل و مشـکلات آنان آشنا شود و حتی اگر نتواند مشکل و دردشان را درمان کند، لااقـل بـا همـدردی و برخـورد مناسب، تسکینی بر درد آنها باشد.

۲۵. تکلیف‌گرا باشد

تکلیف‌گرایی یکی از رموز توفیق و تأثیر است. معلم باید همیشه به فکر وظیفه خـود باشـد و ببیند که در شرایط و محیط فعلی، با وجود همه نارسایی‌ها و مشکلات، چه کاری می‌تواند انجـام دهد.

یک معلم وظیفه‌گرا باید بداند که همراهی‌نکردن دیگران، تکلیف او را ساقط نمـی‌کنـد؛ زیـرا قرآن می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنى وَ فُرادى﴾؛[1] «بگو: من شما را به یک سخن پند می‌دهم. برای خدا قیام کنید؛ دو نفر، دو نفر و یک نفر، یک نفر.»

گاهی انسان به وظیفه‌اش چنان یقین دارد که حجت بر او تمام می‌شود. در این صورت، حتی اگر هیچ همراهی نباشد، باید به تنهایی اقدام کند. مثلاً اگر کسی در شب عید فطر مـاه را ببینـد، روز بعد برای او عید فطر است؛ اگرچه تمام مراجع عظام بگویند که برای ما ثابت نشده است.

آیت‌الله شهید سعیدی رحمه‌الله در یکی از سال‌های حیات خود، در شب جمعه اول ماه رجب ـ کـه «لیلةُ الرغائب» نام دارد ـ برای زیارت امام رضا علیه‌السلام از تهران به مشهد آمد؛ اما هنوز به سمت حرم نرفته بود که یکی از دوستانش را دید و او به ایشان گفت: «ما شب‌های جمعه، روحانیون را برای اقامه نماز جماعت و تبلیغ به روستاهای اطراف مشهد مـی‌فرسـتیم؛ امـا بـرای یکـی از روسـتاها روحانی پیدا نکردیم.» ایشان با خود گفت: «ثواب آموزش دین به روستاییان بیش از زیارت امـام رضا علیه‌السلام در این شب جمعه است.» و با اینکه از تهران به قصد زیارت آمده بود، به جای حرم، بـه سمت روستا حرکت کرد و به تکلیف معلمی‌اش عمل نمود.

---

۱. سبأ: ۴۶

۲۶. باظرفیت باشد

ظرفیت انسان باید با زیاد شدن علم بیشتر شود. افرادی که روح کوچکی دارند، با کسب کم‌ترین تحصیلات برای خود و دیگران دردسر ایجاد می‌کنند. قرآن کریم به پیامبرﷺ می‌فرماید: ﴿وَ قُلْ رَبِ زِدْنِي عِلْماً﴾؛[۱] «بگو: پروردگارا! علم مرا زیاد کن» و نمی‌فرماید: «رب زد علمی». در جملهٔ «زدنی علماً» توسعهٔ روح نهفته شده؛ یعنی زیاد شدن خود من از طریق تحصیل؛ ولی در «زد علمی» سخن از زیادی علم است؛ بدون توسعه روح.

نه تنها علم، بلکه هر نعمتی نیاز به ظرفیت دارد؛ چراکه اگر آن نعمت را بدون ظرفیت لازم به ما بدهند، اسباب دردسر می‌شود. مثلاً اگر کسی به پول زیادی برسد، در حالی‌که ظرفیت آن را ندارد، از پول خود مغرور می‌شود؛ به گونه‌ای که امام صادقؑ به داود رِقّی فرمودند: «ای داود! اگر دست خود را تا مرفق، در دهان افعی (اژدها) بگذاری، بهتر از حاجت خواستن از نداری است که دارنده‌شده است.»[۲] حضرت علیؑ نیز می‌فرماید: «سزاوار است که عاقل از مستی پول و قدرت و علم و مدح و جوانی بپرهیزد که هر کدام از این مستی‌ها بوی ناخوشی دارد؛ عقل را می‌رباید و وقار را سبک می‌کند.»[۳]

آری! هرچه معلومات و جایگاه علمی و مدرک انسان بالا می‌رود، باید ظرفیت روحی و درونی او هم توسعه پیدا کند. اگر انسان ظرفیت نداشته باشد، یا ثروت او را مغرور می‌کند،[۴] یا قدرت او را مغرور می‌کند،[۵] یا علم؛[۶] ولی اگر ظرفیت باشد، حتی اگر هر سه نعمت در یک نفر جمع شود، به آن مغرور نمی‌شود؛ چون همه را از خداوند می‌داند، نه خود.[۷]

---

۱. طه: ۱۱۴.
۲. أَبِی عَبْدِ اللَّهِؑ قَالَ: «یَا دَاوُدُ تُدْخِلُ یَدَکَ فِی فَمِ التِّنِّینِ إِلَی الْمِرْفَقِ خَیْرٌ لَکَ مِنْ طَلَبِ الْحَوَائِجِ إِلَی مَنْ لَمْ یَکُنْ فَکَانَ.» (*تهذیب الأحکام*، ج۶، ص ۳۲۹)
۳. قال علیؑ: «یَنْبَغِی لِلْعَاقِلِ أَنْ یَحْتَرِسَ مِنْ سُکْرِ الْمَالِ وَ سُکْرِ الْقُدْرَةِ وَ سُکْرِ الْعِلْمِ وَ سُکْرِ الْمَدْحِ وَ سُکْرِ الشَّبَابِ فَإِنَّ لِکُلِّ ذَلِکَ رِیحاً خَبِیثَةً تَسْلُبُ الْعَقْلَ وَ تَسْتَخِفُّ الْوَقَارَ». (*غرر الحکم و درر الکلم*، ص: ۷۹۷)
۴. چنانکه قارون می‌گفت: ﴿إِنَّما أُوتِیتُهُ عَلی عِلْمٍ عِنْدِی﴾. (قصص: ۷۸.)
۵. چنانکه فرعون می‌گفت: ﴿أَ لَیْسَ لِی مُلْکُ مِصْرَ﴾. (زخرف: ۵۱)
۶. چنانکه بلعم باعورا به آن گرفتار شد: ﴿آتَیْناهُ آیاتِنا فَانْسَلَخَ مِنْها﴾. (اعراف: ۱۷۵)
۷. چنانکه حضرت سلیمان می‌فرمود: ﴿هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّی﴾ (نمل: ۴۰) و حضرت یوسف می‌فرمود: ﴿رَبِّ قَدْ آتَیْتَنِی

۲۷. منضبط باشد

سراسر جهان خلقت بر محور نظم است. همه چیز در نظام هستی، منظم، قانون‌مند و تفکیک‌شده است و در همه ارکان آن هماهنگی کامل به چشم می‌خورد. بهترین و ساده‌ترین دلیل بر توحید، نظم و هماهنگی عجیبی است که بر موجودات جهان حاکم است؛ به عبارت دیگر، مهم‌ترین راه خداشناسی، مشاهده نظم موجود در عالم است.[۱]

در عبادات نیز جلوه‌هایی از نظم به چشم می‌آید. در حج نظم عجیبی وجود دارد؛ مدار معین، تعداد معین، وقت معین، جهت معین و هدف معین. در نماز، زمان‌بندی اوقات منظم است. صف‌های نماز جماعت، با هم سجده رفتن، با هم نشستن، با هم قیام کردن، با هم سکوت کردن، با هم دعا کردن، جلو و عقب نیفتادن در نماز، قبل از وقت نماز نخواندن و نماز را به خارج از وقت نسپردن و...، همه، جلوه‌ای از نظم هستند.

واژه «صف» که به معنای نظم و انضباط است، هفت بار در قرآن آمده است. یکی از وصیت‌های حضرت علی علیه‌السلام سفارش به نظم در کارهاست: «اوصیکما و جمیع ولدی و اهلی و من بلغه کتابی بتقوی الله و نظم امرکم؛[۲] شما دو فرزندم و همه فرزندان و خانواده‌ام و تمام کسانی که در طول تاریخ، نامه من به آنها می‌رسد را به تقوا و نظم در کارها سفارش می‌نمایم.»

یکی از رموز موفقیت بزرگان ما نظم است. امام خمینی رحمه‌الله به قدری منظم بودند که برای خوابیدن، غذا خوردن، مطالعه کردن، شنیدن اخبار، مناجات کردن و هر کار دیگری وقت مشخص داشتند؛ به طوری که اهل منزل، وقت و ساعت را از روی کارهای ایشان متوجه می‌شدند![۳] مقام معظم رهبری ـ دام ظله ـ می‌فرمودند: «یک‌بار جلسه‌ای که خدمت امام رحمه‌الله داشتیم، طول کشید.

مِنَ الْمُلْکِ وَ عَلَّمْتَنِی مِنْ تَأْوِیلِ الْأَحادِیثِ﴾. (یوسف: ۱۰۱)

۱. این دلیل، در علم عقاید «برهان نظم» نامیده می‌شود. وجود هماهنگی میان اجزای یک ساختمان، مقاله‌های یک کتاب و سطرهای یک نامه بهترین دلیل بر یکی بودن سازنده و نویسنده آنهاست. اگر سه نقاش در کنار هم مشغول کشیدن تصویر یک خروس شوند، یکی سر خروس، دیگری شکم آن و سومی پایش را بکشد، سپس سه برگه را از سه نقاش بگیریم و به هم پیوند دهیم، هرگز نقش سر و شکم و پا با یکدیگر هماهنگ نخواهد بود. آری! وجود هماهنگی، توازن، تناسب و زمان‌بندیِ بسیار دقیق در آفرینش، بهترین و ساده‌ترین دلیل بر یکتایی خالق آن است.

۲. *نهج البلاغه*، نامه ۴۷.

۳. *سرگذشت‌های ویژه*، ج ۲، ص ۶۱.

امام نگاهی به ساعت کرد و فرمود: وقت قدم زدن است. سپس فرمود: اگر به زندگی و رفتارمـان نظم بدهیم، فکرمان هم طبعاً منظم می‌شود.»[۱]

همچنین روزی حضرت امام﵀ در مسجد سلماسی به شاگردان فرمودند: «اگر می‌خواهیـد بـه درس من بیایید، باید منظم باشید و همگی جلوی در مسجد به هم برسید؛ حتی فاصله منـزل تـا مسجد را باید حساب کنید.»

معلم با نظم خود به دیگران نیز درس نظم می‌دهد. حضور به موقع در کلاس یا جلسه، اتمام به موقع درس یا سخنرانی، رعایت سیر بحث و عدم تشتت در ارائه مباحـث، سـبب جلـب توجـه مخاطبان و ایجاد جاذبه برای آنها می‌شود.

۲۸. عزم قوی داشته باشد

داشتن عزم در سه آیه از قرآن کریم، کلید موفقیت معرفی شده و در هر سه آیه، صبر، نشـانهٔ عزم دانسته شده است.[۲]

از آیه دوازده سوره فاطر به دست می‌آید که بعضی دریاها شور و بعضی شیرین هستند؛ اما اگر انسان ماهیگیر باشد، می‌تواند از هر دو دریا صید کند؛ اگر ناخدا باشد، مـی‌توانـد در هـر دو دریـا کشتی‌رانی کند و اگر غواص باشد، می‌تواند از هر دو دریا، لؤلـؤ و مرجـان بـه دسـت آورد.[۳] آری! شرایط مختلف در افراد ماهر، جوهردار، مصمم و باعزم و اراده، خیلی تأثیر ندارد.

---

۱. *مجله نور علم*، ص ۳۱.

۲. الف: ﴿وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾؛ «و اگر صبوری و پرهیزگاری پیشه کنید، پس قطعاً آن [صبر، نشانه‌ای بر] عزم استوار شما در کارهاست.» (آل‌عمران: ۱۸۶)

ب: ﴿وَ اصْبِرْ عَلی ما أَصابَکَ إِنَ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾؛ «و بر آنچه از سختی‌ها به تو می‌رسد مقاومت کن که این [صبر] از امور واجب و مهم است.» (لقمان: ۱۷)

ج: ﴿وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَ ذلِکَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾؛ «و البته کسی که صبر نماید [و مجرم را ببخشد] همانا این از کارهای استوار است.» (شوری: ۴۳)

۳. ﴿وَ ما یَسْتَوِی الْبَحْرانِ هذا عَذْبٌ فُراتٌ سائِغٌ شَرابُهُ وَ هذا مِلْحٌ أُجاجٌ وَ مِنْ کُلٍّ تَأْکُلُونَ لَحْماً طَرِیًّا وَ تَسْتَخْرِجُونَ حِلْیَةً تَلْبَسُونَها وَ تَرَی الْفُلْکَ فِیهِ مَواخِرَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ﴾؛ «دو دریا یکسان نیستند، این یکی شیرین، لطیف و نوشیدنش گواراست، و آن یکی، شور و تلخ است، ولی شما از هر دو، گوشت تازه می‌خورید و زیور [و مروارید] بیرون می‌آورید و می‌پوشید. کشتی‌ها را در آن می‌بینی که امواج را می‌شکافند تا از فضل او [روزی] طلبید و شاید شکرگزار باشید.» (فاطر: ۱۲)

بسیاری با وجود امکانات، مانند استاد، کتابخانه، کامپیوتر، اینترنت و امثال آن، به خاطر نداشتن اراده و جرأت موفق نیستند و در مقابل، افراد زیادی به خاطر عزم قوی در هر شرایطی به رشد خود ادامه می‌دهند.

چه بسیار کسانی که با اقلّ امکانات، ده‌ها و صدها کتاب علمی نوشتند یا کویری را به مزرعه پرمحصول تبدیل کردند و افرادی که با همه امکانات، نه صفحه‌ای نوشتند و نه از باغچه خانه خود، محصولی برداشتند. چه بسا افرادی که با قرض گرفتن کتاب از این و آن، دانشمند شدند و افرادی که در کنار مجهزترین کتابخانه‌ها به جایی نرسیدند. بنابراین، امکانات و تسهیلات در پیشرفت‌ها اثر دارد، ولی آنچه مهم‌تر از امکانات است، عزم و اراده انسان‌هاست.[1]

نباید بگذاریم که شکست‌ها در عزم و صبر ما خللی وارد کنند؛ چراکه شکست لحظه‌ای نشانهٔ شکست ابدی نیست. اگر شما تبری را روی چوبی زدید و نشکست، نه چوب را دور می‌اندازید، نه تبر را؛ بلکه آنقدر می‌زنید تا چوب ترک بردارد. همچنین اگر دری باز نشود، کلیدهای مختلف را امتحان می‌کنید تا باز شود.

از مسائل مهم در تدریس و تربیت، عزم و اراده استاد و تلقین آن به شاگرد و تمرین دادن شاگردان به کارهای پرحوصله است. وقتی در هندوستان بودم، وزیر آموزش و پرورش آنجا می‌گفت: «ما هفتادهزار مدرسه داریم که نیمکت و حصیر ندارند و بچه‌ها روی خاک درس می‌خوانند، ولی به دنیا دکتر صادر می‌کنیم!»

۲۹. به هدف ایمان داشته باشد

معلم و مربی، باید به هدف خود ایمان داشته باشند. ایمان به هدف و یقین به درستی راه، دلیل اصلی مقاومت انبیاء علیهم‌السلام و مبارزه‌طلبی آنان بود.[2] ایمان داشتن به هدف، انسان را قدرتمند

---

۱. حکیمی می‌گفت اگر انسان بخواهد کاری را بکند، راهش را پیدا می‌کند و اگر نخواهد، بهانه‌اش را!

۲. ﴿وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ يا قَوْمِ إِنْ كانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقامِي وَ تَذْكِيرِي بِآياتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكاءَكُمْ ثُمَّ لا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَ لا تُنْظِرُونِ﴾؛ «و بر آنان سرگذشت نوح را بخوان، آنگاه که به قوم خود گفت: ای قوم من! اگر ماندن و موقعیّت من [در میان شما] و یادآوری‌ام نسبت به آیات خداوند بر شما سنگین و تحمل‌ناپذیر است، پس [بدانید که] من تنها بر خداوند توکل کرده‌ام [و از چیزی هراس ندارم]. پس

می‌کند.[۱]

قرآن در ستایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ﴿آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ﴾؛[۲] «پیامبر به وحی‌ای که به او می‌شد ایمان داشت.» لذا وقتی مشرکین مکه به آن حضرت پیام دادند که «اگر همسر یا ثروت می‌خواهی، ما به تو می‌دهیم؛ به شرط آنکه دست از ادعای خود برداری»، ایشان فرمود: «اگر خورشید را در دست راستم بگذارند و ماه را در دست چپم، دست از هدفم برنمی‌دارم.»[۳]

حضرت علی علیه السلام چنان ایمان محکمی داشت که می‌فرمود: «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِيناً؛[۴] اگر پرده‌ها برداشته شود و کنار رود، چیزی بر یقین من اضافه نمی‌شود.»

هیچ‌چیز نمی‌تواند انسانی را که به هدف و راه خود مؤمن و علاقه‌مند است، دلسرد کند. ممکن است یک معلم یا استاد یا مربی در تنگنای زندگی مادی قرار بگیرند و احساس کنند که دیگران در رفاه بیشتری هستند، ولی ایمان و علاقه به کار، آنها را دلسرد نخواهد کرد. همان‌گونه که والدین به خاطر علاقه به فرزند، هرگز نسبت به او کوتاهی نمی‌کنند؛ خواه فرزندشان پسر باشد یا دختر، زشت باشد یا زیبا، کوچک باشد یا بزرگ، فقیر باشد یا غنی، مشهور باشد یا گمنام، در شرایط سخت باشد یا رفاه!

۳۰. عادل باشد

استادی موفق است که مخاطبین او را عادل بدانند و ضوابط را فدای روابط و دوستی‌ها نکند. دقت در آیات قرآن کریم این نکته را برای ما روشن می‌کند؛ مثلاً خدای تعالی به نوح علیه السلام

شما و شریکانتان فکرتان را جمع کنید تا چیزی از کارتان بر شما پوشیده نماند، سپس در باره من تصمیم بگیرید و مهلتم ندهید!» (یونس: ۷۱) نقل شده است که امام حسین علیه السلام نیز قبل از ظهر عاشورا این آیه را بر سپاه کوفه خواند. (*موسوعة کلمات الامام*)

۱. حضرت ابراهیم علیه السلام فرمودند: ﴿وَ تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ﴾؛ «و به خداوند سوگند که در غیاب شما، نقشه‌ای برای [نابودی] بت‌هایتان خواهم کشید.» (أنبیاء: ۵۷)

۲. بقره: ۲۸۵.

۳. فَقَالَ: «لَوْ وَضَعُوا الشَّمْسَ فِي يَمِينِي وَ الْقَمَرَ فِي يَسَارِي مَا أَرَدْتُهُ...» (*بحارالأنوار*، ج۱۸، ص ۱۸۲)

۴. *بحارالأنوار*، ج۴۰، ص ۱۵۳.

فرمود: ﴿إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ﴾؛[1] «پسر تو به خاطر اعمال غیرصالحش از تو نیست.» و به حضرت لوط علیه‌السلام فرمود: ﴿إِلَّا امْرَأَتَكَ كانَتْ مِنَ الْغابِرِينَ﴾؛[2] «ما همسر تو را از قهر خود نجات نمی‌دهیم.» همچنین خدای تعالی در قرآن با تندترین کلمات از عموی پیامبر یاد کرده است: ﴿تَبَّتْ يَدا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ﴾؛[3] «بریده باد دو دست ابولهب و نابود باد.»

پیامبر رحمت که تجسّم آیات الهی و معلم بزرگ زندگی بود نیز دلها را با گفتار و رفتار عادلانه‌اش جذب می‌نمود. امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله يَقْسِمُ لَحَظَاتِهِ بَيْنَ أَصْحَابِهِ فَيَنْظُرُ إِلَى ذَا وَ يَنْظُرُ إِلَى ذَا بِالسَّوِيَّةِ؛ رسول خدا نگاهشان را به طور مساوی بین اصحاب خود تقسیم می‌کردند و گاهی به این نگاه می‌کردند و گاهی به آن.»[4]

استاد و معلم باید در خواندن نام افراد و نحوه ارتباط با آنان عادلانه رفتار کنند و کلمات یکسانی را در خطاب با همه به کار ببرند. اگر پلیس راهنمایی به ماشین‌های شیک و گران‌قیمت بگوید: «بفرمایید کنار»، به ماشین‌های متوسط بگوید: «برو کنار» و به ماشین‌های ارزان‌قیمت یا مدل‌پایین بگوید: «بکش کنار»، در این فضای بی‌عدالتی، افراد نمی‌توانند رشد صحیحی داشته باشند.

۳۱. حامی محرومان باشد

یکی از کمالات مربی و معلم و استاد، حمایت از محرومان است. بیشترین یاران و پیروان

---

۱. ﴿قالَ يا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صالِحٍ فَلا تَسْئَلْنِ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجاهِلِينَ﴾؛ «[خداوند در پاسخ] فرمود: ای نوح! او [در واقع] از خاندان تو [و نبوت] نیست، او [دارای] عمل ناشایستی است، پس چیزی را که به آن علم نداری از من مخواه، همانا من تو را موعظه می‌کنم که [مبادا] از جاهلان باشی.» (هود: ۴۶)

۲. ﴿وَ لَمَّا أَنْ جاءَتْ رُسُلُنا لُوطاً سِيءَ بِهِمْ وَ ضاقَ بِهِمْ ذَرْعاً وَ قالُوا لا تَخَفْ وَ لا تَحْزَنْ إِنَّا مُنَجُّوكَ وَ أَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كانَتْ مِنَ الْغابِرِينَ﴾؛ «و هنگامی که فرستادگان ما نزد لوط آمدند، از آمدنشان بدحال شد و دستش [از حمایت آنان در برابر بدکاران] کوتاه گردید. [فرشتگان] گفتند: نترس و غمگین مباش، ما تو و خانواده‌ات را نجات می‌دهیم، مگر همسرت که از باقی‌ماندگان [در عذاب] است.» (عنکبوت: ۳۳)

۳. مسد: ۱. در ادامه آیه آمده است: «نه دارائی‌اش و نه آنچه به دست آورد، به حالش سودی نکرد* به زودی به آتشی شعله‌ور درآید* [همراه] زنش، آن هیزم‌کش [و آتش‌افروز]* [در حالی که] در گردنش ریسمانی از لیف خرماست.» (مسد: ۲ـ۵)

۴. *الکافی*، ج ۲، ص ۶۷۱.

رسولان الهی در طول تاریخ، مستضعفان و محرومان بوده‌اند و بیشترین سختی رسالت انبیاء علیهم‌السلام نیز بر دوش آنان بوده است.

بنابراین مبلغ و مربی و معلم باید از آنان حمایت کنند و از طرد آنان بپرهیزند: ﴿وَ لا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداةِ وَ الْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ ما عَلَيْكَ مِنْ حِسابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَ ما مِنْ حِسابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾؛[1] «و کسانی را که بامداد و شامگاه پروردگارشان را می‌خوانند، در حالی که رضای او را می‌طلبند، از خود مران. چیزی از حساب آنان بر عهدهٔ تو نیست و از حساب تو نیز چیزی بر عهدهٔ آنان نیست که طردشان کنی و در نتیجه از ستمگران شوی.»

کافران همیشه سعی کرده‌اند که پیروان مستضعف رسولان را انسان‌های بی‌مقدار معرفی کنند: ﴿وَ ما نَراكَ اتَّبَعَكَ إِلاَّ الَّذِينَ هُمْ أَراذِلُنا﴾؛[2] «و ما تنها اشخاص پست و بی‌مقدار را می‌بینیم که از تو پیروی می‌کنند.» و همیشه انتظار داشته‌اند که رسولان آنان را از خود طرد کنند؛ ولی فرستادگان خدا می‌گفتند: ﴿وَ ما أَنَا بِطارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا﴾؛[3] «و من هرگز آن مردم باایمان را [هر چند به نظر شما فقیر و بی‌چیز باشند] از خود دور نمی‌کنم.»

اگر استاد دردآشنا باشد، به محرومین توجه خواهد داشت. مبلغ و معلم باید بدانند که بی‌توجهی به محرومان و روی گرداندن از ایشان، توبیخ خداوند بزرگ را به دنبال دارد: ﴿عَبَسَ وَ تَوَلّى* أَنْ جاءَهُ الْأَعْمى﴾؛[4] «چرا عبوس و ترش‌رو گشت* از اینکه آن نابینا به حضورش آمد؟»

---

۱. أنعام: ۵۲.

۲. هود: ۲۷.

۳. هود: ۲۹.

۴. عبس: ۱ـ۲. بر اساس روایات اهل‌سنت، شخصی به نام عبداللّه بن‌امّ‌مکتوم که فردی نابینا بود، به مجلس پیامبر وارد شد؛ در حالی که آن حضرت با بزرگان قریش همچون ابوجهل و عُتبه جلسه داشت و آنان را به اسلام دعوت می‌کرد. او که نابینا بود و حاضران را نمی‌دید، مکرر از پیامبر می‌خواست که قرآن بخواند تا او حفظ کند. لذا نوعی کراهت و ناراحتی در چهره آن حضرت ظاهر شد. در اینجا بود که آیات اولیه سوره عبس نازل شد و آن حضرت را مورد عتاب و سرزنش قرار داد. البته در آیات مورد بحث، دلالت روشنی بر اینکه آن شخص عبوس پیامبر بوده است وجود ندارد و فقط در روایات اهل‌سنت وارد شده است. اما بر اساس روایتی که از امام صادق علیه‌السلام رسیده، این آیات در شأن مردی از بنی‌امیه نازل شده که در محضر پیامبر بوده است و به هنگام ورود ابن‌مکتوم، چهره درهم کشید و روی گرداند. (*تفسیر المیزان*)

۳۲. توکل داشته باشد

استاد و مربی هم باید مثل دیگران تلاش کنند و از ابزار و تخصص بهره گیرند، اما در عین حال، راهی را برای امور پیش‌بینی‌نشده باز کنند.

خداوند به پیامبرش می‌فرماید اگرچه تو تبلیغ دین می‌کنی، اما هدایت به دست ماست: ﴿إِنَّكَ لا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾؛[1] «[ای پیامبر!] همانا تو نمی‌توانی هر که را دوست داری هدایت کنی [و به مقصد برسانی]، بلکه این خداوند است که هر کس را بخواهد هدایت می‌کند و او به ره‌یافتگان آگاه‌تر است.»

در جای دیگری نیز به پیامبر عزیزش می‌فرماید که در جبهه تیراندازی از توست؛ ولی اثرگذاری از ماست.[2] درست مثل کسی که تحت تعلیم رانندگی است؛ گاز و ترمز را در اختیار دارد، ولی همه کاره نیست. ممکن است گاز بدهد، ولی مربی او ترمز می‌کند و بالعکس.

چه بسا استاد و شاگرد نهایت کوشش خود را می‌کنند؛ اما در جلسهٔ درس یا امتحان آموخته‌هایشان از ذهنشان می‌رود یا بالعکس؛ نکاتی به ذهن معلم می‌رسد که اصلاً به آنها فکر نکرده بود و دانش‌آموز مسئله مهمی را در جلسه امتحان حل می‌کند که از حل آن عاجز بوده است.

آری! توجه به اسباب و تلاش کردن لازم است؛ اما انسان نباید با استاد، کتاب، آزمایشگاه، ابزار کمک‌آموزشی، حافظه و توانایی‌های دیگر، مغرور و از خدا غافل شود. ما باید با هر مقدار تلاش و سرمایهٔ ذهنی، مالی، طبقاتی، اجتماعی و... که داریم، پیوسته به خدای تعالی توکل کنیم.

۳۳. بانشاط باشد

داشتن نشاط هم در روح انسان اثر دارد، هم در تولیدات او و هم در پاداش معنوی‌اش. قرآن

---

۱. قصص: ۵۶.

۲. ﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لكِنَّ اللَّهَ رَمى وَ لِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلاءً حَسَناً إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾؛ «شما [با نیروی خود]، آنان (کفار) را نکشتید، بلکه خداوند [با امدادهای غیبی] آنها را به قتل رساند. [ای پیامبر!] آنگاه که تیر افکندی، تو نیفکندی، بلکه خدا افکند [تا کافران را مرعوب کند] و تا مؤمنان را از سوی خویش به آزمونی نیکو بیازماید، زیرا خداوند بسیار شنوا و داناست.» (أنفال: ۱۷)

کریم از نمازِ باکسالت و زکاتِ باکراهت انتقاد کرده است: ﴿وَ لا يَأْتُونَ الصَّلاةَ إِلَّا وَ هُمْ كُسالى وَ لا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَ هُمْ كارِهُونَ﴾؛[1] «و نماز را جز از روی کسالت و بی‌حالی به جا نمی‌آورند و جز از روی کراهت و بی‌میلی انفاق نمی‌کنند.»

نداشتن نشاط یک آفت است و معصومان از آن به خدا پناه می‌بردند؛ چنانکه امام صادق علیه‌السلام عرضه می‌داشت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ».[2]

پژوهشگران بر اساس تحقیقات به این نکته پی برده‌اند که نگاه کردن به کسی که بانشاط غذا می‌خورد، اشتهاآور است؛ اما نگاه به کسی که برای نمایش غذا می‌خورد، در اشتها تأثیری ندارد.

اگر ایمان و نشاط باشد، انسان در کار خود نه تأخیر دارد، نه به مزد و پاداش فکر می‌کند، نه کم‌کاری می‌کند، نه از کار خود گلایه می‌کند، نه کار خود را با دیگران مقایسه می‌کند، نه منتظر ساعت اتمام کار است، نه از تعطیلات لذت می‌برد، نه در تعلیم کار خود به دیگران بخل می‌ورزد، نه مسئله‌ای را کتمان می‌کند، نه برای بازنشستگی روزشماری می‌کند و نه نیاز به بازرس و تشویق دارد؛ اما اگر نشاط نباشد، با وجود انواع دوربین‌های پیدا و مخفی، بازرسان شناخته‌شده و شناخته‌نشده، تشویق‌ها و توبیخ‌ها، و رقابت‌ها و حسادت‌ها، خود را نشان خواهد داد.

اسلام حتی در عبادات و مناجات هم بر مسئله نشاط تأکید کرده است. امام سجاد علیه‌السلام در سحرهای ماه رمضان و در دعای ابوحمزه ثمالی از بی‌نشاطی در عبادت گلایه‌ها کرده، سپس انواع احتمالات را برای علت بی‌نشاطی در عبادت و دعا مطرح و با سوز و گداز، بی‌نشاطی خود را تحلیل کرده است.[3]

---

۱. توبه: ۵۴.

۲. *الکافی*، ج ۲، ص ۵۸۵.

۳. «لَعَلَّکَ عَنْ بَابِکَ طَرَدْتَنِی وَ عَنْ خِدْمَتِکَ نَحَّیْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ رَأَیْتَنِی مُسْتَخِفّاً بِحَقِّکَ فَأَقْصَیْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ رَأَیْتَنِی مُعْرِضاً عَنْکَ فَقَلَیْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ وَجَدْتَنِی فِی مَقَامِ الْکَاذِبِینَ فَرَفَضْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ رَأَیْتَنِی غَیْرَ شَاکِرٍ لِنَعْمَائِکَ فَحَرَمْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ فَقَدْتَنِی مِنْ مَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ فَخَذَلْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ رَأَیْتَنِی فِی الْغَافِلِینَ فَمِنْ رَحْمَتِکَ آیَسْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ رَأَیْتَنِی آلِفَ مَجَالِسِ الْبَطَّالِینَ فَبَیْنِی وَ بَیْنَهُمْ خَلَّیْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ لَمْ تُحِبَّ أَنْ تَسْمَعَ دُعَائِی فَبَاعَدْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ بِجُرْمِی وَ جَرِیرَتِی کَافَیْتَنِی أَوْ لَعَلَّکَ بِقِلَّةِ حَیَائِی مِنْکَ جَازَیْتَنِی؛ شاید مرا از در خانه‌ات طرد می‌کنی، و شاید مرا از خدمت به خودت دور می‌کنی، شاید می‌بینی که من حق تو را سبک شمرده‌ام پس من را از درگاه خود دور می‌کنی، شاید می‌بینی که من از یاد تو

به هر حال، نشاط و انگیزه، مسبب موفقیت در دنیا و تقرب در آخرت خواهد شد.[1] تدریس بانشاط، هم درس را شیرین می‌کند و هم به دانش‌آموزان ودانشجویان نشاط می‌بخشد.

اعراض می‌کنم پس با من قهر می‌کنی، شاید مرا دروغگو می‌بینی و مرا از کار برکنار می‌کنی، شاید مرا ناسپاس می‌بینی و مرا از لذت مناجات محروم می‌کنی، شاید به خاطر اینکه من در میان علمای ربانی حضور ندارم مرا ذلیل می‌کنی، یا شاید مرا می‌بینی که جزء غافلین‌ام پس مرا از رحمت خودت مأیوس می‌کنی، یا شاید می‌بینی که من با افرادی یاوه‌گو الفت و انس می‌گیرم پس مرا به آنها وا می‌گذاری، شاید دوست نداری صدای مرا بشنوی و مرا از درگاه خودت دور می‌کنی، یا به خاطر گناهانم مرا مکافات می‌کنی، یا به خاطر نداشتن حیا مرا مجازات می‌کنی.»

۱. این‌جانب کتابی در مورد انگیزه و نشاط نوشته‌ام و به ۱۱۰ عامل آن اشاره کرده‌ام.

فصل سوم:

وظایف معلم

برای موفقیت در عرصهٔ تعلیم و تربیت باید نکات و مطالبی را مدنظر قرار داد تا بتـوان بهـره بیشتری از آموزش‌ها گرفت. ما در این فصل، به برخی از «بایدهای معلمی» اشاره می‌نماییم.

۱. آغاز کار با نام خدای متعال

استمداد از خداوند تعالی و شروع کار با نام حضرت حق ـ عزّ اسمه ـ سبب برکـت و موفقیـت است. ذکر «بسم الله» در آغاز کار و تدریس، بیانگر حقایقی خواهد بود؛ از جمله آنکه:

ـ «بسم الله» نشانگر رنگ و صبغه الهیِ کار ما و بیانگر جهت‌گیری توحیدی ماست.

ـ «بسم الله» رمز توحید است و ذکر نام دیگران به جای آن، رمز کفر، و قرین کردن نام خدا با نام دیگران، نشانه شرک خواهد بود. نه در کنار نام خدا، نام دیگری را ببریم و نه به جـای نـام او.[۱]

ـ «بسم الله» رمز بقا و دوام است؛ زیرا هر چه رنگ خدایی نداشته باشد، فانی است.[۲]

ـ «بسم الله» رمز عشق به خدا و توکل به اوست. به کسی که رحمان و رحـیم اسـت عشـق می‌ورزیم و کارمان را با توکل به او آغاز می‌کنیم؛ چراکه بردن نام او سبب جلب رحمت است.

ـ «بسم الله» رمز خروج از تکبر و اظهار عجز به درگاه الهی است.

ـ «بسم الله» گام اول در مسیر بندگی و عبودیت است.

ـ «بسم الله» موجب فرار شیطان است. کسی که خدا را به همراه داشته باشـد، شـیطان در او تأثیر نخواهد گذاشت.

---

۱. نه فقط ذات او، بلکه نام او نیز از هر شریکی منزّه است؛ ﴿سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الاعلی﴾(اعلی:۱). حتی آوردن نام حضرت محمد صلی الله علیه و آله در کنار نام خدا برای حسن مطلع کارها ممنوع است. (*اثبات‌الهداة*، ج ۷، ص ۴۸۲)

۲. ﴿کُلُّ شَیْءٍ هالِکٌ إِلاَّ وَجْهَهَ﴾ (قصص: ۸۸)

ـ «بسم الله» عامل قداست یافتن کارها و بیمه شدن آنهاست.

ـ «بسم الله» ذکر خداست؛ یعنی خدایا من تو را فراموش نکرده‌ام.

ـ «بسم الله» بیانگر انگیزه ماست؛ یعنی خدایا هدف من تنها تو هستی، نه مردم، نه طاغوت‌ها، نه جلوه‌ها و نه هوس‌ها.

ـ امام رضا علیه‌السلام فرمود: «"بِسْمِ اللَّهِ" به اسم اعظم الهی از سیاهی چشم به سفیدی آن نزدیک‌تر است.»[۱]

۲. عملی بودن درس‌ها

درس عملی عمیق‌تر از درس غیرعملی است. متأسفانه ما از زبان خود و گوش مردم خیلی انتظار داریم و این غلط است. به قول شاعر، «دو صد گفته، چون نیم‌کردار نیست». امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «با غیر زبان خود مردم را دعوت نمایید.»[۲]

شاگردان و اطرافیان ما قبل از آنکه به حرف‌های ما توجه کنند، به رفتار ما توجه، و از آن تأسی می‌کنند. لذا دعوت معلم باید عملی باشد؛ یعنی قبل از اینکه مردم را به انجام کارهای خوب دستور دهد، خودش آن اعمال را انجام دهد و قبل از نهی مردم از اعمال زشت و ناروا، خودش آن اعمال را ترک کند. چنانکه رسولان الهی نیز چنین می‌کردند: ﴿قالَ یا قَوْمِ... وَ ما أُرِیدُ أَنْ أُخالِفَکُمْ إِلی ما أَنْهاکُمْ عَنْهُ...﴾؛[۳] «[شعیب] گفت: ای قوم من!... و من نمی‌خواهم با آنچه شما را از آن نهی می‌کنم، مخالفت کنم [و آن را مرتکب شوم].»

خداوند متعال هنگامی که می‌خواهد فرمان صلوات بر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را صادر کند، می‌فرماید: «من و ملائکه‌ام دائماً بر پیغمبر درود می‌فرستیم»، سپس دستور می‌دهد: «ای اهل ایمان! شما هم بر او صلوات بفرستید.»[۴] یعنی کسی که می‌خواهد دستوری بدهد، باید خودش قبلاً به آن عمل کرده باشد.

---

۱. *تفسیر راهنما*.

۲. قال الصادق علیه‌السلام: «کُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَیْرِ أَلْسِنَتِکُمْ». (*کافی*، ج ۲، ص ۷۸)

۳. هود: ۸۸.

۴. ﴿إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً﴾. (أحزاب: ۵۶)

در قرآن کریم می‌خوانیم: ﴿لِمَ تَقُولُونَ ما لا تَفْعَلُونَ﴾؛[۱] «چرا چیزی می‌گویید که به آن عمل نمی‌کنید؟» و در جای دیگر می‌خوانیم: ﴿أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُم﴾؛[۲] «آیا مردم را به نیکی سفارش می‌کنید، در حالی که خودتان را فراموش کرده‌اید؟»

در تاریخ می‌خوانیم که تعداد کسانی که با عمل پیامبرﷺ به اسلام گرویدند، بیش از کسانی بود که با سخنرانی به اسلام گرویدند.

البته شرط امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر، عمل خود انسان نیست. یعنی اگر منکری را دیدیم، باید از آن نهی کنیم؛ گرچه خودمان آن منکر را انجام دهیم. ولی شرط اثر سریع و عمیق، عمل خودمان است. یعنی زمانی نهی از منکر ما اثر دارد که خودمان اهل آن منکر نباشیم؛ البته امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر در همه حال برکاتی دارد.[۳]

معلم موفق، امام و رهبر و الگوی دیگران است؛ لذا اعمال او بسیار تأثیرگذار است[۴] و باید در همه کارها پیشگام باشد و قبل از تعلیم دیگران به تعلیم خود بپردازد. چنانکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام

---

۱. ﴿یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ ما لا تَفْعَلُونَ* کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا ما لا تَفْعَلُونَ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا چیزی می‌گویید که به آن عمل نمی‌کنید؟ نزد خدا بسیار مورد غضب است که چیزی را بگویید که عمل نمی‌کنید.» (صف:۲ـ۳)

۲. بقره: ۴۴.

۳. برخی از برکات آن چنین است:

اول؛ نهی از منکر از سوی افرادی که خودشان اهل منکرند، نوعی تلقین به خود آنهاست و موجب می‌شود که آن منکر را انجام ندهند.

دوم؛ هر کس می‌خواهد که امر و نهی او مؤثر باشد، از درون احساس می‌کند که خودش باید به آن عامل باشد تا دیگران هم به آن عمل کنند، و شاید برای عمل دیگران، خود دست از منکر بکشد.

سوم؛ فضای جامعه باید مملو از آزادی بیان باشد، نه ترس و خفقان و سکوت. اینکه در اسلام، نهی‌ازمنکر از کسی که خودش منکراتی دارد ساقط نیست، برای آن است که فضای آزادی بیان، احساس مسئولیت، غیرت دینی، اصلاح جامعه، دلسوزی برای معروف و تنفر از منکر، فضای جامعه را فضایی مذهبی کند؛ همانگونه که صدای اذان در شهر و روستا نشانه فضای اسلامی است، گرچه بسیاری با صدای اذان به مسجد نمی‌آیند و به نماز نمی‌ایستند.

۴. برای مثال اگر معلم در کوچه پوست موزی ببیند و با نوک پا آن را کنار بزند تا کسی زمین نخورد، شاگردان با دیدن این حرکت، دیگر پوست موز در کوچه و خیابان نمی‌اندازند. یا اگر مدیر اداره چراغ‌های اضافی را خاموش کند، سایر کارمندان تکلیف خود را می‌فهمند. همچنین اگر مسئولان مملکتی در صف اول نماز جمعه و جماعات باشند، نمازخانه‌ها و مساجد پر می‌شود. و بر عکس؛ اگر چهره‌های سرشناس خلافی انجام دهند، راه گناه را برای دیگران باز می‌کنند. در حدیث می‌خوانیم: «هفتاد گناه از جاهل بخشیده می‌شود، قبل از آنکه یک گناه از عالم بخشیده شود؛ چون عالم با گناه خود، راه خلاف را برای دیگران آسان می‌کند.»

فرمودند: «بر هر کس که خود را امام و پیشوا قرار داده، لازم است که قبل از تعلیم دیگران، خود را آموزش بدهد و تأدیب او به رفتارش باشد؛ قبل از آنکه به زبانش باشد.»[۱]

در تاریخ می‌خوانیم: حضرت علی علیه‌السلام با یک مسیحی هم‌سفر شدند. در جایی از مسیر به یک دوراهی رسیدند که راهشان را از هم جدا می‌کرد؛ اما حضرت علی علیه‌السلام در مسیری که آن فرد مسیحی باید می‌رفت حرکت کرد. مسیحی به ایشان گفت: «راه شما از آن جاده است.» امام فرمود: «می‌دانم! لکن اسلام سفارش کرده است که هرگاه دو نفر هم‌سفر شدند، نسبت به یک‌دیگر حقی پیدا می‌کنند و من خواستم به خاطر حقی که بر گردنم دارید، تا جایی شما را بدرقه کنم.» مسیحی به خاطر این برخورد حضرت، مسلمان شد.[۲]

تقیّد به احکام الهی و مسائل معنوی، پیش‌دستی در سلام کردن، رعایت نظم، تواضع، احترام به پیشکسوتان تعلیم و تربیت، پرهیز از خودستایی و... بر دانشجو و متعلّم تأثیر می‌گذارد؛ آن‌گونه که رفتار و گفتار منفی معلم، تأثیر سوء خواهد گذشت.

هرچه جایگاه اجتماعی معلم بالاتر باشد، تأثیرگذاری‌اش بیشتر خواهد بود؛ لذا قرآن کریم به زنان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ـ که از موقعیت اجتماعی و مذهبی بالایی برخوردار بودند ـ می‌فرماید: «ای زنان پیامبر! حساب شما از سایر زنان جداست. اگر هریک از شما خلافی انجام دهد، دو برابر دیگران کیفر خواهد دید؛ همان‌گونه که هریک از شما که در برابر خداوند تعالی و پیامبرش فروتنی کند و عمل صالح انجام دهد، از پادش دو برابر برخوردار خواهد بود.»[۳]

۳. شهامت در گفتن «نمی‌دانم»

یکی از کارهای خوب معلم و مربی، بلکه هر انسانی، آن است که اگر چیزی را نمی‌داند، با کمال صراحت و صداقت بگوید: «نمی‌دانم»؛ همان‌گونه که فرشتگان به خدا گفتند: ﴿لا عِلْمَ لَنا

---

۱. وَ قَالَ علی علیه‌السلام: «مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَاماً- [فَعَلَيْهِ أَنْ يَبْدَأْ] فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَ لْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ.» (*نهج البلاغة*، ص ۴۸۰)

۲. *بحارالانوار*، ج ۷۱، ص ۱۵۷.

۳. ﴿يا نِساءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ يُضاعَفْ لَهَا الْعَذابُ ضِعْفَيْنِ وَ كانَ ذَالِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيراً* وَ مَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صالِحاً نُؤْتِها أَجْرَها مَرَّتَيْنِ وَ أَعْتَدْنا لَها رِزْقاً كَرِيماً﴾. (أحزاب: ۳۰ـ۳۱)

إِلاَّ ما عَلَّمْتَنا﴾؛[1] «ما چیزی جز آنچه تو به ما آموخته‌ای نمی‌دانیم.»

پیامبر اکرمﷺ نیز مأمور بود که اگر چیزی را نمی‌داند، بـه آن اذعـان کنـد: ﴿قُـلْ إِنْ أَدْرِي أَ قَرِيبٌ ما تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَداً﴾؛[2] «بگو: من نمی‌دانم که آیا آنچه وعـده داده مـی‌شـوید نزدیک است، یا پروردگارم برای تحقق آن مدتی [طولانی] قرار می‌دهد.» آن حضـرت گـاهی در پاسخ سؤالات مردم می‌فرمود: «در این‌باره به من وحی نشده است، صبر کنید تا حکم خدا ابـلاغ شود.»

معلم صداقت خود را با «نمی‌دانم» به رخ می‌کشد و همین کار، ضمن جلب اعتماد مخاطبان، او را در نگاه آنها محبوب می‌کند؛ چراکه با جواب بی‌اساس و حرف بی‌دلیل، ذهن آنهـا را آشـفته نمی‌کند و سلامت محیط آموزشی را بالا می‌برد.

این روحیه در هر شغلی برکات فراوانی به همراه خواهد داشت؛ اگر پزشکی که یک بیماری را تشخیص نمی‌دهد بگوید: «نمی‌دانم»، با جان و مال مـردم بـازی نمـی‌شـود و اگـر کسـانی کـه مسئولیت می‌پذیرند، صادقانه بگویند: «من توان این مسـئولیت را نـدارم» بسـیاری از مشـکلات پیش نخواهد آمد. همان گونه که حضرت موسیؑ اذعان کرد به تنهایی توان هدایت فرعون را ندارد: ﴿وَ اجْعَلْ لِي وَزِيراً مِنْ أَهْلِي * هارُونَ أَخِي *اشْدُدْ بِـهِ أَزْرِي * وَ أَشْـرِكْهُ فِـي أَمْـرِي﴾؛[3] «و از خاندانم [یاور و] وزیری برایم قرار بده* برادرم هارون را* [و این‌گونه] پشت مرا با او استوار ساز* و او را در کارم شریک گردان.»

اینکه کسی ندانسته جواب بدهد، نشانه جهالت اوست؛ اما اینکه به راحتـی و راسـتی بگویـد: «نمی‌دانم»، نشانه برخورداری او از نصف علم است؛ چراکه علیؑ فرمود: «قول لا أعلم نصـف العلم؛[4] گفتنِ نمی‌دانم نصف علم است.»

٤. سنت‌پذیر و نوپذیر بودن

علم زمانی کامل است که هم وصل به تاریخ کهن باشد و هم پویا و به‌روز؛ بنابراین معلم باید

---

۱. بقره: ۳۲.
۲. جن: ۲۵.
۳. طه: ۲۹ـ۳۲.
۴. *غرر الحکم و درر الکلم*، ص ۴۹۹.

هم از آداب به خوبی پیروی کند و هم تجددپذیر باشد.

قرآن کریم از سویی خودش را «حدیث» یعنی «سخن جدید» می‌خواند و از سوی دیگر، خود را وصل به تاریخ کهن می‌داند و می‌فرماید که آنچه در آیاتش آمده است، در کتب انبیای دیگر هم آمده بود.[۱] خداوند در قرآن کریم گاهی به پیامبرش می‌فرماید: ﴿فَبِهُداهُمُ اقْتَدِه﴾؛[۲] «راه خوب انبیای پیشین را ادامه بده و سنت آنان را بپذیر.» و گاهی به آن حضرت می‌فرماید: «با همسر پسرخوانده خودت، بعد از طلاق، ازدواج کن تا سنت غلط جاهلی را ـ مبنی بر اینکه انسان مجاز نیست با زن پسرخوانده‌اش ازدواج کند ـ در عمل بشکنی.»[۳]

بنابراین نه سنت‌گرایی اصل است، نه سنت‌شکنی؛ بلکه باید هر کار خیری را از نیاکان دنبال کرد و هر کار غلطی را ـگرچه سنت نیاکان باشد ـ کنار گذاشت. باید علاوه بر بهره‌گیری از تجارب علمی گذشتگان، نوگرایی داشت. گاهی پس از تأمل و تحقیق و مشورت با صاحبان تجربه، برداشت‌های نو و تازه‌ای در عرصه علم پدید آورد و گاهی علوم گذشته را ـ که با زحمت فراوان گذشتگان به دست آمده است ـ به پیش هدایت کرد.

واضح است که نوگرایی به معنای تزریق مفاهیم و برداشت‌های تازه و تأییدشده توسط صاحبان تجربه و علم است؛ وگرنه صرف نوگرایی، بدون پشتوانه تحقیق و تأیید علما و دانشمندان، ارزشی ندارد. مهم این است که فرد عالم، بر دیدگاه گذشتگانِ غیرمعصوم تعصب نداشته باشد و راه اندیشه‌های تازه و نو را مسدود نداند؛ بلکه در کنار بهره‌گیری از سفره گسترده علوم گذشتگان، کشف‌ها و برداشت‌های جدید علمی و مجرّب را هم بپذیرد و خودش نیز از پدیدآورندگان نظریات نو و ناب باشد.

۵. توجه به راه‌های دعوت

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِیلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ﴾؛[۴] «[ای پیامبر! مردم را] با

۱. شورا: ۱۳.
۲. انعام: ۹۰.
۳. احزاب: ۳۷.
۴. نحل: ۱۲۵.

حکمت [و گفتار استوار و منطقی] و پند نیکو، به راه پروردگارت بخوان و [با مخالفان] به شیوه‌ای که نیکوتر است جدال و گفتگو کن. همانا پروردگارت به کسی که از راه او منحرف شده آگاه‌تر است و او هدایت‌یافتگان را بهتر می‌شناسد.» از این آیه تا آخر سوره نحل، دَه دستور جالب اخلاقی برای برخورد مطرح شده است.

این آیه و آیات بعدش به همه مسئولین، مربیان، معلمان، اساتید و علما یک دستور جامع می‌دهد و آن اینکه باید خود را با شیوه‌های گوناگونی از برخورد با مخاطبان گوناگون مجهز کنند؛ چراکه نمی‌توان همه مردم را با یک شیوه به راه راست دعوت کرد. هر شخص یک روح و ظرفیتی دارد و باید با زبان خودش با او سخن گفت. باید خواص را با حکمت و استدلال، عوام را با موعظه نیکو، و مخالفان را با جدال نیکوتر ارشاد کنیم.

موعظه نیکو آن است که واعظ به آنچه می‌گوید عمل کند و جدال نیکو آن است که در آن، توهین یا تحریک غلط احساسات نباشد. از آنجا که ممکن است موعظه و جدال با شیوهٔ خوب یا شیوهٔ بد همراه باشند، موعظه با کلمه حسن و جدال با کلمه احسن آمده؛ وگرنه منطق و حکمت دو نوع نیست، بلکه یک نوع است و آن هم با نیکی است.

اسلام به طرفداران خود هم غذای فکری می‌دهد (حکمت)، هم غذای روح (موعظهٔ حسنه)، و با مخالفان خود نیز برخوردی منطقی دارد (جدال احسن). معلم باید با توجه به ظرفیت و سطح مخاطب، روش دعوت را انتخاب نماید.

٦. توجه به رشد جامع

استاد و مربی، تنها مسئول توسعه و رشد علمی مخاطب یا رشد جسمی و تربیت بدنی او یا جمع‌آوری نظرات دانشمندان شرق و غرب در زمینه‌های مختلف نیستند؛ بلکه باید رشد جامع مخاطب را مدنظر داشته باشند. یعنی اگر به علم او می‌افزایند، بصیرت او را هم ارتقا دهند؛ اگر به مدرک و درس او فکر می‌کنند، به قدرت تشخیص و بینش و موضع‌گیری‌های سیاسی او نیز بیفزایند.

قرآن که ﴿يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ﴾[1] است، به انسان رشد جامع می‌دهد؛ اگر به نماز دعوت می‌کند،

---

۱. جن: ۲.

به برائت از مشرکین هم دعوت می‌کند؛ اگر به تقوی دعوت می‌کند، بـه رسـیدگی بـه فقـرا هـم دعوت می‌کند و... . استاد و معلم نیز باید به رشد جامع فکر کنند؛ اگر بچـه‌هـا را بـه آزمایشـگاه می‌برند و آموزش می‌دهند، از بچه‌ها تقاضا کنند مبالغی را با اجازه والدین خود جمع‌آوری کننـد و با طرحی آبرومند به دانش‌آموزان نیازمند بدهند.

استاد باید باور کند و به شاگردان خود بیاموزد که هم باید از پیشرفت‌هـای علمـی و تجـارب دیگر کشورها استفاده کرد و هم به‌صورت جدی مراقب بیگانگان بـود و فریـب آنـان را نخـورد؛ چراکه به تعبیر قرآن کریم تا پیرو دین و آئین دشمنان نشویم، از ما راضی نخواهند شـد: ﴿وَ لَـنْ تَرْضی عَنْكَ الْيَهُودُ وَ لَا النَّصارى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾.[1] دشمن به کم راضی نیست و فقط با سـقوط کامل و محو مکتب و متلاشی شدن اهداف ما راضی خواهد شد.[2]

۷. پاسخ به شبهات

یکی از وظایف استاد و معلم آن است که برای شبهات جدیـد، پاسـخ منطقـی داشـته باشـد. اساتید علوم دینی و معارف باید در کنار مباحث اصلی خود، نیم‌نگاهی به شبهات روز داشته باشند و نگذارند که شبهه‌ها چون موریانه‌ای، به پایه‌های فکری دانش‌پژوهان و مخاطبان آسیب بزنند.

البته باید به این نکته توجه داشت که تنها شبهات جدی و اساسی که عمومی و فراگیر شده‌اند نیاز به پاسخ دارند[3] و نباید با طرح برخی شبهات بی‌اساس، بـه تـرویج آنهـا کمـک کـرد و ذهـن

---

۱. بقره: ۱۲۰.

۲. این آیه در عین این‌که خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، خطاب به همه مسلمانانِ طول تاریخ نیز هست و این پیغام را می‌دهد که هرگز یهود و نصاری از شما راضی نخواهند شد، مگر آنکه بی‌چونَ و چرا تسلیم آنان شوید و از اصول و ارزش‌های الهی کناره بگیرید؛ ولی شما باید با قاطعیت دست رد به سینه آنها بزنید و بدانید که تنها راه سعادت، راه وحی است، نه پیروی از تمایلات این و آن. بعد از تغییر قبله، ناراحتی یهود از مسلمانان بیشتر شد و بعضی از مسلمانان نیز تمایل داشتند که قبله همان بیت‌المقدس باشد تا بتوانند با یهود در الفت و دوستی زندگی کنند؛ غافل از آنکه رضایت اهل کتاب با حفظ قبله حاصل نمی‌شد و انتظار آنان، پیروی مسلمانان از تمام آیین آنها بود.

۳. مثلا گاهی می‌پرسند چرا باید تقلید کرد؟ پاسخ آن است که تقلید یعنی رجوع به کارشناس. رجوع به متخصص در تمام جهان امری عقلی است و حتی مراجع تقلید هم وقتی که بیمار می‌شوند به پزشک مراجعه، و به دستور او عمل می‌کنند و این هم نوعی تقلید است.

گاهی می‌پرسند ما که عقل داریم چرا تقلید کنیم؟ پاسخ آن است که عقل انسان کامل نیست و دلیل آن، پشیمانی است. هر انسانی ده‌ها و صدها بار پشیمان می‌شود و این علامت کامل نبودن عقل ماست. اگر عقل ما کامل بود دست به کاری نمی‌زد که بعداً پشیمان شود. پس چون عقل ناقص است، نیاز به امداد و وحی الهی دارد. عقل انسان مثل

دانش‌پژوهان را بیهوده با آنها درگیر نمود.

ضمن اینکه استاد و معلم باید به اصل شبهه احاطه داشته باشند و در پاسخگویی چنان دقیق عمل کنند که آن را از ذهن‌ها بزدایند؛ وگرنه به جای نفی شبهه، آن را در ذهن مخاطب تثبیت می‌کنند.

۸. ایجاد انگیزه

استاد و مربی باید قبل از تعلیم درس، نقش و اهمیت آن درس و آثار فردی و اجتماعی آن را بیان کنند و افرادی را که در آن رشته متخصص شده و بخشی از مشکلات جامعه را حل کرده‌اند، به عنوان نمونه مطرح کنند تا شاگرد به آن درس احساس نیاز کند.

قرآن کریم برخلاف کتب قوانین، به همراه بیان مقررات و دستورات شرعی، انگیزه و حساسیت نیز ایجاد می‌کند؛ مثلاً:

ـ گاهی با حروف مقطعه، به انسان تلنگر می‌زند؛

ـ برخی از آیات پاسخ سؤالاتی هستند که مردم از پیامبرﷺ می‌پرسیدند؛

ـ گاهی ضمن طرح سؤال، مطلبی را بیان می‌کند؛

ـ گاهی لابه‌لای قصه‌ها مطالبی را می‌فرماید؛

ـ گاهی با قسم و گاهی با بیان شأن نزول، بحث را طرح می‌کند؛

ـ گاهی افراد را مخاطب قرار می‌دهد و گاهی مخاطبان خود را تغییر می‌دهد؛

ـ گاهی با مقایسه دو فرد یا دو مطلب، موضوعی را شفاف و برجسته می‌کند؛

ـ گاهی با بیان پاداش، ایجاد انگیزه می‌کند و تشویق‌ها و پاداش‌های بزرگ، بهترین انگیزه برای انجام کارهای سخت است؛[1]

ترازوی طلافروشان است؛ ترازو هست، اما تنها برای سنجش وزن طلا و نقره، نه چیز دیگر!

گاهی می‌پرسند مگر مراجع و ولی‌فقیه معصوم هستند که باید از آنان اطاعت صد در صد کنیم؟ پاسخ آن است که فرق است بین عصمت و حجت. بزرگان ما معصوم نیستند؛ ولی به خاطر عمری تحصیل و تقوا کارشناس هستند و سخنانشان حجت است. نظیر پزشکانی که معصوم نیستند و ممکن است یک داروی اشتباهی بدهند؛ ولی به خاطر تخصصی که دارند، اگر دارویی را تجویز کنند حجت است.

۱ . ﴿وَ مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ یُرْزَقُونَ فِیها بِغَیْرِ حِسابٍ﴾؛ «و هر کس از مرد یا زن که مؤمن باشد و کارِ شایسته‌ای انجام دهد، پس اینان‌اند که داخل بهشت می‌شوند و در آنجا بی‌حساب

ـ گاهی به‌منظور ایجاد انگیزه برای انفاق، مسئله معاد و قیامت را مطرح می‌کند؛[1]

ـ گاهی برای بیان اهمیت دستور یا ایجاد انگیزه و عطش برای شنیدن مسائل مهم در سایرین، شخص اول را مورد خطاب قرار می‌دهد: ﴿یا أَیُّهَا النَّبِیُّ...﴾؛

ـ گاهی با تکرار کلمه‌ای در مخاطب ایجاد حساسیت می‌کند و... .

اگر اساتید ضمن بیان مطلبی برای شاگردان توضیح دهند که چه دانشمندانی عمر خود را صرف کرده‌اند و چه بودجه‌هایی صرف تحصیل و تدریس شده است تا این مطلب اثبات شود یا این آموزش‌ها چه برکاتی دارد و ندانستن آنها چه ضررهایی خواهد داشت، عشق شاگردان را به تحصیل زیاد خواهند کرد و آنها را قدردان، باانگیزه و صرفه‌جو خواهند ساخت.

۹. هجرت

بخش بزرگی از معلومات، حاصل هجرت عده‌ای به مراکز علمی یا به سوی افراد دانشمند است. قرآن و روایات در این زمینه سفارش بسیاری کرده‌اند؛ تا آنجا که قرآن به مسلمانان دستور می‌دهد کسانی را که ایمان دارند ولی هجرت نمی‌کنند، نه دوست بدارند و نه به آنان مسئولیت بدهند: ﴿وَ الَّذینَ آمَنُوا وَ لَمْ یُهاجِرُوا ما لَکُمْ مِنْ وَلایَتِهِمْ مِنْ شَیْءٍ حَتَّی یُهاجِرُوا﴾.[2]

بیشتر بلاهای ما از غرق شدن در رفاه و ترک هجرت‌های سازنده سرچشمه می‌گیرد. اگر همهٔ مغزها و متخصصان و کارشناسان مسلمانی که در کشورهای غربی به سر می‌برند، به کشور خود هجرت کنند، هم ضربه‌ای به دشمن خواهند زد و هم اسلام و کشورهای اسلامی را تقویت خواهند کرد.

هجرت، اختصاص به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ندارد؛ بلکه هجرت از محیط شرک، کفر و گناه، برای حفظ دین و ایمان یا برای دوری از نافرمانی خداوند، بر هر مسلمانی لازم است؛ چنان‌که خداوند در پاسخ کسانی که زندگی در محیط ناسالم را عذر آلودگی خود و ارتکاب به گناه می‌خواندند و

روزی داده می‌شوند.» (غافر: ۴۰)

۱. از جمله در آیه ۲۵۴ سوره بقره می‌فرماید: ﴿أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْناکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ لا بَیْعٌ فِیهِ وَ لا خُلَّةٌ وَ لا شَفاعَةٌ﴾؛ «از آنچه به شما داده‌ایم پیش از آنکه قیامت فرارسد ـ که در آن دوستی و داد و ستد و شفاعتی در کار نیست ـ انفاق کنید.»

۲. انفال: ۷۲.

می‌گفتند: ﴿كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ﴾، فرموده است: ﴿أَ لَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فيها﴾؛[۱] «مگر زمین خدا واسع نبود تا در آن مهاجرت کنید؟»

امام صادق علیه‌السلام نیز می‌فرماید: «اذا عصی الله فی ارض انت فیها فاخرج منها الی غیرها؛[۲] اگر در محل و سرزمینی که در آن زندگی می‌کنی، نافرمانی و معصیت خدا می‌کنند، از آنجا به جایی دیگر هجرت کن.»

هجرت علاوه بر آموختن علم و دانش، برای بیان آموخته‌های خود به دیگران نیز لازم است: ﴿فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ﴾؛[۳] «پس چرا از هر گروهی از ایشان دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا در دین فقیه شوند و هنگامی که به سوی قوم خویش بازگشتند، آنان را بیم دهند تا شاید آنان [از گناه و طغیان] حذر کنند.»

قرآن بارها به سفرهای علمی و تجربی با دستور «سیروا فی الارض» سفارش کرده و کسانی را که هجرت نمی‌کنند، با جمله «افلم یسیروا» توبیخ نموده است. اگر این فرمان خدا عملی شود، دیگر منطقه‌ای بدون استاد و روحانی نخواهیم داشت.

استدلال به اینکه «مراکز علمی قداست دارد» یا «من به اینجا عادت کرده‌ام» یا «نسل من در اینجا مستقر شده‌اند»، برای فرار از مسئولیت هجرت کافی نیست. همچنین استدلال به اینکه «اگر مرا دعوت کنند می‌روم» یا «گاهی رفته‌ام» نیز کافی نیست؛ زیرا همین‌که دستوری بر انسان واجب شد، باید آنقدر تلاش کند تا مطمئن شود که به آن دستور عمل کرده است و به اصطلاح علما، اشتغال یقینی، برائت یقینی لازم دارد.

ضمناً نباید فقط نیاز مادی، ما را به هجرت وا دارد؛ زیرا قرآن از ذوالقرنین به این دلیل ستایش کرده است که علی‌رغم داشتن امکانات و رفاه، به خاطر مردم سفرهای زیادی کرد و خدمات تاریخیِ بسیاری از خود به جای گذاشت.

قرآن در بی‌نیازی او می‌فرماید: ﴿إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَ آتَيْناهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَباً﴾؛[۴] «همانا ما

---

۱. نساء: ۹۷.
۲. *بحارالانوار*، ج ۱۹، ص ۳۵.
۳. توبه: ۱۲۲.
۴. کهف: ۸۴.

در زمین به او (ذوالقرنین) قدرت دادیم و از هر چیزی وسیله‌ای به او عطا کردیم.» در عین حال، قرآن کریم، سه مرتبه با عبارت «ثم اتبع سببا» به هجرت‌های او اشاره کرده است. هجرت او به منطقه خاصی نبود، هم به غرب رفت (مَغْرِبَ الشَّمْس)[۱] و هم به شرق (مَطْلِعَ الشَّمْس)؛[۲] او هم از خود کار می‌کشید و هم دیگران را به کار می‌گرفت؛ هم مشکلات مادی مردم را رفع می‌کرد (سدی در برابر مفسدین ساخت) و هم مردم را به مبدأ و معاد توجه می‌داد.

ارزش آن است که به مناطق محروم و مظلوم و بی‌سواد که از جهت فرهنگی ضعیف‌اند برویم؛ چنانکه قرآن می‌فرماید ذوالقرنین به مناطقی می‌رفت که مردم آن هیچ نمی‌دانستند: ﴿لا یَکادُونَ یَفْقَهُونَ قَوْلاً﴾.[۳] اگر مدیریت قوی باشد، حتی از مردم بی‌فرهنگ هم آثاری تاریخی و مفید و محکم و ماندگار به جای می‌ماند.

۱۰. آموختن از هر شخص یا هر چیزی

معلم واقعی، خود یک محصل و دانشجوی واقعی است و بدون اینکه برای او عار باشد، از هر شخص یا هر چیزی که بتواند نکته‌ای بیاموزد، استفاده می‌کند و هر روز بر معلومات خود می‌افزاید.

داستان حضرت سلیمان علیه‌السلام و آموختن او از یک پرنده به نام هدهد،[۴] این پیام را می‌دهد که ممکن است پرنده کوچکی در حال پرواز مطلبی را بفهمد که پیامبری مثل سلیمان علیه‌السلام آن را نفهمد. این داستان، درس بزرگی برای همه معلمان است و به آنها می‌آموزد که برای آموختن حتماً نباید به دنبال استاد مطرحی رفت.

---

۱. کهف: ۸۶.

۲. کهف: ۹۰.

۳. کهف: ۹۳.

۴. ﴿وَ تَفَقَّدَ الطَّیْرَ فَقالَ ما لِیَ لا أَرَی الْهُدْهُدَ أَمْ کانَ مِنَ الْغائِبِینَ * لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذاباً شَدِیداً أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَیَأْتِیَنِّی بِسُلْطانٍ مُبِینٍ * فَمَکَثَ غَیْرَ بَعِیدٍ فَقالَ أَحَطْتُ بِما لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُکَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ یَقِینٍ﴾؛ «و [سلیمان] جویای حال پرندگان شد و [هدهد را ندید،] گفت: مرا چه شده که هدهد را نمی‌بینم؟ [آیا حضور دارد و من نمی‌بینم] یا از غایبان است* قطعاً او را کیفری سخت خواهم داد یا او را ذبح می‌کنم، مگر آن که [برای غیبت خود] دلیل روشنی [و عذر موجّهی] برای من بیاورد* پس دیری نپایید که [هدهد آمد و] گفت: از چیزی آگاهی یافتم که تو [با همه عزّت و شوکتی که داری] از آن آگاه نشده‌ای و برای تو از [منطقه] سبا گزارشی مهم و درست آورده‌ام.» (نمل: ۲۰ـ۲۲)

یا اینکه حضرت موسی‌علیه‌السلام برای شاگردی نزد حضرت خضرعلیه‌السلام رفت و با او هم‌سفر شد و از هر اتفاقی که در آن سفر زمینی و دریایی افتاد، درسی آموخت.[۱]

البته، شاگردی کردن هم راه و روشی دارد؛ چنانکه حضرت موسی‌علیه‌السلام به حضرت خضرعلیه‌السلام عرضه داشت: ﴿قالَ لَهُ مُوسى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلى أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً﴾؛[۲] «موسی به او (خضر) گفت: آیا [اجازه می‌دهی] در پی تو بیایم تا از آنچه برای رشد وکمال به تو آموخته‌اند، به من بیاموزی؟»

در این جملات کوتاه و برخی مطالب که در آیات بعدی آمده است، جلوه‌های متعددی از ادب و تواضعِ در مقابل استاد دیده می‌شود.[۳]

---

۱. مثلاً به او یاد داد که شرط خدمت به مردم، شناخت آنها یا دیدن مهربانی و قدردانی از سوی آنها نیست؛ زیرا این دو نفر وارد روستایی شدند و هر دو گرسنه بودند و از مردم تقاضای طعام کردند (استطعما اهل قریة)، اما مردم اعتنایی نکردند (فأبوا ان یضیفوهما). ولی همین که به دیواری رسیدند که در آستانه سقوط بود، خضرعلیه‌السلام گفت: «باید این دیوار را بسازیم.» و شروع به تعمیر دیوار کرد، با اینکه نه مردم او را شناختند و نه نسبت به تغذیه او اقدامی کردند و نه برای ساختن دیوار از آنان تقاضایی داشتند و نه بعد از ساختن و تعمیر از او تشکر کردند.
در این داستان معلم یاد داد که شرط خدمت به مردم، تقاضا و تشکر و احترام نیست؛ بلکه هرگاه کاری را لازم دانستید، ولو نسبت به افراد ناشناس، انجام دهید؛ گرچه رایگان باشد، گرچه قدردانی نکنند، گرچه تقاضایی نکنند، و در خدمت پیش‌شرطی قرار ندهید. (رک: کهف: ۶۵ـ۸۲)

۲. کهف: ۶۶.

۳. از جمله:
ـ موسی‌علیه‌السلام شاگردی خود را با اجازه آغاز کرد. کلمه ﴿هَلْ﴾ به معنای این است که آیا اجازه می‌دهید؟
ـ خود را تابع استاد معرّفی کرد: ﴿أَتَّبِعُكَ﴾.
ـ خود را شاگرد بخشی از علوم استاد دانست، نه همه آن. کلمه ﴿مِمَّا﴾ یعنی بخشی از علومت را به من یاد بده.
ـ علم استاد را به غیب پیوند داد. ﴿عُلِّمْتَ﴾ یعنی آموزش‌های تو به اراده خداوند و غیرطبیعی است.
ـ تعلیم استاد را اثربخش دانست: ﴿رُشْداً﴾.
ـ برای تشویق استاد گفت: به شکرانه آنکه خداوند به تو آموخت، تو نیز به من بیاموز: ﴿مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً﴾.
ـ قول داد که نافرمانی نکند: ﴿لا أَعْصِي لَكَ أَمْراً﴾.
ـ کارها و سخنان استاد را امر و فرمان دانست: ﴿لا أَعْصِي لَكَ أَمْراً﴾.
ضمناً باید بدانیم که پیامبران اولوالعزم، مثل حضرت موسی‌علیه‌السلام هم از فراگیری دانش دریغ نداشتند و حاضر بودند برای فراگیری به مسافرت بروند و سختی‌هایی را تحمل کنند. علم به تنهایی هدف نیست، بلکه باید مایه رشد باشد و انسان را به عمل صالح بکشاند و فروتنی آورد؛ نه غرور و مجادله. پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمودند: «نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ» (*بحارالأنوار*، ج۲، ص۳۲) همچنین در تعقیبات نماز وارد شده است: «أعوذ بک...من علم لاینفع» (*همان*، ج۸۳، ص۹۴) ناگفته پیداست که رشد دارای ابعادی است؛ رشد عقلی و فکری، رشد علمی، رشد سیاسی و رشد جسمی.

۱۱. تعلیم در هر زمان و مکان

جای تعلیم و تربیت، فقط کلاس و جلسات رسمی نیست. اتفاقاً در سایر مواقع، به ویژه در مواقع حساس و خاطره‌انگیز، گفتن نکته و مطلبی می‌تواند اثر فوق‌العاده‌ای بر مخاطب بگذارد. اگر معلم قوی باشد، می‌تواند از هیچ، همه چیز بسازد.

در تاریخ آمده است که مسلمانان در بازگشت از یکی از جنگ‌هایی که در آن پیروز شده بودند، به بیابانی رسیدند. پیامبرﷺ به مسلمانان دستور دادند که هیزم جمع کنند. اصحاب گفتند: «در این بیابان هیزمی نیست.» حضرتﷺ فرمودند: «شما تفحص کنید و هرچه خار و خاشاک یافتید بیاورید.» دستور عملی شد و مسلمانان توانستند هیزم قابل‌توجهی جمع کنند. سپس پیامبر فرمودند: «هکذا تجتمع الذنوب، ایاکم و المحقرات من الذنوب؛[1] گناهان این‌گونه جمع می‌شوند، پس از گناهان کوچک پرهیز کنید.» گاهی انسان فکر می‌کند گناهی ندارد؛ اما اگر دقت کند به خلاف‌های زیادی می‌رسد.

در این ماجرا، این مربی اعظم، از «هیچ» نمایشی ساخت که با آن:

ـ ایام فراغت اصحاب را پر کرد؛

ـ صحنه‌ای به یادماندنی ایجاد کرد؛

ـ در صحرا کلاسی عمومی برپا کرد که در آن، نکات آموزشی و تربیتی تعلیم داد؛

ـ غرور پیروزی را در اصحاب خود کنترل کرد و این پیام را به آنان منتقل ساخت: پیروزی در جنگ، به معنای بی‌عیب بودن و گناه نداشتن نیست؛

ـ به اصحاب فهماند که اگر متحد شوند، به چشم می‌آیند؛ ولی اگر متفرق شوند، به چشم نمی‌آیند. آن هیزم‌ها تا وقتی که پراکنده بودند به چشم نمی‌آمدند، اما پس از جمع شدن، هویت پیدا کردند.

این رقم کلاس‌داری بدون هیچ‌گونه وسایل کمک‌آموزشی، در ذهن‌ها باقی می‌ماند؛ در حالی‌که بسیاری از کلاس‌های پیچیده و فنی نمی‌توانند چنین تأثیری داشته باشند.[2]

---

۱. *تفسیر المیزان*.

۲. عالمی بود که هرگاه او را برای اقامه نماز میت دعوت می‌کردند، می‌پرسید: «میت زن است یا مرد؟» اگر مرد بود، دستور می‌داد کفن او را باز کنند و صورت او را نشان دهند و سپس بستگان و دوستان مرحوم را خطاب می‌کرد و

۱۲. جبران ضعف‌ها

در مبحث صفات معلم و ذیل عنوان «برخورد صمیمی و بامحبت» نکاتی را بیان نمودیم. در اینجا به یکی از بایدهای مهم معلمی اشاره خواهیم کرد. قرآن محبت را در مسائل تربیتی اصل می‌داند؛ لذا می‌گوید: ﴿الرَّحْمنُ* عَلَّمَ الْقُرْآنَ﴾.[۱] نمی‌گوید: «الحی القیوم، علّم القرآن» یا «القادر المتعال، علّم القرآن»؛ یعنی نزدیک‌ترین صفت به معلمی، رحمت و محبت است.

گاهی در امور آموزشی و فرهنگی، ضعف‌ها و چالش‌ها و مناقشاتی پیدا می‌شود و چه بسا استادی، از محور عدالت و انصاف و محبت خارج شود و گفتار و رفتاری نامناسب با شاگردان و مخاطبانش داشته باشد. استاد و مربی خوب، آن است که سریع مشکل را برطرف کند و با محبت و ملاطفت، از شاگردانش دلجویی نماید.

در این خصوص، از معلمان بزرگ خاطراتی نقل شده که درس‌آموز است. مثلاً از آیت‌الله العظمی بروجردی﵀ که استاد مراجع بود، نقل شده است که روزی طلبه‌ای در مسیر راه از ایشان کمکی خواست. ایشان فرمود: «صبر کن بروم درس و برگردم.» آن طلبه هم همراه ایشان رفت و پای درس ایشان نشست.

در حین درس، طلبهٔ فقیر برای طرح سؤالی اجازه خواست. آیت‌الله العظمی بروجردی﵀ خیال کرد که او باز می‌خواهد درخواست نیاز کند؛ لذا به او تند شد و گفت: «گفتم بعد از درس در خانه.»

آیت‌الله العظمی صافی ـ زید عزه ـ به آقای بروجردی﵀ گفت: «ایشان تقاضای کمک نکرد؛ بلکه در مورد بحث سؤالی داشت.» همین که ایشان فهمید تندیِ بیجایی کرده است، در برابر همه شاگردان و علما و مراجع، دست آن طلبه را بوسید. در کجای دنیا استاد در برابر تندی نابجا، این‌گونه از شاگرد خود عذرخواهی می‌کند؟

می‌گفت: «ببینید این مرحوم دیگر توان دیدن ندارد؛ تا چشم شما کار می‌کند با آن گناه نکنید! زبان این مرحوم بسته شد؛ تا زبان شما باز است، حرف خلاف نزنید! پای او از کار افتاد؛ تا شما روی پا هستید، در راه خلاف نروید!» برای این چند دقیقه و چند جمله موعظه در آن زمان ویژه، آثاری است که در زمان‌های دیگر نیست.

۱. الرحمن: ۱ـ۲.

۱۳. همدردی

یکی از وظایف مهم اساتید و معلمان، همدردی با شاگردان و متعلمان است؛ همدردی معلم، سبب تسکین دردها و مصائب و مشکلات دانش‌پژوهان، و سبب جلب محبت آنها می‌شود. این همدردی، می‌تواند در موارد متعددی باشد. در ادامه به برخی از موارد و مصادیق آن اشاره می‌کنیم.

از آنجا که اسلام آیین فطرت است و انسان فطرتاً از زینت لذت می‌برد، لذا در احکام به استفادهٔ معقول از زینت سفارش شده است. خداوند تعالی زیبایی و زینت را دوست دارد؛ چنانکه در روایتی آمده است: «ان الله جمیل یحب الجمال و یحب ان یری اثر النعمة علی عبده؛[1] خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، و دوست دارد که اثر نعمتش بر بنده‌اش آشکار باشد.»

اگرچه استفاده از زینت و طعام، امری فطری و طبیعی است، ولی باید با نیازمندان و محرومان نیز همدردی کرد. امام علی علیه‌السلام در عصری زندگی می‌کردند که اکثر مردم فقیر و ندار بودند؛ اما مردم عصرِ امام صادق علیه‌السلام در رفاه نسبی به‌سر می‌بردند. لذا نوع لباس امام صادق علیه‌السلام با لباس امام علی علیه‌السلام متفاوت بود، چون شرایط اجتماعی هر کدام فرق داشت.[2] همراهی و همدردی با مردم در سیره معصومین علیهم‌السلام جایگاه برجسته‌ای دارد.[3]

با نکته‌ای که بیان کردیم، این مطلب برای ما روشن می‌شود که اگرچه تمیزی و آراستگی امر مهمی است، اما توجه به مخاطبان و وضعیت اقتصادی آنان نیز اهمیت دارد و بهتر است که در مناطق محروم از پوشش متوسط استفاده کنیم.

در سیره علمای دینی نیز توجه به همدردی بسیار به چشم می‌خورد و آن بزرگواران از تأثیرگذاری این روحیه بر مخاطبان خود هم غافل نبودند. در این خصوص، چند نکته درس‌آموز از زندگی امام خمینی رحمه‌الله را مرور می‌کنیم:

ـ در پاریس، خبرنگارانی که برای مصاحبه با امام آمده بودند، زیر باران ایستاده بودند؛ امام رحمه‌الله

---

۱. *فروع کافی*، ج ۶، ص ۴۳۸.

۲. *تفسیر اثنی‌عشری*.

۳. به امام صادق علیه‌السلام گفتند: «گندم کم شده است»، فرمود: «اگر مردم گندم ندارند، پس چرا ما نان گندم بخوریم؟ جو و گندم را قاطی کنید و آرد جو و گندم درست کنید.» گفتند: «اگر وضع بدتر شد چه‌کنیم؟» فرمود: «نان جو خالی می‌خوریم.» گفتند: «اگر وضع بدتر شد؟» فرمود: «نان نمی‌خوریم.» آنها با مردم همدردی و محبت داشتند.

نیز از اتاق بیرون رفت و زیر باران با آنها سخن گفت. هرچه به ایشان گفتند شما در اتاق و از پشت پنجره صحبت کنید، قبول نفرمودند.[۱]

ـ با وجود گرمای پنجاه درجه‌ایِ نجف، حاضر نشد حتی یک شب در کوفه ـ که در یک فرسخی نجف بود و هوای نسبتاً خنکی داشت ـ بخوابد.[۲]

ـ به خاطر همدردی با مردم ایران، سرمای پاریس را تحمل می‌کرد و از نفت استفاده نمی‌کرد.

ـ یک‌شب به ایشان از فقر طلبه‌ای گزارش دادند. فرمود: «فردا ساعت نه صبح یادم بیاورید.» آن شب خبر شهادت سیدمصطفی را آوردند و همه عزادار شدند؛ اما امام رأس ساعت نه صبح به آن شخص فرمود: «چرا یادم نیاوردی؟» سپس پولی در پاکت گذاشت و فرمود: «همین الان برایش ببر.»[۳]

ـ بارها می‌شد که ایشان با دیدن صحنه‌های فقر مردم که از تلویزیون پخش می‌شد، گریه می‌کرد.[۴]

ـ آیت‌الله ابراهیم امینی می‌گوید: «زمانی که طلبه‌ای گمنام بودم، یک ماه بیمار شدم. امام تمام چهارشنبه‌ها به عیادت من می‌آمدند.»[۵]

آری! هر معلمی به اندازه وصع خود می‌تواند با شاگردان و مخاطبانش همدردی کند و با این خصلت زیبا، دلها را رهبری نماید. چندی پیش، در یکی از مدارس مریوان، یکی از دانش‌آموزان که به خاطر شیمی‌درمانی موهایش را از دست داده بود، خجالت می‌کشید بین بچه‌ها حاضر شود؛ معلم بافضیلت مدرسه سر خود را تراشید تا آن بچه از تنهایی و خجالت بیرون بیاید.

۱۴. ارتباط‌های خصوصی و چهره‌به‌چهره

یکی از بایدهای معلمی این است که معلم علاوه بر طرح نکات و مباحث عمومی، ارتباط‌های

---

۱. *سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی*، ج ۱، ص ۴۶.
۲. *همان*، ص ۱۱۰.
۳. *همان*، ج ۲، ص ۶۲.
۴. *همان*، ص ۷۲.
۵. *مجله نور علم*، ش ۳۱.

دوبه‌دو داشته باشد و از تأثیر ارتباط چهره‌به‌چهره غافل نشود. کلاس‌های عمومی خوب است؛ ولی مهم‌تر از آن، ارتباط‌های خصوصی است که می‌تواند در تربیت مخاطبین تأثیر ویژه داشته باشد.

گاهی لازم است که معلم به‌صورت خصوصی شاگردی را به دفتر احضار و با او گفتگو کند؛ همان‌گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله علاوه بر سخنرانی عمومی و دعوت جمعی که به آن مأمور بودند،[1] با خانواده خود، خصوصی صحبت می‌کردند و موظف بودند که آنان را به نماز دعوت کنند[2] و به سایر احکام الهی فرابخوانند.[3]

من تأثیر ارتباط خصوصی و چهره‌به‌چهره را در دوران معلمی خود تجربه کرده‌ام و با اینکه به لطف خدای تعالی، در تلویزیون مخاطبان فراوانی دارم، اما از جلسات کوچک و محدود نیز غافل نشده‌ام و در کنار کلاس‌های عمومی، به ارتباط‌های خصوصی معتقدم.[4]

۱۵. هدایت در گرایش و انتخاب رشته

تدریس و تربیتی موفق است که نیاز فرد و جامعه را حل کند و خیر و برکات بیشتری داشته باشد. باید آموخته‌های فرد، قابل انتقال به دیگران و کمک‌های امدادی او در دسترس باشد. حضرت عیسی علیه السلام می‌فرمود: ﴿وَ جَعَلَنِي مُبارَكاً أَيْنَ ما كُنْتُ﴾؛[5] «و هر جا که باشم، خداوند مرا مایهٔ برکت قرار داده است.» امام صادق علیه السلام «مبارکاً» را به «نفّاعاً» تفسیر کرده‌اند؛[6] یعنی مبارک بودن حضرت عیسی علیه السلام به پرفایده بودن اوست.

---

۱. ﴿و كان رَسولًا نَبيّاً﴾. (مریم: ۵۱)

۲. ﴿و كان يَأمر أهله بالصّلوة﴾. (مریم: ۵۵)

۳. ﴿قُلْ لِأَزْواجِكَ وَ بَناتِكَ﴾؛ «ای پیامبر! به همسران و دخترانت بگو...» (احزاب: ۵۹)

۴ . در بازار کاشان دیوانه‌ای وقت نماز وارد مسجد شد و با صدای بلند به مردم گفت: «همه شما دیوانه هستید.» همه خندیدند! گفت: «همه شما چه و چه هستید.» باز همه خندیدند! رو کرد به پیش‌نماز و گفت: «آقا با تو بودم!» بعد از صف اول شروع کرد و یکی یکی به مردم گفت: «با تو بودم، با تو بودم...»، این دفعه مردم عصبانی شدند، دیوانه را بغل کردند و از مسجد بیرون انداختند. از این دیوانه یاد گرفتم که گاهی باید خصوصی گفت: «با تو بودم» و سخنرانی عمومی تأثیر ندارد!

۵. مریم: ۳۱.

۶ – عَنْ رَجُل عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ جَعَلَنِی مُبارَكاً أَيْنَ ما كُنْتُ﴾ قَالَ: «نَفَّاعاً.» *الکافی*، ج۲، ص ۱۶۵.

با توجه به این اصل، مسئولین آموزشی و فرهنگی باید در سیاست‌گذاری‌ها، برنامه‌ریزی‌ها و مهندسی‌های علمی، به منطقه و جامعه و نیازهای آن و نیز مقاومت در برابر انواع تهدیدها توجه داشته باشند و معلمان و استادان نیز با همین نگاه، متعلمان را به رشته‌های مورد نیاز و گرایش‌های ضروری سوق بدهند و بدانند که از مسائلی که در تدریس و تربیت مهم است، حق‌گرایی است؛ زیرا چه بسیارند کسانی که نیاز جامعه را تشخیص می‌دهند، ولی رشته تحصیلی خود را به خاطر تبلیغات، استقبال دیگران، احتمال درآمد بیشتر یا جایگاه اجتماعی بالاتر، بر اساس نیاز جامعه انتخاب نمی‌کنند.

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنى وَ فُرادى﴾؛[1] «بگو: من شما را به یک سخن پند می‌دهم؛ برای خدا قیام کنید، دونفر دونفر و یک‌نفر یک‌نفر.» حضرت علی علیه‌السلام نیز در این‌باره می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقِلَّةِ أَهْلِه؛[2] ای مردم! در راه حق از کمیِ جمعیت نهراسید.»

چه بسیارند تحصیل‌کردگانی که زحمت‌های زیادی کشیده‌اند، ولی جامعه به تحصیلات آنان نیازی ندارد و با اینکه جوانی خود را صرف آن رشته‌ها کرده‌اند، نمی‌توانند کارآیی لازم را داشته باشند.

البته در تعیین گرایش‌های تحصیلی، هم باید به استعدادها توجه کرد و هم به نیازها و ضرورت‌ها؛ و نباید در انتخاب‌ها، نگاه غیرتوحیدی داشت. معلمان محترم باید با تبیین علمی و دقیق خود و بیان ضرورت‌ها و نیازها و فوائد رشته‌های موردنیاز، مخاطبان خود را در خط صحیحی قرار دهند.

۱۶. احترام به همکاران و پیشکسوتان

بر اساس آیات قرآن کریم، در بهشت، همه به یک‌دیگر سلام می‌کنند: ﴿إِلَّا قِيلًا سَلاماً سَلاما﴾؛[3] ولی دوزخیان یک‌دیگر را لعنت می‌کنند: ﴿كُلَّما دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَها﴾.[4]

---

۱. سبأ: ۴۶.
۲. *نهج البلاغه*، ص۳۱۹.
۳. واقعه: ۲۶.
۴. اعراف: ۳۸.

قرآن کریم به همه انبیاء علیهم‌السلام سلام داده: ﴿وَ سَلامٌ عَلَى الْمُرْسَلين﴾[۱] و به بعضی سلام ویـژه کرده است: ﴿سَلامٌ عَلى نُوحٍ فِي الْعالَمين﴾،[۲] ﴿سَلامٌ عَلى مُوسى وَ هارُون﴾.[۳]

همان گونه که قبلاً بیان کردیم، در قرآن آمده است کـه خداونـد از همـه انبیـایی کـه دارای کتاب و حکمت بودند، پیمان گرفت که اگر بعد از شما پیامبری آمد، باید بدون ناراحتی و با عشق کامل به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید.

نماز به ما یاد داده است که روزی پنج‌مرتبه به همهٔ افراد شایسته، خواه در گذشته و خـواه در آینده، سلام کنیم: «السلام علینا و علی عباد الله الصالحین».

بنابراین احترام به سایرین و همکاران و همه امت، یک ارزش است و در فضای تعلیم و تربیت اهمیت بیشتری دارد. احترام به دیگران، احترام به مقام علم و احترام به خودمان است؛ دیگران را بزرگ بشماریم و زحمات آنان را ببینیم تا دیگران هم زحمات و تلاش‌های ما را ببینند.

قرآن کریم به مسلمانان دستور می‌دهد که هرگاه مؤمن یا استاد یا عالمی وارد جلسه شد، به احترام او به پاخیزند: ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجـالِسِ فَافْسَـحُوا يَفْسَـحِ اللَّـهُ لَكُمْ وَ إِذا قِيلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّـذِينَ أُوتُـوا الْعِلْـمَ دَرَجـاتٍ وَ اللَّـهُ بِمـا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگاه بـه شـما گفتـه شـود در مجـالس [بـرای دیگران] جا باز کنید، پس جا باز کنید تا خدا نیز برای شـما گشـایش دهـد و هرگـاه گفتـه شـود برخیزید، برخیزید. [بزرگی به نشستن در جای خاص نیست، بلکه] خدا از میان شما کسانی را که ایمان آورده و کسانی را که صاحب علم و دانش‌اند، به درجاتی رفعت و بزرگی می‌دهد و خداونـد به آنچه انجام می‌دهید، به خوبی آگاه است.»[۴]

خداوند در قرآن برای چند گروه، جایگاه و درجات مخصوصی قرار داده است؛ انبیا، مجاهدان، نمازگزاران، اهل انفاق، مؤمنانی که عمل صالح انجام می‌دهند و دانشمندان. شاید جملـه ﴿يَرْفَـعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ﴾ نشانه آن باشد که فرمان بلند شدن بـه خـاطر

۱. صافات: ۱۸۱.
۲. صافات: ۷۹.
۳. صافات: ۱۲۰.
۴. مجادله: ۱۱. «تفسح» به معنای وسعت دادن، گشایش و جا دادن، و «انْشُزُوا» به معنای بلند شدن از جای برای احترام به دیگران است.

ورود مؤمنان و دانشمندان است، یعنی به احترام آنان قیام کنید.[۱]

مرحوم طبرسی در کتاب *احتجاج* نقل کرده است که در زمان امام هادی علیه‌السلام یکی از فقهای شیعه ـ که در بحث با یک ناصبی منحرف، او را روشن کرده و حقانیت خود را ثابت کرده بود ـ وارد مجلسی شد که در آن مجلس، علویّون و بنی‌هاشم نیز حضور داشتند. امام هادی علیه‌السلام آن فقیه را در بهترین جای مجلس نشاند. این همه احترام، برای علویّون و بنی‌هاشم گران آمد. بزرگ آنان زبان به اعتراض گشود که چرا چنین فردی را بر ما برتری دادی؟ امام فرمود: «آیا به داوری قرآن راضی هستید؟» گفتند: «بله». حضرت این آیه را تلاوت کرد: ﴿تَفَسَّحُوا فِي الْمَجالِسِ... وَ إِذا قِيلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ﴾ و فرمود: «این شخص به خاطر بحث علمی و شکستی که به آن ناصبی داد، از هر شرف و نسبی بیشتر ارزش دارد.»[۲]

۱۷. نظرخواهی و مشورت

نظرخواهی و مشورت،[۳] فواید زیادی دارد که بر کسی پوشیده نیست. با مشورت علم انسان اضافه می‌شود و دوست و دشمن از هم تمایز پیدا می‌کنند. اگر موفق شویم، حسودان ما کم می‌شوند؛ زیرا توفیق ما را به برکت مشورت با خودشان می‌دانند و اگر شکست بخوریم، غمخوار پیدا می‌کنیم؛ چون شکست ما را به خاطر مشورت با خودشان می‌دانند.

با مشورت، کارها پخته، تجربه‌ها منتقل، و غرور افراد شکسته می‌شود. حتی اگر عاقل‌ترین و عادل‌ترینِ افراد باشیم، از مشورت بی‌نیاز نیستیم. در سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل بیت علیهم‌السلام بارها بر مسئله مشورت تأکید شده است؛ لذا هیچ کس نباید خودش را بی‌نیاز از آن بداند.

وقتی خداوند به اشرف مخلوقات می‌گوید: «با مردم مشورت کن»، تکلیف باقی افراد معلوم است: ﴿وَ شاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾؛[۴] «و در امور با آنان مشورت کن، پس هنگامی که تصمیم گرفتی، [قاطع باش و] بر خداوند توکل کن. به‌راستی

---

۱. *تفسیر نمونه*.
۲. تفسیر فرقان.
۳. کلمه «شُوْر» در اصل به معنی مکیدن شیره گل‌ها توسط زنبور است. در مشورت کردن نیز انسان بهترین نظریه‌ها را جذب می‌کند. مولوی می‌گوید: «کاین خرده چون مصابیح انور است/ بیست مصباح، از یکی روشن‌تر است»
۴. آل‌عمران: ۱۵۹.

که خداوند توکل‌کنندگان را دوست می‌دارد.»

جالب آن است که این دستور، بعد از شکست در جنگ احد صادر شده است و آن شکست هم به خاطر نظر صحابه بود که گفتند به جای سنگرگیری در مدینه، به استقبال دشمن بـرویم و بـه خاطر همین، به منطقه احد رفتند و در اثر نافرمانی و نزاع و سستی شکست خوردند. ولی قرآن با دستور به مشورت، این پیام را می‌دهد که نباید جامعه از برکات مشـورت بـرای همیشـه محـروم بماند.

البته ناگفته پیداست که فرمان مشورت در مورد کارهای اجتماعی است، نه فرمان‌های صریح خدا و پیامبرﷺ؛ لذا در قرآن کلمه مشورت با کلمه «امر» آمده است: ﴿وَ شاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾[1] یا ﴿وَ أَمْرُهُمْ شُورى بَيْنَهُم﴾.[2] هرگز برای تعداد رکعات نماز، روزه ماه رمضان، سفر حج، مقدار خمس یا زکات مشورت نمی‌شود؛ چون برای هریک دسـتور صـریحی در قـرآن و حـدیث آمـده اسـت. بنابراین همان‌گونه که نماز «عهد الله» است[3] و ما حق مشورت در مورد نماز را نداریم، امامت نیز «عهد الله» است و درباره آن نمی‌توان مشورت کرد.[4]

با توجه به اهمیت مشورت و نظرخواهی، خوب است که معلم و استاد در خصوص برخی امور

---

۱. آل عمران: ۱۵۹.

۲. شوری: ۳۸.

۳. «الصلاه عهد الله». (*کنزالعمال*، ج۷، ص ۲۷۹.

۴ . حضرت ابراهیمؑ پس از رسیدن به مقام امامت از خدا خواست که این مقام را به نسل او نیز بدهد؛ اما خداوند فرمود: «امامت عهد الله است و به ستمگران نمی‌رسد.» (لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمین) وقتی ابراهیم با آن مقامش نمی‌تواند در امامت دخالت کند، تکلیف سایرین روشن است.

آری! در مسئله جانشینی پیامبرﷺ هم وقتی علیؑ در غدیر خم با فرمان صریح خدا منصوب شد، نمی‌توان دخالت کرد. نباید بعد از رحلت با مشورت این و آن به سراغ دیگری برویم و کلمه اجماع را به کار بریم؛ زیرا هر اجماعی مقدس نیست. چنانکه قرآن می‌فرماید: «برادران یوسف اجماع کردند که او را در چاه بیفکنند».

قرآن حتی اجتهاد مردم را بعد از قضاوت و فرمان صریح پیامبر ممنوع کرده است: ﴿وَ ما كانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالًا مُبِيناً﴾؛ «و هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارند هنگامی که خدا و رسولش امری را مقرر کنند، از سوی خود امر دیگری را اختیار کنند و هرکس خدا و رسولش را نافرمانی نماید، پس بدون شک به گمراهی آشکاری گرفتار شده است.» (أحزاب: ۳۶)

اگر مسلمانان تسلیم این آیه بودند، پس از آنکه پیامبر اکرمﷺ در غدیر خم و به فرمان خداوند، علیؑ را به جانشینی خود و رهبری امت اسلام معرفی کرد و فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه»، دیگری را بر علیؑ ترجیح نمی‌دادند.

درسی یا مسائل و طرح‌ها مشورت کند؛ هم با شاگردان خود و هم با سایر استادان باتجربه. اگر معلم و استاد طرحی دارد، قبلاً با اساتید مشورت کند و بعد به نسل نو منتقل نماید. این کار، سبب می‌شود که اگر طرح مشکلی دارد رفع بشود یا اگر برای رسیدن به کمال مطلوبش نیازمند نقد است، نقادی و پس از تکمیل و اطمینان عرضه شود.

در فصل هفتم ـ که درباره مخاطبین است ـ مطالبی در خصوص مشورت با مخاطبین بیان خواهیم کرد.

۱۸. دادن فرصت تحقیق به مخالف

به افرادی که در صدد تحقیق‌اند، فرصت تحقیق و مطالعه بدهیم و آنان را طرد نکنیم. در آیه شش سوره توبه می‌خوانیم: ﴿وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَعْلَمُونَ﴾؛ «و اگر یکی از مشرکان [برای تحقیق] از تو امان و پناه خواست، پس به او پناه بده تا کلام خدا را بشنود، سپس او را به مکان امنش برسان؛ چراکه آنان گروهی ناآگاه‌اند [و شاید با شنیدن آیات الهی، هدایت شوند].»

از این آیه شریفه می‌توان به این نکات پی برد:

ـ راه تفکر و تعقل، حتی برای مشرکان مهدورالدّم باز است و باید احتمال هدایت یک نفر را هم جدی گرفت.

ـ حتی دشمن را نباید از رشد فکری بازداشت. در شرایط جنگی هم باید به رشد فکری افراد اهمیت داد.

ـ ایمان براساس فهم ارزش دارد؛ نه از روی ترس و اجبار.

ـ مکتبی که منطق دارد، عجله نمی‌کند.

ـ باید امنیت افراد محقق را تضمین کرد: ﴿أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ﴾

ـ کفر برخی از جهلشان سرچشمه می‌گیرد و اگر آگاه شوند، حق را می‌پذیرند: ﴿ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَعْلَمُونَ﴾

۱۹. توجه به آثار جنبی رفتار

توجه به امور جنبی، یکی از نکات مهم در کارهای آموزشی است؛ هم اهمیت دادن به نکات

جنبی در آموزش که برکاتی دارد و هم توجه به رفتار و عمل که آثار و پیام‌های جنبی دارد.

اگرچه برای آموزش برنامه‌های رسمی با متونی مشخص وجود دارد، ولی استادی موفق است که بتواند با مطالعات جانبی مرتبط و اطلاعات مناسب و بیان شیرین، کلاس خود را جذاب‌تر کند؛ چراکه گاهی بیان نکات جنبی و آثار گفتگوهای حاشیه‌ای از گفتگوهای رسمی بیشتر است؛ مثلاً گاهی گفتگوهای انسان با دوستانش، مهم‌تر از اصل مهمانی است.

همچنین گاهی آثار و برکات یا مشکلات جنبی یک عمل، مهم‌تر از خود آن است.[1] بدگویی و غیبت، چند کلمه‌ای بیش نیست، ولی گاه باعث نابود شدن آبرویی می‌شود که شخصی در طول عمر به‌دست آورده، و این هشداری به همه، به ویژه به کسانی است که در عرصه تعلیم و تربیت تلاش می‌کنند.

در متون اسلامی به این آثار جنبی اشاراتی شده است؛ مثلاً در حدیث می‌خوانیم که انسان برای نماز به مسجد می‌رود، ولی هشت کمال جنبی در کنار ثواب نماز جماعت به دست می‌آورد.

یا در قرآن کریم می‌خوانیم که کلام شما باید محکم و سدید باشد. ﴿قَوْلًا سَدِيداً﴾ تا به برکات جنبی آن برسید که از جمله آن، اصلاح عمل: ﴿يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمالَكُمْ﴾ و بخشش گناهان: ﴿وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾ است.[2]

در آیه‌ای دیگر می‌خوانیم که به جای انتقام، بدی‌های مردم را با عمل خوبی از خود دفع کنید: ﴿ادْفَعْ بِالَّتي هِيَ أَحْسَن﴾[3] که این کار برکاتی دارد؛ از جمله اینکه کینه و دشمنی بین شما و آن شخص را به دوستی گرمی تبدیل می‌کند: ﴿فَإِذَا الَّذي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَداوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَميم﴾.

---

۱. مثلاً گاهی انسان به قصد نظافت، لباس خود را می‌شوید، ولی به برکات دیگر هم می‌رسد؛ مثلاً ورزش کردن، پر کردن ایام فراغت، پاک شدن دست‌ها، خارج شدن عرق از بدن، خدمت به فرزند و همسر و توجه به خدمات کسانی که قبلاً آن لباس را شسته‌اند، هضم شدن غذا، خودکفایی و عدم وابستگی به ماشین‌های لباسشویی.

۲. ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيداً * يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمالَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فازَ فَوْزاً عَظِيماً﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای الهی پیشه کنید و سخن [حق و] استوار گویید* تا خداوند کارهای شما را اصلاح کند و گناهانتان را بیامرزد؛ و هر کس خدا و رسولش را اطاعت کند، بدون شک به رستگاری بزرگی دست یافته است.» (أحزاب: ۷۰ـ۷۱)

۳. ﴿وَ لا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَداوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾؛ «و نیکی با بدی یکسان نیست؛ [بدی دیگران را] با شیوه بهتر [که نیکی است] دفع کن، که این هنگام، آن کس که میان تو و او دشمنی است همچون دوست گرم می‌شود [و عداوتش نسبت به تو تمام می‌شود].» (فصلت: ۳۴)

در بعضی آیات می‌خوانیم که در قبال برخی کارهای خیر بـه برکـاتی مـی‌رسـید و آن اینکـه خداوند بدی‌های شما را به خوبی تبدیل می‌کند. این نکته که هر کار و نیـت مـا برکـات پیـدا و پنهانی دارد[۱] و در آیات و روایات بدان اشاره شده است، نیاز به تألیف یک کتاب مستقل دارد.

۲۰. سفارش دلسوزانه و استقبال از پیشنهادها

هیچ‌کس نباید خودش را بی‌نیاز از تذکر و نصیحت بدانـد. کسـی در مسـائل تعلـیم و تربیـت موفق‌تر است که بر دلش قفلی نباشد؛ هم راحت بگوید، هم راحت بشـنود و هـم راحـت بپـذیرد. قرآن کریم بارها کلمه «تَواصَوْا» را به کار برده است؛ یعنی یـک‌دیگـر را سـفارش کنیـد. کلمـه «تَواصَوْا» در قالب باب تفاعل و به معنای آن است که سفارش به نیکـی‌هـا بایـد طرفینـی و بـه صورت یک جریان عمومی باشد، نه یک طرفه. اما کلمه «اوصوا» (سفارش کنید!) در قرآن نیامده است و این نشان می‌دهد که تذکر و توصیه مرز خاصی ندارد و همـه بـه آن نیـاز دارنـد و بایـد طرفین به هم‌دیگر تذکر بدهند.

در قرآن کریم سه نوع تواصی بیان شده است:

ـ ﴿تَواصَوْا بِالْحَقِّ﴾ که در آیهٔ سه سوره عصر آمده است. در مسیر حق بـودن کـافی نیسـت، بلکه لازم است دیگران را نیز به مسیر حق دعوت کنیم. جامعه زمانی اصلاح می‌شـود کـه همـه مردم در امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر مشارکت داشته باشند؛ هم پند دهند و هم پند بپذیرند.[۲]

ـ ﴿تَواصَوْا بِالصَّبْرِ﴾ که دو بار در قرآن کریم آمده است؛ یک‌بار در سوره عصـر و بعـد از آیـه ﴿تَواصَوْا بِالْحَقِّ﴾ و یک‌بار در آیه ۱۷ سوره بلد.

ـ ﴿وَ تَواصَوْا بِالْمَرْحَمَهِ﴾ که در ادامه آیه ۱۷ سوره بلد آمده است.[۳]

---

۱. بسیاری از کارها در ظاهر ساده است؛ مثل شیرخوردن نوزاد که ساده است اما برکات پنهانی دارد و آن اینکه تمام نیازها و ویتامین‌های بدن خود را خواسته یا ناخواسته، دانسته یا ندانسته با آن تأمین می‌کند.

۲. کلمه «تَواصَوْا» برای کار طرفینی است.

۳. ﴿ثُمَّ كانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَواصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ﴾ (بلد: ۱۷) تکرار کلمه «تَواصَوْا» در یک آیه، یا برای تأکید است یا برای آنکه هر یک از صبر و مرحمت، یک تکلیف مستقل هستند و با ترک یکی زمینه دیگری از بین نمی‌رود. (*تفسیر راهنما*)

با اینکه معمولاً در کنار «آمَنُوا»، «عَمِلُوا الصَّالِحاتِ» به کار می‌رود، ولی در اینجا «تَواصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَواصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ» آمده است؛ گویی این دو سفارش، خود عمل صالح است.

یکی از بایدهای معلمی این است که هم در سفارش و توصیه به دیگران احساس وظیفه کند و محترمانه نکاتی را به همکاران و دیگران سفارش نماید و هم از پیشنهادهای دیگران، چه همکاران و چه دانش‌پژوهان و مخاطبان بهره بگیرد و خود را بی‌نیاز نداند. در مکتب توحیدی، حتی پیغمبری مثل سلیمان علیه‌السلام از حیوان کوچکی مثل هدهد پیام می‌گیرد و ترتیب اثر می‌دهد.[۱]

۲۱. انتقادپذیری

استادی موفق و محبوب است که انتقاد مصلحانه را بپذیرد؛ چنانکه در دعای مکارم الاخلاق می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ وَفِّقْنِي لِطَاعَةِ مَنْ سَدَّدَنِي، وَ مُتَابَعَةِ مَنْ أَرْشَدَنِي؛[۲] خدایا! مرا به اطاعت و پیروی کسی که مرا به راه سداد و صلاح خواند و هدایت نمود، موفق ساز.»

هیچ انسانی به دور از خطا و اشتباه نیست؛ زیرا نفس سرکش، انسان را به بدی امر می‌کند: ﴿وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا ما رَحِمَ رَبِّي﴾؛[۳] «من نفسم را تبرئه نمی‌کنم که همانا امرکننده به بدی است؛ مگر آنکه پروردگارم رحم کند.»

مبلغ و معلم باید به انتقادها گوش دهند؛ زیرا گوش ندادن به حقایق، صفت کافران کوردل است: ﴿وَ لَهُمْ آذانٌ لا يَسْمَعُونَ بِها﴾؛[۴] «آنان گوش‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند.» و ﴿وَ إِذا ذُكِّرُوا لا يَذْكُرُونَ﴾؛[۵] «و هنگامی که به آنها تذکر داده شود، پند نمی‌گیرند.»

انسان مسلمان به انتقادهای دیگران به دید هدایایی ارزشمند می‌نگرد. در چشم او، کسی که عیوبش را گوشزد می‌کند، در حقیقت به او هدیه می‌دهد؛ لذا او را محبوب‌ترین برادر خود می‌داند. چنانکه از امام صادق علیه‌السلام نقل است: «أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عُيُوبِي».[۶]

---

۱. «پس دیری نپایید که [هدهد آمد و] گفت: از چیزی آگاهی یافتم که تو [با همه عزّت و شوکتی که داری] از آن آگاه نشده‌ای و برای تو از [منطقه] سبأ گزارشی مهم و درست آورده‌ام* [هدهد توضیح داد:] همانا من زنی را یافتم [به نام بلقیس] که بر مردم سلطنت می‌کرد و از همه چیز [دنیا] برخوردار بود و تخت بزرگی داشت* آن زن و قومش را چنین یافتم که به جای خدا برای خورشید سجده می‌کنند و شیطان اعمالشان را در نظرشان آراسته، پس آنان را از راه [حق] بازداشته و آنان هدایت نمی‌شوند.» (نمل: ۲۲ـ۲۴)

۲. *صحیفه سجادیه*، دعای ۲۰.

۳. یوسف: ۵۳.

۴. أعراف: ۱۷۹.

۵. صافات: ۱۳.

۶. *الکافی*، ج ۲، ص ۶۳۹ .

۲۲. امیدوار و امیدبخش

از وظایف معلم مسلمان، دلگرم بودن و دمیدن روح امید در کالبد دانشجوست. معلمی موفق است که بر اثر امید به وعده‌های الهی، هم دلگرم باشد و هم امید را به مخاطب خود تزریق کند. خداوند تعالی به موسی و هارون علیهما السلام می‌فرماید حرکت کنید و دلگرم باشید و در رسالت من سستی نکنید: ﴿اذْهَبْ أَنْتَ وَ أَخُوكَ بِآياتي وَ لا تَنِيا فِي ذِكْرِي﴾.[۱]

یأس از رحمت خداوند رحیم جزو گناهان کبیره است و مأیوس کردن دیگران، به تعبیر قرآن کریم، کار شیطان و منافقان. در حدیث می‌خوانیم که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «فقیه واقعی و اسلام‌شناس حقیقی کسی است که مردم را از رحمت الهی ناامید نکند و از گشایش و رَوْح الهی مأیوس ننماید و آنان را از مکر خداوند ایمن نسازد [و مغرورشان نکند].»[۲]

مبلغ و معلم امیدوار، با قدرت و قوت به راه تبلیغ و تعلیم ادامه می‌دهند، کار را جدی دنبال می‌کنند و از سستی پرهیز می‌کنند. همچنین استاد و معلم باید دانش‌پژوهان خود را به آینده‌ای روشن امید دهند. استادی که دائماً از پیشرفت‌های علمیِ دانشمندان غربی سخن می‌گوید و کشور خودش را تحقیر و دانشجویان را برای سفر به خارج تحریک می‌کند و به جای امید، روح یأس را در آنان می‌دمد، خیانت‌کار است. قرآن کریم بارها آینده را از آنِ مؤمنین دانسته است:

ـ ﴿وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾؛[۳] «و فرجام [نیک] از آنِ پرهیزکاران است.»

ـ ﴿وَ الْعاقِبَةُ لِلتَّقْوى﴾؛[۴] «و سرانجامِ [نیکو] برای [اهل] تقواست.»

ـ ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾؛[۵] «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در زمین جانشین قرار دهد، همان‌گونه که کسانی پیش از ایشان را جانشین کرد.»

---

۱. طه: ۴۲.

۲. قَالَ أَمِيرُالْمُومنِينَ علیه السلام: «الْفَقِيهُ كُلُّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يُقَنِّطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ لَمْ يُويِسْهُمْ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ وَ لَمْ يُومِنْهُمْ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ.» (*نهج‌البلاغه*، ح ۹۰)

۳. أعراف: ۱۲۸.

۴. طه: ۱۳۲.

۵. نور: ۵۵.

اگر غرب از جریان علمی و پیشرفت‌های ما که پس از انقلاب اسلامی به وجود آمـده اسـت، نمی‌هراسید باید ما را رها می‌کرد؛ در حالی‌که سراسیمگی غرب بیانگر رشد فزاینده ایران اسلامی است. ما نیز باید به این حقیقت توجه، و در تبلیغ آن تلاش کنیم.

۲۳. قاطعیت در راه حق و نترسیدن از سرزنش‌ها

قرآن کریم در توصیف انبیای الهی ـ که معلمان بشر هستند ـ می‌فرماید: ﴿وَ لا يَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللَّهَ﴾؛ «و از هیچ‌کس جز خدا بیم ندارند.»[۱]

در حدیث می‌خوانیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هنگامی که بدعت‌هـا در امـت مـن ظـاهر شود، بر شخص عالم است که علم خویش را ظاهر سازد و کسی که چنین نکند، لعنـت خـدا بـر اوست.»[۲]

آیات قرآن، راه و روش مجرمین و توطئه‌های آنان را افشا می‌کند: ﴿وَ كَذلِكَ نُفَصِّلُ الآياتِ وَ لِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ﴾؛[۳] «و ما بدین‌گونه آیات را [برای مردم] به روشنی بیان می‌کنـیم، [تـا حق، آشکار] و راه و رسم گناهکاران روشن شود.»

پیامبران خدا نیز چنین می‌کردند؛ چنان‌که ابراهیم علیه السلام فرمود: ﴿وَ تَاللَّهِ لَأَكِيـدَنَ أَصْـنامَكُمْ﴾؛[۴] «به خداوند سوگند که در غیاب شما، نقشه‌ای برای [نابودی] بت‌هایتان خواهم کشید.» و حضرت موسی علیه السلام سامری را توبیخ نمود و فرمود: ﴿وَ انْظُرْ إِلى إِلهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عاكِفـاً لَنُحَرِّقَنَّـهُ ثُـمَ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفاً﴾؛[۵] «و [اکنون] به سوی معبودت که پیوسته آن را پرستش می‌کـردی نگـاه کن، ما حتماً آن را می‌سوزانیم و خاکستر و ذرات آن را به دریا خواهیم پاشید.»

مبلغ مؤمن و معلم معتقد نیز نباید در راه تبلیغ دین، هراسی از سرزنش‌کنندگان داشته باشـند:

---

۱. ﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لا يَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللَّهَ وَ كَفى بِاللَّهِ حَسِيباً﴾؛ «کسانی که پیام‌های الهی را ابلاغ می‌کنند و از خدا می‌ترسند، و از هیچ کس جز خدا بیم ندارند، و خداوند برای حساب‌رسی کافی است.» (أحزاب: ۳۹)

۲. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدَعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ.» (*الکافی*، ج۱، ص۵۴)

۳. أنعام: ۵۵.

۴. أنبیاء: ۵۷.

۵. طه: ۹۷.

﴿يُجاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لا يَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ﴾؛[۱] «در راه خدا جهاد می‌کنند و از ملامت هیچ ملامت‌کننده‌ای نمی‌هراسند.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که معاذ را برای تبلیغ به یمن فرستادند، به او فرمودند: «وَ لا تَخَفْ فِي اللَّهِ لَوْمَةَ لائِمٍ؛ ای معاذ! در راه خدا از سرزنشِ سرزنش‌کنندگان مترس.» [۲]

معلم و مبلغ واقعی و شجاع، آنجا که لازم باشد با قاطعیت به کفار و معاندان پشت می‌کنند و با صراحت موضع می‌گیرند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مأمور شد که در برابر پیشنهاد کفارـ مبنی بر سکوت حضرت در مقابل کفر آنان و در عوض، احترام آنها به مسلمانان ـ با صراحت بگوید: ﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾؛[۳] «دینتان برای خودتان و دین من برای من.»

چه بسا در محیط آموزشی یا کلاس مواردی پیش بیاید که نیاز به اعلام دیدگاه و نظر دیگران باشد و در این میان، افراد ضعیف و سست‌عقیده‌ای باشند که موضع بگیرند و حرف‌هایی بزنند؛ در این‌گونه موارد، معلم باید بدون ترس از نیشخند و تمسخر و ملامت دیگران، با قاطعیت و متانت و ادب، حرف حق را بگوید.

۲۴. داشتن حکمت

یکی از وظایف انبیا، آموزش کتاب و حکمت است: ﴿وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ﴾.[۴] حکمت، همتای کتاب آسمانی است و به هر کس عطا شود، خیر کثیر را برای او به ارمغان خواهد داشت.

در قرآن کریم آمده است: ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً وَ ما يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبابِ﴾؛[۵] «[خداوند] حکمت و بینش را به هر کس بخواهد [و شایسته ببیند] می‌دهد و به هرکس حکمت داده شود، همانا خیری فراوان به او داده شده است و جز خردمندان [از این نکته] متذکر نمی‌گردند.»

«حکمت» را به معنی معرفت و شناخت اسرار و آگاهی از حقایق و رسیدن به حق دانسته‌اند

---

۱. مائده: ۵۴.
۲. *تحف العقول*، ص ۲۶.
۳. کافرون: ۶.
۴. بقره: ۱۲۹؛ آل‌عمران: ۱۶۴ و جمعه: ۲.
۵. بقره: ۲۶۹.

که خداوند به بعضی از افراد پاک و باتقوا و پرتلاش عطا می‌کند تا آنان وسوسه‌های شیطانی را از الهامات الهی باز بشناسند و چاه را از راه، و شعار را از شعور تشخیص دهند و این خیر کثیر است.[۱]

بر اساس روایات، حکمت همچون نوری است که در جان قرار می‌گیرد و آثار آن در گفتار و رفتار انسان پیدا می‌شود.[۲] حکمت، بینش و بصیرتی است که اگر در فقیر باشد، او را در جامعه از ثروتمند محبوب‌تر می‌کند و اگر در صغیر باشد، او را بر بزرگسالان برتری می‌بخشد.[۳]

همچنین در روایات می‌خوانیم: حکمت، معرفت و تفقّه در دین است. حکمت، اطاعت از خدا، شناخت امام و پرهیز از گناهان کبیره است.[۴] حکمت هدیه‌ای کلیدی و مادر همه خیرات است. هر که آن را داشته باشد، چیزهای زیادی خواهد داشت. گرچه مال و ثروت خیر است، ولی خیر کثیر، داشتن دید و قدرت تشخیص است.

فرد حکیم در مسائل سطحی و زودگذر توقف ندارد؛ توجه او به عاقبت و نتیجه امور است؛ نه نزاع بیهوده‌ای با بالادست خود دارد و نه زیردستان را تحقیر می‌کند؛ سخنی بدون علم و آگاهی نمی‌گوید و در گفتار و رفتارش تناقضی یافت نمی‌شود؛ نعمت‌های الهی را ضایع نمی‌کند و به سراغ بیهوده‌ها نمی‌رود؛ مردم را مثل خود دوست دارد؛ هرچه را برای خود بخواهد برای آنان می‌خواهد و هرگز با آنان حیله نمی‌کند. دنیاگرایان بر مال و آمار و محاسبات مادی تکیه می‌کنند و سود و زیان را بر اساس مادیات می‌سنجند، ولی دوراندیشان عاقل و راه‌شناسان اندیشمند، از بعد دیگری محاسبه می‌کنند.

من حدود نیم قرن است که معلم هستم؛ اما پدرم یک کاسب درس‌نخوانده، ولی حکیم بود. روزی در نوجوانی از او پرسیدم: «منزل ما گران‌تر است یا منزل فلانی؟» ایشان فرمود: «هر خانه‌ای که در آن عبادت خدا بیشتر باشد، گران‌تر است.» همچنین، روز دیگری از او پرسیدم:

---

۱. خداوند وقتی حکیمان را معرفی می‌کند، راه حکیم شدن را نیز به انسان‌ها نشان می‌دهد؛ لذا در سوره اسراء (آیات ۲۲الی۳۹) بیست و پنج دستور اعتقادی، عملی و اخلاقی را ذکر می‌کند و در پایان به رسول خدا می‌فرماید: «تمام اینها حکمت است که خداوند به تو وحی نموده است.» و این دستورات اعتقادی و عملی و اخلاقی، «حکمت عملی و نظری» نام دارد.

۲. *بحارالانوار*، ج ۱۴، ص ۳۱۶.

۳. *همان*، ج ۶۷، ص ۴۵۸.

۴. *تفسیر نورالثقلین*، ج ۱، ص ۲۸۷.

«چرا درختان باغچه میوه نمی‌دهند؟» گفت: «چرا این همه آدم در این خانه می‌خوابند و نماز شب نمی‌خوانند؟!»

امام خمینی﵀ علاوه بر آنکه یک مرجع تقلید و سیاستمدار بود، مرد حکیمی نیز بود؛ لذا بعد از تسخیر لانه جاسوسی و گرفتن جاسوسان آمریکایی دستور داد تا یکی از آنان را کـه سیاهپوسـت بود آزاد کنند و فرمود: «به این نژاد در طول تاریخ ظلم شده است.» و با این کـار حکیمانـه، هـم سیاه‌پوستان را شاد، و هم آمریکا را تحقیر کرد.

حکمت در امور آموزشی نقش فوق‌العاده‌ای دارد؛ چه مدیریت آموزشی، چه تدریس، چه نحـوه ارتباط با دانش‌پژوهان و... . یکی از معلمین فرهیخته که در جمهوری اسلامی وزیر شد،[1] تصمیم گرفت تا برای استان کردستان مدیر کل تعیین کند. ایشان در اقدامی حکیمانه، اول بـه او حکـم بازرسی ویژه داد که مدتی در کردستان بماند و در قالب بازرسی از تمام مسائل آموزش و پرورش و مسئولین آگاهی عمیق پیدا کند. همین که اطلاعاتش کامل شد، آن بازرس ویژه را بـه عنـوان مدیر کل منصوب کرد که آن شخص منصوب نیز بعداً وزیر آموزش و پرورش شد.

در امور آموزشی نیز گفتار و رفتار و تصمیم حکیمانه ضروری اسـت؛ ماننـد تنبیـه و تشـویق، تغافل و تحمل، نگاه تیز تا تبسّم، سخت گرفتن و سهل گرفتن و... .[2]

۲۵. اهل ذکر باشد!

از ویژگی‌های افراد نخبه و صاحب‌خرد این است که پیوسته به یاد خدای تعالی هستند و او را مراقب خود می‌دانند. از نگاه کتاب آسمانی، نشانه خرد، ذکر خدای تعالی در هر حال است. قـرآن کریم درباره افراد نخبه و صاحب‌مغـز مـی‌فرمایـد: ﴿الَّـذِینَ یَـذْکُرُونَ اللَّـهَ قِیامـاً وَ قُعُـوداً وَ عَلـی جُنُوبِهِمْ﴾؛[3] «[خردمندان] کسانی هستند که ایسـتاده و نشسـته و [خوابیـده] بـر پهلـو یـاد خـدا

---

۱. جناب آقای پرورش.

۲. حکمت اقتضا می‌کند که اساتید از مراحل ساده‌تر شروع کنند و به تدریج به درس‌های سنگین بپردازند و از جلسات کم‌جمعیت شروع کنند و به جلسات پرجمعیت برسند. پیامبر اسلامﷺ نیز ابتدا نسبت به خود مأمور شد: ﴿وَ ثِیابَکَ فَطَهِّر﴾ (مدثر:۴)؛ در مرحله بعد مسئول هشدار به فامیل شد: ﴿وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ﴾ (شعراء: ۲۱۴)؛ سپس اهل منطقه و شهرش: ﴿لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُری وَ مَنْ حَوْلَها﴾ (انعام: ۹۲) و سرانجام همه مردم دنیا: ﴿نَذیراً لِلْبَشَرِ﴾. (مدثر: ۳۶)

۳. آل‌عمران: ۱۹۱.

می‌کنند.»

معلم و استادی که الگوست، باید چون معلمان الهی، اهل ذکر باشد و پیوسته خدای تعـالی را در نظر داشته باشد و در زندگی روزمره‌اش برنامه‌های منظم معنوی داشته باشد. امکان ندارد کـه انسان بدون یاد خداوند تعالی موفق باشد و بتواند در متعلّمان رشدی ایجاد نماید. علمای بزرگ ما ضمن سخت‌کوشی در علم‌آموزی و تعلیم و پژوهش، یک برنامه منظم عبادی داشتند و با منطـق و منش توحیدی خود توانستند انسان‌های بزرگی را تربیت کنند.

بعضی انسان‌ها اهل علم هستند، ولی اهل ذکر نیستند و بعضی انسان‌ها اهـل ذکـر هسـتند، ولی تحصیلات عالیه ندارند. روزی معماری را برای قیمت‌گذاری خانه‌ای می‌بردم. در بین راه به او گفتم: «یک طرف معامله، خانواده شهید است؛ جوری قیمت‌گذاری کن که به نفع آنها باشـد.» او تعجب کرد و گفت: «شما که اهل علم هستید، چرا؟ توقع دارید من جوری قیمت کنم که به نفع شهید باشد و لقمه حرام به فرزندان شهید بدهم؟!» من در یک لحظه متوجه شدم که اهـل علـم هستم، اما اهل ذکر نیستم.

۲۶. توطئه شناسی

معلم و مربی باید هم از توطئه‌های بیگانگان آگاه باشند و هم به مخاطبان خود هشدار بدهند. در قرآن کریم آمده است که جمعی از سرشناسان یهود نقشه کشیدند که صبح بـه پیـامبر ایمـان بیاورند و غروب از دین او برگردند و بگویند: «ما محمدﷺ و آیین او را دیدیم، ولی بـا آنچـه در تورات و انجیل آمده است، مطابقت ندارد.» تا با این کار به دو نتیجه برسند:

اول اینکه سایر یهودیان به فکر مسلمان شدن نیفتند و بگویند آنان که صبح مسلمان شـدند، شب از دین خود برگشتند؛ و دوم اینکه روحیه مسلمانان را تضعیف کنند تا با خود بگوینـد: نکنـد دین ما ارزشی نداشت و دانشمندان را جذب نکرد؟!

این طراحی و توطئه از طریق وحی به پیامبر اعلام شد و ایشان آن را برای مردم مطرح کـرد تا آماده باشند.[۱]

---

۱. ﴿وَ قالَتْ طائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهارِ وَ اكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾؛ «وگروهی از اهل کتاب گفتند: به آنچه بر مؤمنان نازل شده است، در آغاز روز ایمان آورید و در پایان روز کافر

بنابراین دشمن حتی با ایمان تاکتیکی و لحظه‌ای در صدد ضربه زدن است. چه بسا بـه اسـم سمپاشی، قصد تخریب باغ‌ها را داشته باشند؛ چه بسا به قصد تنظیم خـانواده، مـانع تولیـد نسـل بشوند؛ چه بسا از تولید داروها، اهداف ناپاکی داشته باشند؛ چه بسا به اسم جهانگردی، مستشار یا مشاور نظامی، سفرهای تفریحی و علمی، بورسیه‌های خارجی، مهمانی‌هـا، وام‌هـا، قراردادهـا و... اهداف شومی را دنبال کنند که باید مصلحین دل‌سوز و به خصوص اساتید، نسل نو را آگاه کنند.

دشمن که در دل آرزوی کفر ما را دارد، در عمل از هیچ توطئه و نقشه‌ای خـودداری نخواهـد کرد که باید نسبت به آنها هشیار بود.

۲۷. دشمن‌شناسی

باید خود و شاگردان خود را با دشمن آشنا کنیم. قرآن کریم بارها به مسـلمانان در خصـوص تحذیر از دشمنان هشدار داده است. در آیه‌ای از قرآن کریم در تبیین ماهیت خطرنـاک دشـمنان آمده است:

﴿یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا بِطانَةً مِنْ دُونِکُمْ لا یَأْلُونَکُمْ خَبالًا وَدُّوا ما عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضـاءُ مِنْ أَفْواهِهِمْ وَ ما تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَکْبَرُ قَدْ بَیَّنَّا لَکُمُ الآیـاتِ إِنْ کُنْـتُمْ تَعْقِلُـونَ﴾؛[1] «ای کسـانی کـه ایمان آورده‌اید! از غیر خودتان هم‌راز نگیرید. آنان در تباهی شما کوتاهی نمی‌کنند، آنها رنج بردن شما را دوست دارند. همانا کینه و دشمنی از [گفتار و] دهانشان پیداست و آنچه دلشان در بردارد، بزرگتر است. به تحقیق ما آیات [روشنگر و افشاگر توطئه‌های دشمن] را برای شما بیان کـردیم، اگر تعقل کنید.»

در این آیه بیان شده است که دشمنان خود را بشناسید و هشیار باشید، چراکه آنـان ذره‌ای در توطئه و فتنه علیه شما کوتاهی نمی‌کنند؛ و با شگردهای گوناگون درصـدد ضـربه زدن بـه شـما هستند؛ شگردهایی همچون:

الف) فساد: ﴿لا یَأْلُونَکُمْ خَبالًا﴾

شوید، شاید [با این حیله، آنها از اسلام] باز گردند.» (آل‌عمران: ۷۲)

۱ . آل‌عمران: ۱۱۸. «بِطانَة» به لباس زیر گفته می‌شود که به «بَطن» و شکم می‌چسبد. این کلمه کنایه از مَحرم اسرار است. «خَبال» به معنای نابودی فکر و عقل است. «عَنَت» به معنی سختی و رنج، و «یَألُون» به معنی کوتاهی کردن در انجام کار است.

ب) فشار: ﴿وَدُّوا ما عَنِتُّمْ﴾

ج) نفاق: ﴿ما تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ﴾

دشمن برای ما چه آرزو می‌کند؟ اگر واژه «وَدَّ» در قرآن را بررسی کنیم، به آرزوهای دشمنان درباره خود پی می‌بریم:

الف) غفلت از سلاح و سرمایه خود: ﴿وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ أَمْتِعَتِكُمْ﴾[1]

ب) ضعف و سستی و مداهنه و سازش‌کاری: ﴿وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ﴾[2]

ج) رنج و فشار و به زحمت افتادن: ﴿وَدُّوا ما عَنِتُّمْ﴾[3]

د) ارتداد و بازگشت از دین: ﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمانِكُمْ كُفَّاراً﴾[4]

این آیه در ادامه راه شناختِ دوست و دشمن را بیان می‌کند و آن، توجه به روحیات و عکس‌العمل دیگران در مواقع کامیابی یا ناکامی مسلمانان است؛ ضمن آنکه متذکر می‌شود دوست گرفتن دشمنان ممکن است تاوان سختی داشته باشد و آن اینکه آنان علیه ما توطئه کنند؛ بنابراین شما باید اهل صبر و تقوا باشید، تا حیله‌های آنان ضربه‌ای به شما نزند: ﴿إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِها وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ بِما يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ﴾[5](آل‌عمران/۱۲۰)

علامت دشمن سفرها و لبخندها و قراردادها و کنفرانس‌ها نیست؛ بلکه نشانه‌اش این است که اگر خیری به ما برسد ناراحت می‌شود.

در همه دوره‌های زمانی و در همه دوره‌های تحصیلی، مباحث ما نباید از دشمن‌شناسی خالی باشد. هر کسی که غیرت دینی و ملی دارد، باید در معرفی دشمنان و توطئه‌های آنان تلاش کند و مخاطبان خود را از سوابق استعماری و استکباری دشمنان باخبر نماید.

---

۱. نساء: ۱۰۲

۲. قلم: ۹.

۳. آل‌عمران: ۱۱۸.

۴. بقره: ۱۰۹.

۵. آل عمران: ۱۲۰. «اگر خوبی به شما رسد، آنان را غمگین سازد و اگر بدی به شما رسد، آنها بدان شادمان می‌شوند و اگر [در برابرشان] صبر کنید و پرهیزکار باشید، حیله بدخواهانه آنان هیچ‌گونه آسیبی به شما نرساند. همانا خداوند به آنچه انجام می‌دهند احاطه دارد.»

۲۸. جدی گرفتن هشدارها

استاد و مربی باید همیشه مخاطب خود را امیدوار کند و در کنار امید، خطرها و هشدارهای لازم را بدهد و توجه ویژه به «انذار» داشته باشد؛ چون معمولاً در انسان‌ها انگیزهٔ دفع ضرر قوی‌تر از جلب منفعت است. لذا قرآن بر مسئلهٔ انذار تأکید کرده است.

قرآن کریم، پیامبر اکرم را بشیر و نذیر می‌خواند؛ در عین حال، مکرراً به انذار و اخطار و هشدار ایشان توجه خاص کرده و حتی فرموده است که او مسئولیتی جز هشدار و انذار ندارد: ﴿إِنْ أَنْتَ إِلاَّ نَذِيرٌ﴾ [۱] یا ﴿لِأُنْذِرَكُمْ﴾ [۲] و یا ﴿إِنَّما أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾ [۳] این در حالی است که عبارت «ان انت الا بشیر» در قرآن نیامده است.

مسئولیت هشدار به قدری سنگین است که خداوند تعالی در قرآن کریم به جویندگان علوم اسلامی می‌فرماید که بعد از تفقه باید به سوی قوم و قبیله خود برگردند تا آنها را هشدار دهند: ﴿ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم﴾.[۴] لذا بر طلاب حوزه‌ها و همهٔ آنان که در طلب معارف‌اند، دو هجرت لازم است: یکی به سوی حوزه‌ها و مراکز علوم دینی و دیگری از حوزه‌ها به سوی شهرها به قصد هشدار دادن به قوم و قبیله خود؛ هشدار از قهر خدا، هشدار از توطئه دشمن، از غفلت و ضعف‌های خود و در یک کلام، دشمن‌شناسی و خطرشناسی.

این رسالت خصوصاً در زمان ما اهمیت بیشتری دارد؛ چراکه جبههٔ کفر پشت به پشت یکدیگر داده‌اند و با بهره‌گیری از رسانه‌ها، فضای مجازی، بودجه‌ها، هنرها، مغزها، سفرها، بوق‌ها و تبلیغات، وعده و وعید و تهدید و تطمیع، هر کجا را بخواهند تصرف می‌کنند و به شرک، کفر، نفاق و رذائل اخلاقی دامن می‌زنند و در یک کلام، بشر را به غفلت از خود، خدا و جامعه تشویق

---

۱. فاطر/۲۳.

۲. ﴿...وَ أُوحِيَ إِلَيَّ هذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ ...؛ (انعام: ۱۹)؛ «و این قرآن به من وحی شده تا با آن شما و هر که را که این پیام به او برسد، هشدار دهم».

۳. عنکبوت/ ۵۰.

۴. ﴿وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُواْ كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُواْ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُواْ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ (توبه:۱۲۲)؛ «سزاوار نیست که همه مؤمنان [به جهاد] رهسپار شوند، پس چرا از هر گروهی از ایشان دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا در دین فقیه شوند و هنگامی که به سوی قوم خویش باز گشتند، آنان را بیم دهند تا شاید آنان [از گناه و طغیان] حذر کنند». (توبه/ ۱۲۲)

و ترغیب می‌کنند.

۲۹. سنجش مقدار تأثیر آموزش‌ها (خودآزمایی)

یکی از کارهای لازم، سنجش و خودآزمایی در خصوص مقدار تأثیر علم و خروجی درس‌هاست. چه خوب است که معلم، هر از چند گاهی، هم خود را با معیارهای قرآنی و روایی بسنجد و هم دانش‌پژوهان خود را در ترازوی سنجش معارف الهی قرار بدهد.

قرآن کریم، نهج البلاغه و روایات بهترین معیار سنجش ما هستند تا بدانیم که نتیجهٔ درس خواندن‌ها و درس دادن‌هایمان چیست؟ آیا ثمره علم ما بندگی خدای تعالی، استقامت، رشد روحی، خدمت به مردم و جامعه، حق‌گرایی و وظیفه‌محوری، عدالت‌خواهی، غیرت دینی، ظالم ستیزی و حمایت از مظلوم است؟ در یک کلام، آیا نتیجه تعلیم و تعلّم «تربیت دینی» است یا یک‌سری محفوظات و مدارک؟

معلم موفق، هم خود را در ترازوی سنجش و نقد قرار می‌دهد و هم معیارها را به دانش‌پژوهان خود می‌آموزد. ما باید همان‌گونه که روزانه، هفتگی، ماهانه و فصلی، رشد تحصیلی خود را محاسبه می‌کنیم، رشد معنوی و اخلاقی خویش را بسنجیم و ببینیم که کارنامهٔ آخر سال معنوی ما چگونه است:

دینی: نماز، روزه و باقی اعمالمان چگونه بوده است؟

زبان: چه گفتیم؟ چرا نگفتیم؟ چگونه گفتیم؟

جغرافیا: کجا رفته‌ایم؟ مدرسه فرزندمان؟ منزل بستگانمان؟ یتیمان و ...؟

حساب: کم‌کاری، خمس، زکات، صدقات و.... داشته‌ایم یا خیر؟

هنر: چه هنری در جذب و رشد نسل جوان داشته‌ایم؟

اخلاق: با خانواده، همکار، همسایه، مردم، اقلیت‌های مذهبی و... چگونه رفتار کرده‌ایم؟

نقاشی: در زندگی چه نقشی داشتیم؟ اگر نقشهٔ حرکات ما را نشان دهند، چه تصویری خواهد داشت؟

تاریخ: در چه تاریخی چه کردیم؟ در زمان‌های باارزش چه کردیم؟

اجتماعی و سیاسی: طرفدار چه کسی بودیم؟ به چه دلیل؟ وعده‌ها، شعارها، مقام و مدال‌ها؟

اقتصاد: کم‌فروشی، گران‌فروشی، از دست دادن سرمایه عمر و... داشته‌ایم یا خیر؟

و...

آری! استاد و معلم، هم خود را در ترازوی نقد و سنجش قرار می‌دهد و هم این کار را به مخاطبان خود می‌آموزد. ما همه در زندگی خود نیازمند چک‌لیستی معنوی هستیم تا رشد خود را پیوسته بسنجیم.

۳۰. استفاده از همه فرصت‌ها و ظرفیت‌ها

همان گونه که عبادت، منحصر به مکان و زمان خاصی نیست (اگرچه در مکان‌های مقدس و زمان‌های خاص افضل است) علم‌آموزی و تدریس و تبلیغ نیز نباید منحصر به محیط‌های علمی و آموزشی یا فقط در زمان حضور در مدرسه و دانشگاه باشد؛ چرا که تعلیم و تربیت، هیچ‌گاه تعطیل‌بردار نیست.

از کارهای شایسته‌ای که اساتید و معلمان محترم می‌توانند انجام دهند، توسعهٔ ظرفیت‌های آموزشی و بهره‌گیری از همهٔ ظرفیت‌هاست تا با توجه به برخی از تعطیلی‌ها بتوانند در هر زمان و مکانی که امکان مباحثه مسائل علمی و دینی باشد، از آن بهره ببرند و هر چه می‌توانند مانع‌شکنی کنند و به پیشرفت و رشد بیندیشند.

در زمان طاغوت از برگزاری کلاس‌های مذهبی جلوگیری می‌شد. دکتر بهشتی﵀ افرادی را گزینش کرد و در اختیار من گذاشت تا یک‌دوره کلاسداری برای آنها بگذارم. آنها مأمور بودند تا در روزهای جمعه، در قالب دید و بازدید فامیلی و بعد از پذیرایی مختصر، کلاسی را که از من دیده‌اند، برای بستگان نقل کنند. بدین وسیله کلاس‌های متعددی ایجاد شد؛ بدون آنکه دولت طاغوت مطلع شود.

زندگی بزرگان مؤید این حقیقت است که آموزش و تحصیل در هر زمان و مکانی که کم‌ترین ظرفیتی وجود داشته باشد، لازم است؛ از باب نمونه، به این دو مطلب خواندنی توجه بفرمایید:

الف) مؤسس حوزه علمیه قم، آیت‌الله العظمی شیخ عبدالکریم حائری﵀، در روزی که برف بسیار سنگینی آمده بود، برای تدریس حاضر شد. شاگردان تعجب کردند که استاد سالمند چگونه در این برف سنگین به درس آمده است. از او پرسیدند، فرمودند: «آیا بازار به خاطر برف تعطیل

است؟ آیا تحصیل ما به اندازه کسب و کار بازار ارزش ندارد؟!».

ب) آیت‌الله اعتمادی رحمه‌الله که از استادان درجه یک حوزه علمیه قم بود، روزی در پایان درس به شاگردانش گفت: «مادرم از دنیا رفته است، ولی من درس شما را تعطیل نکردم تا بعد از درس برای تشییع جنازه به منزل بروم».

۳۱. رعایت استاندارد و تعلیم منطقی

باید آنگونه کلاسداری کنیم و مطالب را انتقال دهیم که دیگر معلمان بتوانند آن را تکمیل کنند؛ نه آنکه کلاسداری ما آنقدر ساده و سطحی و بدون عمق و استدلال و منطق باشد که استاد دیگر مجبور شود آن را تخریب کند و دوباره بسازد.

اگر حرف، منطقی باشد، نه گوینده پشیمان می‌شود، نه شنونده و نه استادان بعد؛ همان‌گونه که اگر ساختمان روی نقشه مهندسی و استاندارد ساخته شده باشد، مهندسین بعدی طبقات فوق آن را می‌سازند. اگر تعلیم و تربیت استاندارد و منطقی نباشد، استادان بعد باید آن اطلاعات را تخریب و فعالیت خود را از نو شروع کنند.

از چیزهایی که آموزش را مطمئن و هدفمند می‌کند، استفاده از متون آموزشی مطمئن است که توسط مراکز معتبر و بر اساس نظام آموزشی تهیه شده باشند. در این خصوص متولیان آموزش و مدیران متون آموزشی نقش برجسته‌ای دارند. آنها می‌توانند دوران آموزشی چند ساله را به صورت منظم و منسجم طراحی کنند و با آموزش پلکانی، دانش‌پژوهان را در سطح لازم آموزش و آگاهی قرار دهند. مسئولیت معلمان در کلاس‌های خصوصیِ معارف دینی دو چندان است؛ چون حتماً باید از متون محکم و قوی و از نویسندگان معتبر بهره ببرند تا استادان بعدی بتوانند آن آموزش‌ها را تکمیل کنند.

۳۲. قالب‌سازی، نه قالب‌پذیر

اگرچه نظرخواهی و مشورت، امر پسندیده‌ای است، اما هر نظر و مشورتی مورد پذیرش نیست. گاهی بنا به دلائلی نمی‌توان از جمع و محیط تبعیت کرد، بلکه لازم است با شهامت قدم برداشت و اقدامی نمود؛ لذا معلم با تجربه کسی است که قالب ساز باشد؛ نه قالب پذیر.

بسیارند کسانی‌که با شعار «خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو»، در طول عمرشان

قدمی یا کلامی خلاف مسیر عموم بر نمی‌دارند و در هیچ موردی خط‌شکن و قالب‌ساز نیستند؛ بلکه همیشه قالب‌پذیرند و به اصطلاح، نان را به نرخ روز می‌خورند و به هر سمت و سویی که باد می‌آید، متمایل می‌شوند.

در مقابل این افراد، افرادی هستند قالب‌ساز و خط‌شکن که هیچ نظام اقتصای، سیاسی، اجتماعی و خانوادگی، مانع تصمیم بر حق آنان نمی‌شود و به قول قرآن: ﴿لایخافون فی اللّه لومة لائم﴾[1] انبیا و اولیای الهی از این گروه بودند؛ در مرکز بت‌پرستی، علیه بت قیام کردند، در برابر فرعون، می‌ایستادند و فضا و قالب حاکم بر جامعه را شکستند، در برابر رژیم بنی‌امیه تسلیم نمی‌شدند، نزد هرکس سر خم نمی‌کردند و زیر سم اسب می‌رفتند، ولی تن به ذلّت نمی‌دادند.

معلم باید در انتخاب موضوع و مخاطب قالب‌ساز باشد، نه قالب‌پذیر. در این خصوص به این خاطره توجه نمایید:

جمعی از سالمندان بازار از استادی خواستند که در جشنی به مناسبت تولد حضرت زهرا﵄ سخنرانی کند. استاد به آنان گفت: «به جای اینکه من برای پیرمردهای بازار راجع به حضرت زهرا﵄ صحبت کنم، شما بازاریان یک کتاب کوچک درباره زندگی آن حضرت تهیه و میان دختران پخش کنید و بر اساس آن، یک مسابقه کتابخوانی تشکیل دهید و جوایز آن را بپردازید که با این کار، دختران با زندگی حضرت زهرا﵄ آشنا می‌شوند و این کتاب در خانه آنان می‌ماند و شما هم با پرداخت هزینه خرید کتاب و جایزه، به پاداش نیکو می‌رسید. کوتاه سخن آنکه بازاریان خواستند او را در قالبی ببرند؛ ولی استاد با لطف خداوند قالب جدیدی ارائه داد.

۳۳. آشنایی با مشکلات دیگران

اگر انسان فقط به مشکلات خود توجه کند، ناراحت و گلایه‌مند و بی‌نشاط می‌شود؛ اما اگر نیم‌نگاهی به مشکلات دیگران داشته باشد، ظرفیت او بالا، روح او بزرگ و در برابر مشکلات مقاوم‌تر می‌شود.

قرآن به پیامبرش می‌گوید: مقاومت و صبر داشته باش، کما اینکه پیامبران اولوالعزم دیگر صبر کردند:

---

۱. مائده: ۵۴.

﴿فَاصْبِرْ كما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾ (أحقاف/۳۵)

همچنین در این کتاب الهی می‌خوانیم که تمام انبیاء از سوی برخی مردم تکذیب شدند: ﴿وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلى ما كُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتَّى أَتاهُمْ نَصْرُنا﴾[1] و همه آنها مورد استهزاء قرار گرفتند: ﴿إِلّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾.[2]

آشنایی با مقاومت و صبر دیگران، برای انسان مایهٔ تسلی و دلداری است، به ویژه در حوزه تعلیم و تربیت؛ چراکه علما و دانشمندان ما هم در تعلیم و تدریس و هم در پژوهش و تحقیق تلاش‌های کمر شکنی کرده‌اند و در زندگینامه وخاطرات آنان، بخش‌هایی از این تلاش‌ها و صبرها آمده است. برای همه معلمان محترم آشنایی با این اسوه‌های تعلیم و تر بیت امری ضروری است.

۳٤. آشنایی با فرهنگ و گویش مخاطبان

آشنایی با فرهنگ و ادبیات و ضرب‌المثل‌های مخاطبان، یکی از کارهای شایسته برای برقراری ارتباط بهتر و انتقال آسان‌تر مفاهیم است. مثلاً قرآن کریم «زقوم» را پذیرایی و خوراک گناهکاران در جهنم معرفی کرده است.[3] «زقوم» گیاه زهرداری است که در بادیه‌ها می‌روید و اگر برگش کنده شود از جای آن شیره‌ای بیرون می‌آید که به هر جای بدن برسد ورم می‌کند. قرآن در توصیف این درخت می‌فرماید: ﴿طَلْعُها كَأَنَّهُ رُؤُسُ الشَّياطِينِ؛ خوشه‌ها و شکوفه‌ی آن مانند سرهای شیاطین است﴾[4] از آنجاکه «شیطان» در فرهنگ مسلمانان به موجودی زشت و بدذات و خبیث گفته می‌شود، در این آیه می‌فرماید: شکوفه‌های درخت زقوم به جای آنکه زیبا و دلربا باشد، گویا سرهای شیطان است. همچنین در فرهنگ مردم «فرشته» مظهر خوبی و کرامت

---

۱ . أنعام: ۳۴.

۲ . یس: ۳۰.

۳. احقاف:۳۵. ﴿أَذلِكَ خَيْرٌ نُزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ﴾؛ آیا آن [نعمت‌های بهشتی] برای پذیرایی بهتر است یا درخت زقوم؟» (صافات:۶۲). در سوره دخان، آیه ۴۳ نیز می‌فرماید: ﴿إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ طَعامُ الْأَثِيمِ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ كَغَلْيِ الْحَمِيمِ﴾؛ «همانا درخت زقّوم، غذای گناهکاران است. همچون مس آب کرده در شکم آنها می‌جوشد، همچون جوشش آب داغ».

۴ . صافات: ۶۵.

است؛ تا آن جا که زنان مصر در ستایش یوسف گفتند: ﴿إِنْ هذا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ﴾[۱]

قرآن کریم در جایی دیگر برای توصیف صحنه قیامت می‌فرماید: ﴿وَ إِذَا الْعِشارُ عُطِّلَتْ﴾؛ و آنگاه که شتران باردار به حال خود رها شوند»[۲]. «عشار» جمع «عشراء» به معنای شتر حاملـه ده ماهه است که نزد عرب، با ارزش‌ترین اموال محسوب می‌شده است. همین شیء باارزش، هنگام بروز علائم قیامت، بی‌صاحب می‌ماند و کسی به فکر آن نیست.

۱ . یوسف: ۳۱.
۲ . تکویر:۴.

درس نهم

آهنگ سفر

اکنون که با آیندهٔ انسان در جهان آخرت آشنا شدیم و دانستیم که سرنوشت ابدی انسان‌ها براساس اعمال آنان در دنیا تعیین می‌شود، لازم است تا در این دنیا قدم در مسیری بگذاریم که موفقیت آن حتمی‌باشد و سرانجام و آخرتی آباد را برای ما رقم بزند. از آنجا که هدف از خلقت انسان رسیدن به مقام قرب خداوند است پس در حقیقت، او مسیر و هدف اصلی زندگی ماست. هر کس این نکته را دریابد و زندگی خود را در مسیر این هدف قرار دهد، در دنیا زندگی لذت‌بخش و مطمئن و در آخرت رستگاری ابدی را به‌دست خواهد آورد.

البته برای رسیدن به چنین هدف بزرگ و برتری، لازم است برنامه‌ریزی کنیم تا قدم در راهی بگذاریم که سرانجامی‌این‌گونه زیبا داشته باشد و در راهی قرار نگیریم که خود را گرفتار آتش دوزخ کرده باشیم.

پس لازم است بدانیم :

برای آنکه در این برنامه‌ریزی موفق شویم، چه اقدامات و کارهایی باید انجام دهیم؟

برای گام‌گذاشتن در مسیر قرب الهی و همچنین برای ثابت‌قدم ماندن در این راه، شایسته است اقدامات زیر را انجام دهیم :

۱ــ تصمیم و عزم برای حرکت : عزم به معنای اراده و تصمیم بر انجام کاری است. آدمی با عزم خویش، آنچه را که انتخاب کرده است، عملی می‌سازد. البته عزم و ارادهٔ انسان‌ها متفاوت است. هرقدر عزم قوی‌تر باشد، رسیدن به هدف آسان‌تر است. استواری بر هدف، شکیبایی و تحمل سختی‌ها برای رسیدن به آن هدف، از آثار عزم قوی است. کارهای بزرگ، عزم‌های بزرگ می‌خواهد. آنان که عزم ضعیفی دارند، در برابر تندباد حوادث، تاب نمی‌آورند و مشکلات راه، آنان را به عقب‌نشینی وادار می‌کند. اما آنان که عزم قوی دارند، سرنوشت را به دست حوادث نمی‌سپارند و با قدرت به سوی هدف قدم برمی‌دارند. به همین جهت بعد از سفارش‌هایی که لقمان حکیم به فرزندش می‌کند و راه و رسم زندگی را به او نشان می‌دهد، به وی می‌گوید :

وَ اصبِر عَلیٰ ما اَصابَكَ بر آنچه (در این مسیر) به تو می‌رسد صبر کن

اِنَّ ذٰلِكَ مِن عَزمِ الأُمورِ که این از عزم و ارادهٔ در کارهاست.[۱]

❋ مقـایسه

انسان‌هایی را که دارای عزم قوی هستند، با انسان‌هایی که عزم و ارادهٔ ضعیف دارند، مقایسه کنید و فرق آنها را با یکدیگر بنویسید.

دارای عزم قوی	دارای عزم ضعیف
۱.	۱.
۲.	۲.
۳.	۳.
۴.	۴.

۲ــ عهد بستن با خدا : کسی که راه رستگاری را که همان قرب و نزدیک‌شدن به خداست، شناخته و می‌خواهد در این مسیر قدم بگذارد، با خدای خود پیمان می‌بندد که آنچه خداوند برای رسیدن به

۱ــ سورهٔ لقمان، آیهٔ ۱۷

این هدف در دین مشخص کرده است، یعنی واجبات الهی را، انجام دهد و خداوند را خشنود سازد؛ همچنین از انجام آنچه که ما را از این هدف دور می‌سازد، یعنی کارهای حرام، اجتناب کند.

چقدر زیباست که خداوند، راه رستگاری ما را با رضایت خود همراه ساخته است؛ یعنی وقتی خدا از ما راضی خواهد بود که ما در مسیر رستگاری و خوشبختی خود گام برداریم؛ و آنگاه از ما ناخشنود خواهد بود که به خود ظلم کنیم و در مسیر هلاکت خود قدم گذاریم.

دربارهٔ عهد با خدا خوب است دو پیشنهاد زیر را انجام دهیم

اول : برای عهد بستن، بهترین زمان‌ها را انتخاب کنیم. بعد از نماز، شب‌های قدر و شب یا روز جمعه زمان‌های خوبی برای عهد بستن با خدا هستند.

دوم : عهد و پیمان خود را در زمان‌های معینی، مانند آخر هر هفته، آخر هر ماه یا شب قدر هر سال، تکرار کنیم تا استحکام بیشتر پیدا کند و به فراموشی سپرده نشود.

تـــدبّر

در ترجمهٔ آیات زیر بیندیشید و براساس آن به سؤالات زیر پاسخ دهید.

■ ... و هر که به‌عهدی که با خدا بسته وفادار بماند به‌زودی پاداش عظیمی به او خواهد داد.

سورهٔ فتح، آیهٔ ۱۰

■ کسانی که پیمان الهی و سوگندهای خود را به بهای ناچیزی می‌فروشند آنها بهره‌ای در آخرت نخواهند داشت؛ و خداوند با آنها سخن نمی‌گوید و به آنان در قیامت نمی‌نگرد و آنها را (از گناه) پاک نمی‌سازد و عذاب دردناکی برای آنهاست.

سورهٔ آل‌عمران، آیهٔ ۷۷

■ ... به پیمانی که با من بسته‌اید وفا کنید تا من نیز به پیمان شما وفا کنم.

سورهٔ بقره، آیهٔ ۴۰

الف) آنان که در زندگی پیمان‌های خود با خدا را می‌شکنند به چه عاقبتی دچار می‌شوند؟

۱ــ ..... ۲ــ .....

۳ــ ..... ۴ــ .....

ب) عمل به عهد و پیمان‌های خود با خدا، چه ثمراتی دارد؟

۱ــ ..... ۲ــ .....

۳ــ مراقبت : باقی ماندن بر پیمان خود با خدا و وفای بر عهد، رضایت خدا را در پی دارد و شکستن پیمان، شرمندگی در مقابل او را به دنبال می‌آورد؛ عهدی که ابتدا بسته می‌شود، مانند نوزادی است که باید از او «مراقبت» شود تا با عهدشکنی، آسیب نبیند.

امام‌علی علیه‌السلام می‌فرماید : گذشت ایام، آفاتی در پی دارد و موجب از هم گسیختگی تصمیم‌ها و کارها می‌شود.[۱]

به‌طور مثال، کسی عهد می‌بندد که هر روز پس از نماز صبح، یک صفحه قرآن بخواند؛ او باید مراقب باشد که کارهای دیگر، او را به خود مشغول نکند و این تصمیم خود را فراموش نکند و نیز عواملی را که سبب سستی در اجرای این تصمیم می‌شود، از سر راه بردارد.

❊ بررسی

چه عواملی می‌تواند مانع اجرای تصمیم شود؟ برخی از آنها را نام ببرید :

۱ــ .....

۲ــ .....

۳ــ .....

۴ــ محاسبه و ارزیابی : بعد از مراقبت، نوبت محاسبه است تا میزان موفقیت و وفاداری به عهد، به‌دست آید و عوامل موفقیت یا عدم موفقیت، شناخته شود. بعد از محاسبه اگر معلوم شود که در انجام عهد خود موفق بوده‌ایم، خوب است خدا را سپاس بگوییم و شکرگزار او باشیم؛ زیرا می‌دانیم که او بهترین پشتیبان ما در انجام پیمان‌هاست.

اما اگر معلوم شود که سستی ورزیده‌ایم، خود را سرزنش کنیم و مورد عتاب قرار دهیم و از خداوند طلب بخشش کنیم و با تصمیم قوی‌تر، دوباره با خداوند عهد ببندیم و وارد عمل شویم. یادمان باشد که یک حسابرسی بزرگ در قیامت در پیش داریم و اگر خودمان در اینجا به حساب خود نرسیم، در قیامت به طور جدی اعمال ما را محاسبه خواهند کرد.

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود :

حاسِبوا اَنفُسَکُم قَبلَ اَن تُحاسَبوا

«به حساب خود رسیدگی کنید، قبل از اینکه به حساب شما برسند».[۲]

۱ــ غررالحکم و دررالکلم، تمیمی‌آمدی، ج۴، ص۶۲۶

۲ــ وسائل الشیعه، شیخ حرّعاملی، ج۱۶، ص۹۹

بهتر است هر شب کارهای روز خود را ارزیابی کنیم و در پایان هفته نیز به حساب آن هفته، رسیدگی کنیم. همچنین، سالی یک بار برنامهٔ سال خود را مرور کنیم؛ یکی از بهترین زمان‌های محاسبهٔ سالانه، شب‌های قدر ماه مبارک رمضان است تا بتوانیم براساس آن، تصمیم‌های بهتری برای آینده بگیریم.

از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام پرسیدند :

زیرک‌ترین انسان کیست؟

فرمود : کسی که از خود و عمل خود برای بعد از مرگ حساب بکشد.

پرسیدند : چگونه؟

فرمود : چون صبح تا شب به کار و زندگی پرداخت، در شب به خود برگردد و بگوید :

ای نفس! امروز روزی بود که بر تو گذشت و دیگر باز نمی‌گردد. خدا دربارهٔ این روز از تو خواهد پرسید که آن را چگونه گذراندی و در آن چه کردی؟ آیا به یاد او و سپاس از او بودی؟ آیا گره از کار فروبستهٔ مؤمنی گشودی؟ آیا گرد غم از چهره‌ای زدودی؟ آیا . . .؟[1]

تفکر در احادیث

در جدول زیر، سه سخن از امام علی علیه‌السلام آمده است.[2] در این سخنان تأمل کنید و آثاری که آن حضرت برای محاسبه بیان فرموده است، استخراج کنید.

حدیث	پیام
۱ــ مَن حاسَبَ نَفسَهُ وَقَفَ عَلیٰ عُیوبِهِ وَ اَحاطَ بِذُنوبِهِ وَ استَقالَ الذُّنوبَ وَ اَصلَحَ العُیوبَ	....
۲ــ ثَمَرَةُ المُحاسَبَةِ صَلاحُ النَّفسِ	.....
۳ــ مَن حاسَبَ نَفسَهُ سَعِدَ	.....

۱ــ بحارالأنوار، مجلسی، ج ۷۰، ص ۶۹

۲ــ تصنیف غررالحکم و دررالکلم، تمیمی‌آمدی، ص ۲۳۶

نامه‌ای برای نجات

در زمان حیات مرحوم علامه طباطبائی رحمه‌الله، نویسندهٔ تفسیر المیزان، جوانی دربارهٔ مشکلات خود نامه‌ای به ایشان می‌نویسد و می‌گوید :

... جوانی هستم ۲۲ ساله؛ در محیط و شرایطی زندگی می‌کنم که هوای نفس و آمال بر من تسلط فراوان دارند و مرا اسیر خود ساخته‌اند و سبب بازماندن من از حرکت به سوی الله شده‌اند. درخواستی که از شما دارم این است که بفرمایید به چه اعمالی دست بزنم تا بر نفس مسلط شوم... نصیحت نمی‌خواهم، بلکه دستورات عملی برای پیروزی، لازم دارم.

علامه طباطبائی، به این جوان این‌گونه پاسخ می‌گویند :

برای موفق شدن و رسیدن به منظوری که مرقوم داشته‌اید، لازم است همتی برآورده و توبه نموده، به مراقبه و محاسبه بپردازید. به این نحو که هر روز، طرف صبح که از خواب بیدار می‌شوید، قصد جدی کنید که هر عملی پیش آید، رضای خدا را مراعات خواهم کرد... و همین حال را تا شب، وقت خواب ادامه دهید. وقت خواب، چهار ــ پنج دقیقه‌ای به کارهایی که در روز انجام داده‌اید، فکر کرده؛ یکی‌یکی از نظر بگذرانید، هرکدام مطابق رضای خدا انجام یافته، شکر کنید و هرکدام تخلف شده، استغفار کنید و این رویه را هر روز ادامه دهید. این روش اگرچه در بادی حال [ابتدای کار]، سخت و در ذائقهٔ نفس تلخ می‌باشد، ولی کلید نجات و رستگاری است... .[1]

پیامبر و اهل‌بیت ایشان، برترین اسوه‌ها

برای حرکت در مسیر هدف، وجود اسوه و الگوهایی که راه را با موفقیت طی کرده و به مقصد رسیده‌اند، بسیار ضروری است. زیرا وجود این الگوها، اولاً به ما ثابت می‌کند که این راه موفقیت‌آمیز است؛ ثانیاً می‌توان از تجربهٔ آنان استفاده نمود و مانند آنان عمل کرد و از همه مهم‌تر اینکه می‌توان از آنان کمک گرفت و با دنباله‌روی از آنان سریع‌تر به هدف رسید. از این‌رو قرآن کریم، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را به عنوان الگو معرفی می‌کند و می‌فرماید :

«رسول خدا برای شما نیکوترین اسوه است».[2]

۱ــ نامه‌های عرفانی، علی محمدی، ص ۷۸۱

۲ــ سورهٔ احزاب، آیهٔ ۲۱

و پیامبر نیز همواره از اهل‌بیت به عنوان انسان‌هایی برتر که مسیر زندگی را با موفقیت پیموده‌اند و پیروی از آنان موجب رستگاری و نجات انسان می‌شود، یاد کرده و ما را به الگو گرفتن از آنان دعوت کرده است.

■ ممکن است این سؤال به ذهن بیاید که چگونه می‌شود انسان‌های بزرگی را که حدود ۱۴۰۰ سال قبل زندگی کرده‌اند، اسوه قرار داد؟

پاسخ این است که اسوه بودن آن بزرگان مربوط به اموری که به طور طبیعی و با تحولات صنعتی تغییر می‌کنند، نیست. وسایل حمل و نقل، وسایل خانه، امکانات شهری، شکل و جنس پارچه‌ها و لباس‌ها از این قبیل‌اند.

اسوه بودن در اموری است که همواره برای بشر خوب و با ارزش بوده‌اند. عدالت، گذشت، فداکاری، مهربانی، داشتن نظم و برنامه در زندگی و... از ارزش‌هایی است که همواره مورد احترام بشر بوده است و با گذشت زمان، حتی درک بهتری از آنها نیز به دست آمده است. پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام اسوه‌های انسانیت هستند و انسانیت، دیروز و امروز و فردا ندارد.

به‌طور مثال، امام حسین علیه‌السلام از پدر گرامی‌خود نقل می‌کند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در منزل، اوقات خود را سه قسمت می‌کرد. قسمتی برای عبادت، قسمتی برای اهل خانه و قسمتی برای رسیدگی به کارهای شخصی. سپس آن قسمتی را که به خود اختصاص داده بود، میان خود و مردم تقسیم می‌کرد و مردم را به حضور می‌پذیرفت و به کارهایشان رسیدگی می‌کرد.[1]

برنامه‌ریزی و تقسیم زمان، درس و الگویی همیشگی است که از این حدیث به‌دست می‌آید.

■ همچنین ممکن است این سؤال پیش آید که پیامبر یک انسان معصوم است؛ چگونه می‌توان ایشان را اسوه قرار داد و مثل او عمل کرد؟

پاسخ این است که ما او را اسوهٔ کامل خود قرار می‌دهیم؛ چون می‌دانیم که هر کاری که انجام داده، درست بوده و مطابق دستور خداوند بوده است. اما اسوه قرار دادن ایشان به این معنا نیست که ما عین او باشیم و در همان حد عمل کنیم، بلکه بدین معناست که در حد توان از ایشان پیروی کنیم و خود را به راه و روش ایشان نزدیک‌تر کنیم.

امیرالمؤمنین دربارهٔ چگونگی پیروی از ایشان می‌فرماید:

آگاه باش برای هر پیروی‌کننده‌ای، امام و پیشوایی است که باید از او تبعیت کند و از علم او کسب نور کند. هشیار باش، امام شما از دنیایش به دو لباس کهنه و از خوراکش به دو قرص نان کفایت کرده است. اما شما قطعاً توانایی این قناعت را ندارید؛ ولی با پرهیزکاری و کوشش [در راه خدا] و عفت و درستکاری مرا یاری کنید.[2]

۱ــ معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص۸۱

۲ــ نهج‌البلاغه، نامهٔ ۴۵

دفتر برنامه‌ریزی

یک دفتر شخصی تهیه کنید و برنامه‌های زندگی خود را به‌طور منظم در آن یادداشت نمایید. این دفتر می‌تواند شامل دو قسمت باشد :

۱ــ عهدهای کلی و اساسی که برای تمام زندگی بسته می‌شود. ۲ــ برنامه‌ها و عهدهای روزانه یا هفتگی.

بهتر است هر یک از این دو قسمت دارای بخش‌های معین باشد که بتوانید به راحتی آنها را پیگیری کنید و در آن اصلاحات لازم را به‌عمل آورید. به‌طور مثال، برای برنامه‌های روزانه یا هفتگی می‌توانید مانند جدول عمل کنید.

مورد عهد :	تاریخ :
مراقبت : نکاتی که در طول عمل به این عهد، باید رعایت کنیم : ۱ــ ۲ــ	
محاسبه :	

زمان	میزان موفقیت	عوامل موفقیت	عوامل شکست	راه‌های کسب موفقیت بیشتر

معرفی کتاب

نام کتاب	نویسنده	انتشارات	مخاطب
رازهای زندگی	مرتضی نظری	منادی تربیت	دانش‌آموز
نامه‌های بلوغ	علی صفایی حائری	لیلة‌القدر	دانش‌آموز
سیمای روزانهٔ فرد مسلمان	محراب صادق‌نیا	مرکز پژوهش‌های صدا و سیما	دانش‌آموز / معلم
تصمیم‌های بزرگ جوانی	محمدباقر پورامینی	کانون اندیشهٔ جوان	دانش‌آموز
این‌گونه باشیم	جواد محدثی	بوستان کتاب	دانش‌آموز
الفبای زندگی	جواد محدثی	بوستان کتاب	دانش‌آموز / معلم

درس دهم

اعتماد بر او

اَلَیسَ اللّٰهُ بِکافٍ عَبدَه

آیا خدا برای بنده‌اش کافی نیست؟![1]

اکنون که با آیندهٔ انسان در جهان آخرت آشنا شدیم و دانستیم که سرنوشت ابدی انسان‌ها براساس رفتار آنان در دنیا تعیین می‌شود، لازم است باردیگر با خدای خود «تجدید عهد» کنیم و عزم نماییم تا راه زندگی را محکم‌تر و مطمئن‌تر از گذشته، همان‌گونه که خدا از ما خواسته است، بپیماییم. در این درس، با یکی از عواملی که سبب تقویت اراده و عزم می‌شود آشنا می‌شویم.

۱ــ سورهٔ زمر، آیهٔ ۳۶

حقیقت توکل بر خدا

توکل بر خدا به معنای اعتماد به خداوند است؛ یعنی انجام وظیفهٔ خود در هر کار و سپردن نتیجه و محصول آن به خداوند. انسان متوکل خداوند را تکیه‌گاه مطمئن خود می‌یابد و در عین عمل به وظایف، امورش را به او واگذار می‌کند و خود را تحت حمایت خداوند قرار می‌دهد.

وَ مَن یَتَوَکَّل عَلَی اللّٰهِ	و آن کس که در راه حق به خدا توکل کند،
فَهُوَ حَسبُهُ	خداوند او را بس است،
اِنَّ اللّٰهَ بالِغُ اَمرِهِ	خداوند امر خویش را به سرانجام می‌رساند.[1]

انسان متوکل می‌داند که در صورت انجام وظیفه، هر نتیجه‌ای که به دست آید، به مصلحت اوست، گرچه خود به آن مصلحت آگاه نباشد؛ زیرا خداوند آینده‌ای را می‌بیند که ما نمی‌بینیم و به مصلحت‌هایی توجه دارد که ما درک نمی‌کنیم. گاهی چیزهایی را به نفع خود می‌پنداریم درحالی که به ضرر ماست یا اموری را به ضرر خود می‌دانیم درحالی که به نفع ماست.

وَ عَسیٰ اَن تَکرَهوا شَیئًا وَ هُوَ خَیرٌ لَکُم
وَ عَسیٰ اَن تُحِبّوا شَیئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَکُم[2]

در این مواقع است که خدایی که از هر کس به بندگانش مهربان‌تر است، آن چیزی را برای انسان متوکل رقم می‌زند که خیر و صلاح او در آن باشد.

امام علی علیه‌السلام در یکی از دعاهای خویش می‌گوید :

«خداوندا تو با آنان که به تو بیشتر عشق می‌ورزند، بیش از دیگران انس می‌گیری و برای اصلاح کار آنان که بر تو توکل می‌کنند از خودشان آماده‌تری، اسرار ایشان را می‌دانی و بر اندیشه‌هایشان آگاهی».

ایشان در ادامه می‌فرماید :

«اگر تنهایی، آنان را به وحشت اندازد، یاد تو آنان را آرام سازد و اگر مصیبت‌ها بر آنان فرو بارد، به تو پناه آورند و روی به درگاه تو دارند، چون می‌دانند سررشتهٔ کارها به دست توست».[3]

۱ــ سورهٔ طلاق، آیهٔ ۳
۲ــ سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۱۶
۳ــ نهج‌البلاغه، خطبه ۲۱۸

با توجه به آیه زیر بگویید چرا بر غیر خدا نمی‌توان توکل کرد؟

قُل اَفَـرَاَیتُم ما تَـدعونَ مِن دونِ اللّهِ اِن اَرادَنِیَ اللّهُ بِضُرٍّ هَل هُنَّ کاشِفاتُ ضُرِّهِ اَو اَرادَنی بِرَحمَةٍ هَل هُنَّ مُـمسِکاتُ رَحمَتِهِ قُل حَسبِیَ اللّهُ عَلَیـهِ یَـتَـوَکَّلُ المُتَوَکِّلونَ

«بگو چه می‌پندارید درباره آنچه جز خدا می‌خوانید؟ اگر خدا خواهد که به من زیانی رسد، آیا آنان دورکنندهٔ گزند او هستند؟ یا اگر رحمتی برای من خواهد، آیا آنان بازدارندهٔ رحمت او هستند؟ بگو خدا برای من کافی است و توکل کنندگان بر او توکل می‌کنند».[1]

.....

.....

شرایط توکل حقیقی

۱ــ توکل کردن فقط به معنای گفتن جملهٔ «خدایا، بر تو توکل می‌کنم» نیست. بلکه انسان باید در قلب خود بر خدا توکل کند و واقعاً او را تکیه‌گاه خود ببیند. اگر این‌گونه باشیم، خداوند کارهای ما را به بهترین وجه چاره خواهد کرد و آن چیزی را که حقیقتاً به نفع ما است پیش خواهد آورد.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: خداوند به داود علیه‌السلام وحی کرد هر بنده‌ای از بندگانم به جای پناه بردن به دیگری با نیت خالص به من پناه آورد، از کارش چاره‌جویی می‌کنم، گرچه همهٔ آسمان‌ها و زمین و هرچه در آنها است، علیه او برخیزند.[2]

۱ــ سورهٔ زمر، آیهٔ ۳۸

۲ــ مشکاة الانوار، علی‌بن حسن طبرسی، ج۱، ص۱۹

۲ــ توکل در جایی درست است که انسان مسئولیت و وظیفهٔ خود را به خوبی انجام دهد، یعنی فکر و اندیشهٔ خود را به کار گیرد، با دیگران مشورت کند، بهترین راه ممکن را انتخاب نماید و با عزم و ارادهٔ محکم برای رسیدن به مقصود تلاش کند. در این صورت است که می‌توان بر خدا توکل کرد. زیرا توکل، جانشین تنبلی و ندانم‌کاری افراد نیست بلکه کمک‌کننده و امیددهنده به کسی است که اهل همت، تعقل و پشتکار است.

روزی، پیامبر اکرم ﷺ به مردمی برخورد که اهل کار و فعالیت نبودند. به آنان فرمود :

شما چگونه مردمی هستید؟

گفتند : ما توکل‌کنندگان بر خدا هستیم.

ایشان فرمود : نه، بلکه شما سربار دیگران هستید.[۱]

گر توکل می‌کنی در کار کن　　کشت کن پس تکیه بر جبار کن[۲]

توکل‌کننده‌ای که اهل معرفت باشد، می‌داند که انسان باید در راستای راهیابی به نیازها و خواسته‌هایش، از ابزار و اسباب بهره جوید؛ زیرا این ابزار و اسباب، بنابر حکمت الهی قرار داده شده و بی‌توجهی به آنها، بی‌توجهی به حکمت و علم الهی است.

فعالیت کلاسی

شخصی دلیل بیمه نکردن ماشین خود را این گونه بیان می کند که من به خدا توکل دارم و خداوند خودش مال مرا حفظ خواهد کرد. شما عمل او را تأیید می کنید یا خیر؟ چرا؟

تصمیم و توکّل

نوجوانی و جوانی، دوران تصمیم‌های بزرگ و سرنوشت‌ساز است. هرچه عمر می‌گذرد و قوای انسان به سستی می‌گراید، توان انسان برای تصمیم‌های بزرگ نیز کاهش می‌یابد. جوان و نوجوان معمولاً شجاعت روحی بالایی دارد و دست و پای وجودش چندان به رشته‌های دنیایی بسته نشده است؛ مانند برخی بزرگسالان نیست که به ثروت یا مقام دل بسته باشد یا در حسادت نسبت به دیگری بسوزد یا در فکر تجملات زندگی باشد. او می‌تواند آرمان‌های بزرگ داشته باشد، آرمان‌هایی که از نوع پروازند، از نوع رفتن و صعود کردن، نه از نوع ماندن و در باتلاق زندگی دنیایی فرو رفتن.

از این‌رو، در این دوره نیاز شدیدتری به توکل و اعتماد بر خداوند حس می‌شود.

۱ــ مستدرک الوسائل، شیخ حرّعاملی، ج۱۱، ص۲۱۷

۲ــ مثنوی مولوی

فعالیت کلاسی

برخی می‌گویند دورهٔ نوجوانی و جوانی دورهٔ خطر (ریسک) کردن است. چه تفاوتی میان «خطر کردن» و «توکل بر خدا» وجود دارد؟

اندیشه و تحقیق

۱ــ با توجه به آیات، روایات و توضیحات درس، آثار و فواید توکل را ذکر کنید.
۲ــ آیا توکل، سبب تنبلی می‌شود یا تحرک؟ چرا؟
۳ــ شرایط توکل حقیقی کدام‌اند؟

پیشنهاد

۱ــ مولوی در دفتر اول مثنوی در «قصهٔ نخجیران و بیان توکل و ترک جهد» رابطهٔ توکل و تلاش را به خوبی به تصویر می‌کشد و در ضمن آن می‌گوید :

گفت پیغمبر به آواز بلند　　با توکل زانوی اشتر ببند

این داستان را مطالعه کنید و آن را برای دوستان در کلاس بیان کنید.
۲ــ آیا می‌دانید شیطان بر چه کسانی مسلط نمی‌شود؟ آیهٔ ۹۹ سورهٔ نحل را مطالعه کنید و جواب را بنویسید.

معرفی کتاب

نام کتاب	نویسنده	انتشارات	مخاطب
توکل	حسین روحانی‌نژاد	کانون اندیشهٔ جوان	دانش‌آموز

درس یازدهم

دوستی با خدا

«بارالها! خوب می‌دانم هر کس لذت دوستی‌ات را چشیده باشد، غیر تو را اختیار نکند و آن کس‌که با تو انس گیرد، لحظه‌ای از تو روی‌گردان نشود،

بارالها! ای آرمان دل مشتاقان و ای نهایت آرزوی عاشقان!

دوست داشتنت را از خودت خواهانم».[1]

***

به‌راستی دوستی با خدا چه آثاری دارد که پیشوایان دین و پیروان ایشان مشتاق آن بوده‌اند؟ چگونه می‌توان دل را به این آذین آراست؟

۱ــ برگرفته از دعای مناجات المحبین امام سجاد علیه‌السلام

نقش محبت

محبت و دوستی سرچشمه بسیاری از تصمیم‌ها و کارهای انسان است. فعالیت‌هایی که آدمی در طول زندگی انجام می‌دهد ریشه در دلبستگی‌ها و محبت‌های او دارد و همین محبت‌هاست که به زندگی آدمی جهت می‌دهد. به هر میزان که محبت شدیدتر باشد، تأثیر آن نیز در زندگی عمیق‌تر و گسترده‌تر است؛ مثلاً کسی که دوستدار ثروت است، سمت و سوی همه کارهای خود را رسیدن به ثروت قرار می‌دهد. کسی که شیفتهٔ مد است، دل‌مشغولی شب و روز او دست یافتن به آخرین مدهاست و کسی که محبوب و معشوق خود را دانشمند یا هنرمندی قرار می‌دهد، ظاهر و حتی سبک زندگی خود را شبیه وی می‌سازد.

چقدر می‌ارزیم؟!

عده‌ای از اندیشمندان صاحب نام در علوم انسانی در یکی از کشورهای اروپایی جمع شده بودند تا دربارهٔ موضوع «معیار ارزش واقعی انسان» بحث و تبادل نظر کنند.

دلیل انتخاب این بحث این بود که ما برای سنجش ارزش بسیاری از موجودات، معیار خاصی داریم؛ مثلاً معیار ارزش طلا به عیار آن، معیار ارزش درخت میوه به کیفیت محصول آن و معیار ارزش مزرعه، میزان حاصلخیزی آن است؛ در این میان، ارزش انسان را با چه معیاری باید سنجید؟!

هر کدام از جامعه‌شناسان در این باره حرف‌هایی زدند و معیارهای خاصی ارائه دادند. وقتی نوبت به من رسید، به جایگاه رفتم و گفتم: اگر می‌خواهید بدانید یک انسان چقدر ارزش دارد، ببینید به چه چیزی علاقه دارد و به چه چیزی عشق می‌ورزد. کسی که عشقش یک آپارتمان است، در واقع ارزشش به مقدار همان آپارتمان است. کسی که عشقش ماشین است، ارزشش به همان میزان است، اما کسی که عشقش خداوند متعال است، ارزشش به‌اندازهٔ خداست. با تمام شدن حرفم تمامی جامعه‌شناسان حاضر در جلسه برای چند دقیقه بلند شدند و برایم دست زدند. وقتی تشویق آنها تمام شد، گفتم: عزیزان! این کلام من نبود. بلکه از شخصی به نام علی علیه‌السلام است. ایشان می‌فرماید:

ارزش هر انسانی به‌اندازهٔ چیزی است که دوست می‌دارد.[1]

وقتی این کلام را گفتم دوباره به نشانهٔ احترام به شخصیت حضرت علی علیه‌السلام از جا بلند شدند و با تعجب نام ایشان را بر زبان جاری می‌کردند.[2]

تا در طلب گوهر کانی، کانی — تا در هوس لقمهٔ نانی، نانی
این نکتهٔ رمز اگر بدانی، دانی — هر چیز که در جستن آنی، آنی[3]

۱ــ نهج‌البلاغه، حکمت ۸۱
۲ــ خاطره‌ای از علامه محمدتقی جعفری
۳ــ مولوی، دیوان شمس، رباعیات

فعالیت کلاسی

پیامبر اکرم ﷺ : هر کس در روز قیامت با محبوب خود محشور می‌شود.[1]

با توجه به حدیث بالا بگویید چرا در روز قیامت انسان با همان‌هایی که در دنیا آنها را محبوب خود قرار داده است، همراه و هم‌نشین می‌شود و به سرانجام همان‌ها دچار خواهد شد؟

محبت به خدا

اگر انسان دل به سرچشمهٔ کمالات و زیبایی‌ها سپارد، و قلب خود را جایگاه او کند، زندگی‌اش رنگ و بوی دیگری می‌یابد و هر میزان که ایمان انسان به خدا بیشتر شود، محبت وی نیز به خدا بیشتر می‌شود. عشق و محبت الهی افسردگی، ترس و یأس را از بین می‌برد و به انسان نشاط، شجاعت و قدرت می‌بخشد. محبت الهی، تنبل را چالاک و زرنگ، بخیل را بخشنده، کم‌طاقت را صبور می‌کند و سرانجام آدمی‌را از خودخواهی به ایثار و از خودگذشتگی می‌رساند. عشق به خدا چون اکسیری است که مرده را حیات می‌بخشد و زندگی حقیقی به وی عطا می‌کند. این همه تحول به این دلیل است که قلب انسان جایگاه خداست و جز با خدا آرام و قرار نمی‌یابد.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید : قلب انسان حرم خداست؛ در حرم خدا غیر خدا را جا ندهید.[2]

از همین‌رو، قرآن کریم یکی از ویژگی‌های مؤمنان را، دوستی و محبت شدید آنان نسبت به خدا می‌داند :

وَ مِنَ النّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دونِ اللّهِ اَندادًا و بعضی از مردم همتایانی را به‌جای خدا می‌گیرند

يُحِبّونَهُم كَحُبِّ اللّهِ آنان را دوست می‌دارند مانند دوستی خدا

وَ الَّذينَ آمَنوا اَشَدُّ حُبًّا لِلّهِ اما کسانی که ایمان آورده‌اند به خدا محبت بیشتری دارند.[3]

۱ــ اصول کافی، کلینی، ج۲، ص ۱۲۶

۲ــ بحارالأنوار، مجلسی، ج۶۷، ص۲۵

۳ــ سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۶۵

عاشقانه‌ای با خدا

من عشق را آموخته بودم؛ اما به چه چیز عشق ورزیدن را نه؛ به دنیا عشق ورزیدم، به مال و منال عشق ورزیدم، به مدرسه عشق ورزیدم، به دانشگاه عشق ورزیدم. اما همه اینها بعد از مدت کمی جای خود را به عشق حقیقی و اصیل داد؛ یعنی عشق به تو. فهمیدم عشق به تو پایدار است و دیگر عشق‌ها، عشق‌های دروغین است... پس به عشق تو دل بستم.

بعد از چندی که به تو عشق ورزیدم به یکباره به خود آمدم. دیدم که من کوچک‌تر از آنم که عاشق تو شوم و تو بزرگ‌تر از آنی که معشوق من قرار بگیری. فهمیدم در این مدت که فکر می‌کردم عاشق تو هستم اشتباه می‌کردم. این تو بودی که عاشق من بودی و مرا [به سوی خود] می‌کشاندی.

اگر من عاشق تو بودم، باید یکسره به دنبال تو می‌آمدم. ولیکن وقتی توجه می‌کنم می‌بینم گاهی اوقات در دام شیطان افتاده‌ام؛ ولی باز به راه مستقیم آمده‌ام. حال می‌فهمم این تو بودی که عاشق بنده‌ات بودی و هر گاه او صید شیطان می‌شد، تو دام شیطان را پاره کردی. هر شب به انتظار او [بنده‌ات] می‌نشستی تا بلکه یک شب او را ببینی. حالا می‌فهمم که تو عاشق صادق بنده‌ات هستی.

بخش‌هایی از دست نوشته‌های شهید ناصرالدین باغانی که در ۱۹ سالگی در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید.

آثار محبت به خدا و راه‌های افزایش آن

پیروی از دستورات خداوند، دوستی با دوستان او و بیزاری از دشمنانش بخشی از آثار محبت به خداست. البته بین محبت به خدا و این آثار رابطه‌ای دوسویه است؛ یعنی همان‌طور که محبت خدا موجب بروز این آثار می‌شود، تداوم و استمرار در پیروی از دستورات خداوند و عشق ورزیدن به دوستان و برائت از دشمنانش، موجب تقویت محبت انسان به خدا نیز می‌شود.

۱ــ پیروی از خداوند : نمی‌شود انسان از صمیم دل کسی را دوست داشته باشد اما از فرمانش سرپیچی کند. این سرپیچی نشانهٔ عدم صداقت در دوستی است.

برخی می‌گویند : اگر قلب انسان با خدا باشد، کافی است و عمل به دستورات او ضرورتی ندارد، آنچه اهمیت دارد، درون و باطن انسان است، نه ظاهر او. اما این توجیه، با کلام خداوند سازگار نیست. خداوند، عمل به دستوراتش را که توسط پیامبر ارسال شده است، شرط اصلی دوستی با خود اعلام می‌کند :

قُل اِن کُنتُم تُحِبّونَ اللّٰهَ	بگو اگر خدا را دوست دارید
فَاتَّبِعونی یُحبِبکُمُ اللّٰهُ	از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد
وَ یَغفِر لَکُم ذُنوبَکُم	و گناهانتان را ببخشد
وَ اللّٰهُ غَفورٌ رَحیمٌ	و خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.[1]

امام صادق علیه‌السلام فرمودند :

ما اَحَبَّ اللّٰهَ مَن عَصاه؛ کسی که از فرمان خدا سرپیچی می‌کند، او را دوست ندارد.[2]

خداوند در خواسته‌هایش فقط و فقط به مصلحت ما نظر دارد. او خیرخواهانه به ما هشدار می‌دهد و ما را به کارهایی که به نفع ماست، راهنمایی می‌کند. حتی اگر احساس کنیم انجام برخی دستورات خداوند برای ما دشوار است، باید مطمئن باشیم که این دستور برای رستگاری ما ضروری است.

تفکر در احادیث

اگر ما کسی را دوست داشته باشیم، تلاش می‌کنیم هر آنچه را او دوست دارد انجام دهیم تا علاقهٔ خود را به او نشان دهیم و خود را بیشتر به او نزدیک کنیم. با توجه به احادیث زیر بگویید برای اینکه رابطهٔ دوستی خود را با خدا بیشتر کنیم، چه کارهایی را باید انجام دهیم.

خداوند، بندهٔ گناهکار توبه‌کننده را دوست دارد.[3]

خداوند، انسان با حیایِ بردبارِ با عفّتی را که پاکدامنی می‌ورزد، دوست دارد.[4]

خداوند، رسیدگی به دل‌سوختگان و درماندگان را دوست دارد.[5]

خداوند، کسی که جوانی‌اش را در اطاعت او بگذراند، دوست دارد.[6]

خداوند، زیبایی و آراستگی را دوست دارد.[7]

۱ــ سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۳۱

۲ــ امالی، شیخ صدوق، ص ۳۶۹

۳ــ اصول کافی،کلینی، ج ۲، ص ۴۳۵

۴ــ اصول کافی، کلینی، ج ۲، ص ۱۱۲

۵ــ من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۵۵

۶ــ نهج‌الفصاحة، حدیث ۸۰۰

۷ــ اصول کافی، کلینی، ج ۶، ص ۴۴۰

۲ــ دوستی با دوستان خدا : اگر می‌خواهیم محبت خداوند در دلمان خانه کند، باید محبت کسانی را که رنگ و نشانی از او دارند و خداوند محبت و دوستی آنان را به ما توصیه کرده، در دل جای دهیم و هر میزان که این علاقه بیشتر و قوی‌تر باشد، محبت ما نیز به خدا فزون‌تر می‌شود. انبیا و اولیای الهی و مجاهدان راه حق و آنان که در مسیر بندگی خدا حرکت کردند، دوستان خداوند هستند و برترین این دوستان، رسول خدا ﷺ و اهل بیت ایشان علیهم‌السلام می‌باشند که با تمام وجود به خدا عشق ورزیدند و زندگی خود را در اطاعت کامل خداوند سپری کردند. دوستی با آنان، همان دوستی با خداوند و محبت به آنان در مسیر محبت به خداوند است. البته این دوستی و محبت نیز بایستی همچون محبت به خدا، همراه با عمل و پیروی از آنان باشد.

۳ــ بیزاری از دشمنان خدا و مبارزه با آنان : عاشق روشنایی، از تاریکی می‌گریزد و آن‌کس که به دوستی با خدا افتخار می‌کند، با هرچه ضد خداست، مقابله می‌نماید. او دوستدار حق و دشمن باطل است.

عاشقان خدا پرچمدار مبارزه با ستم و ستمگران بوده‌اند. همهٔ پیامبران، از حضرت نوح علیه‌السلام و حضرت ابراهیم علیه‌السلام تا پیامبر اسلام ﷺ زندگی خود را در مبارزه با ستم و پلیدی گذراندند و پرچم مبارزه را از نسلی به نسل بعد منتقل کردند. نمی‌شود کسی دوستدار خداوند باشد؛ امّا زشتی و ستم را در جامعه ببیند و سکوت اختیار کند.

از این‌رو، «جهاد در راه خدا» در برنامهٔ تمام پیامبران الهی بوده و بیشتر آنان در حال مبارزه با ستمگران به شهادت رسیده‌اند. امروزه نیز مشاهده می‌کنیم که مستکبران و ستمگران برای رسیدن به منافع دنیایی خود، حقوق ملت‌ها را زیر پا می‌گذارند و آنان را از حقوقشان محروم می‌کنند. رنج و محرومیت مردم فلسطین، یمن، سوریه، عراق، بحرین و... نمونهٔ آشکاری از رفتار مستکبران است که جز با مبارزه، برطرف نخواهد شد.

در نتیجه، دینداری، با دوستی خدا آغاز می‌شود و برائت و بیزاری از دشمنان خدا را به دنبال می‌آورد. اگر کسی بخواهد قلبش را خانهٔ خدا کند، باید شیطان و امور شیطانی را از آن بیرون کند. جملهٔ «لا اله الا اللّٰه» که پایه و اساس بنای اسلام است، مرکب از یک «نه» و یک «آری» است : «نه» به هر چه غیرخدایی است و «آری» به خدای یگانه.[۱]

پس دینداری بر دو پایه استوار است : تولّی (دوستی با خدا و دوستان او) و تبرّی (بیزاری از باطل و پیروان او). هرچه دوستی با خدا عمیق‌تر باشد، نفرت از باطل هم عمیق‌تر است.

امام خمینی قدس‌سره برمبنای همین تحلیل، به مسلمانان جهان این‌گونه سفارش می‌کنند :

«باید مسلمانان، فضای سراسر عالم را از محبت و عشق نسبت به ذات حق و نفرت و بغض عملی نسبت به دشمنان خدا لبریز کنند».[۲]

۱ــ سیری در نهج‌البلاغه، شهید مطهری، ص ۲۸۵

۲ــ پیام امام‌خمینی قدس‌سره به مناسبت حج ۱۴۰۷ هـ.ق (۱۳۶۶ ش)

❊ بررسی

با بررسی دنیای امروز، بزرگ‌ترین دشمنان خدا و متجاوزان به حقوق انسان‌ها را معرفی کنید و سپس راه‌های مؤثر برای مقابله با آنان را که همهٔ ستمدیدگان جهان بتوانند انجام دهند، پیشنهاد دهید.

پاسخ سؤالات شما

ورود بیگانگان ممنوع!

برخی وقتی به زیبایی دوستی با خدا پی‌می‌برند، آرزوی راه یافتن محبت او به قلب خود را دارند؛ اما در رسیدن به این خواسته با یک مشکل مواجه می‌شوند و آن اینکه محبت کسانی را به دل راه داده‌اند که خدای مهربان از آن راضی نیست و آن را به صلاح انسان نمی‌داند؛ حال می‌پرسند چگونه می‌توانیم محبت آنها را از دل خارج کنیم؟

برای بیرون‌راندن این محبت‌ها از دل، توجه به منشأ شکل‌گیری آنها ضروری است. با توجه به روایات، منشأ اصلی گرفتار شدن به این‌گونه محبت‌ها، غفلت از خدا و یاد اوست. یکی از یاران امام صادق علیه‌السلام از آن حضرت دربارهٔ عشق‌های باطل پرسید. ایشان فرمود: دل‌هایی که از یاد خدا خالی شده باشد، خداوند محبت غیر خودش را به این دل‌ها می‌چشاند.[1]

بنابراین، **گام اول** برای بیرون کردن محبت غیرخدا، رو آوردن به یاد و ذکر خداست. انجام واجباتی مانند نماز و روزه، حضور در مکان‌های مقدسی همچون مسجد و زیارتگاه‌ها، توجه به خواندن قرآن و نیز دعاهایی همچون دعای کمیل، دعای ابوحمزهٔ ثمالی، دعاهای صحیفه سجادیه، حضور در مجالس و مراسم دینی مانند اعتکاف، مجالس توسل به اهل بیت و مطالعهٔ زندگانی انسان‌هایی که عشق به خدا را در دل پرورانده‌اند (همچون کتاب‌های زندگی شهدا) به تقویت یاد خدا کمک فراوانی می‌کند.

۱ــ علل الشرایع، شیخ صدوق، ص ۱۴۰

دومین گام، مبارزه با تخیلات باطل است؛ چرا که یکی از اصلی‌ترین راه‌های زیاد شدن عشق‌های باطل، غرق شدن در تخیلات است. پس هر چیزی که یادآور خاطرات این عشق است، باید از خود دور کرد. هدیه، نامه، پیامک، ایمیل، عکس و... نمونه‌هایی از این دسته‌اند که باید آنها را از بین برد.

سومین گام، افزایش روابط محبت‌آمیز با خانواده است. بسیاری از افرادی که گرفتار عشق‌های کاذب می‌شوند، با اعضای خانوادهٔ خود چنین ارتباط محبت‌آمیزی ندارند. در دین اسلام توصیه زیادی به محبت کردن به اعضای خانواده شده است. هر چه ارتباط و محبت ما نسبت به پدر و مادر و یا خواهر و برادر زیاد شود، انسان احساس نیاز کمتری به محبت‌های نامشروع پیدا می‌کند.

چهارمین گام، قطع ارتباط با طرف مقابل است. البته این قطع ارتباط اگر همراه با توجه به سه گام قبلی نباشد، تأثیری نخواهد داشت.

پس از انجام این مراحل، انسان احساس می‌کند قلبش بیش از گذشته از عشق به خدا لبریز شده و آرامشی الهی سراسر زندگی او را در بر گرفته است.

ره از اغیار خالی کن چو عزم کوی ما داری — نظر بر غیر ما مفکن چو قصد روی ما داری
من آن شمعم که در مجلس مرا پروانه بسیارند — بسوزان خویش را چون او اگر خود بوی ما داری
ز معشوقان هر جایی تو را چون کار بگشاید — حرامت باد اگر رغبت به غیر سوی ما داری
مسلم آن زمان باشد تو را لاف سرافرازی — که در میدان جانبازان سرت را گوی ما داری
درون باطن خود را به نور ما منور کن — اگرچه ظاهر خود را به جست‌وجوی ما داری

***

اندیشه و تحقیق

۱ــ برخی افراد، مخالف دستورات خداوند مانند نماز نیستند اما با بهانه‌های مختلف، از انجام آن شانه خالی می‌کنند، آیا این افراد می‌توانند ادعا کنند که ما خدا را دوست داریم؟

۲ــ برای تقویت بیزاری از باطل و بی‌تفاوت نبودن در مقابل باطل صفتان چه می‌توان کرد؟

۳ــ چگونه می‌توان دریافت که در دوستی با خدا و دشمنی با بدی‌ها صادق هستیم؟

۴ــ فردی می‌گوید : «اساس دین بر محبت است؛ بنابراین دل مسلمانان نباید جایگاه کینه و نفرت از کسی باشد»؛ شما با او موافقید یا خیر؟ چرا؟

پیشنهاد

۱ــ در زندگی پیامبران و امامان علیهم‌السلام و مجاهدان راه خدا تحقیق کنید و نمونه‌هایی از اشتیاق آنها به حق و مبارزه‌شان با زشتی و باطل را نشان دهید.

۲ــ امام خمینی قدس‌سره که از پیروان راستین پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بود، زندگی خود را در مبارزه با ستم و باطل گذراند. آیا می‌توانید نمونه‌هایی از این مبارزه‌ها را بیان کنید؟

درس دوازدهم

یاری از نماز و روزه

خدای مهربان برای زندگی ما انسان‌ها برنامه‌ای تنظیم کرده که دربردارندهٔ احکام و وظایف گوناگونی در ارتباط با خدا، خود، خانواده، جامعه و خلقت است. با عمل به این برنامه و احکام و دستورات آن، انسان می‌تواند در مسیر نزدیک شدن به خدا گام بردارد و به رستگاری در دنیا و آخرت برسد. اگرچه تمامی این احکام و دستورات در جهت مصلحت ما است؛ اما انسان دوست دارد حکمت و علت احکام الهی را بداند و با معرفت بیشتر دستورات الهی را انجام دهد. از این‌رو، خدای متعال برخی از فایده‌های مهم‌ترین احکام خود را از طریق آیات قرآن کریم و سخنان معصومان به اطلاع ما رسانده است. در این درس با فایدهٔ دو عمل مهم در زندگی هر فرد مسلمان، یعنی نماز و روزه آشنا می‌شویم و پاسخ سؤالات زیر را می‌یابیم :

۱ــ چرا در هر روز، پنج بار به نماز می‌ایستیم؟
۲ــ حکمت روزه چیست؟ چرا یک فرد مسلمان باید روزه بگیرد؟
۳ــ احکام دیگر روزه کدام‌اند؟

خداوند در آیات مختلفی، فایده‌های نماز و روزه را بیان فرموده است. دو فایدهٔ نماز عبارت‌اند از : **۱ــ یاد خدا، ۲ــ دوری از گناه.**

مهم‌ترین فایدهٔ روزه نیز عبارت است از : **تقوا**.

در این درس به فایدهٔ دوم نماز که با فایدهٔ روزه؛ یعنی تقوا ارتباط دارد، می‌پردازیم و این دو را با هم بررسی می‌کنیم.

راستی، تقوا چیست؟ چرا قرآن کریم همواره مردم را دعوت به تقوا می‌کند؟

تقوا

برای اینکه حقیقت تقوا را دریابیم، ابتدا مثالی را که امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بیان فرموده است، ذکر می‌کنیم. ایشان می‌فرماید :

«مَثَل انسان‌های بی‌تقوا مَثَل سوارکارانی است که سوار بر اسب‌های چموش و سرکشی شده‌اند که لجام[۱] را پاره کرده و اختیار را از دست سوارکار گرفته‌اند؛ به بالا و پایین می‌پرند و عاقبت، سوارکار را در آتش می‌افکنند. اما مَثَل آدم‌های باتقوا، مَثَل سوارکارانی است که بر اسب‌های رام سوار شده‌اند و لجام اسب را در اختیار دارند و راه می‌پیمایند تا اینکه وارد بهشت شوند».[۲]

تفاوت اصلی میان این دو سوارکار که یکی به‌هلاکت می‌رسد و دیگری به رستگاری، در سرکشی و لجام‌گسیختگی اسب یکی از آنها، و رهوار و مطیع بودن اسب دیگری است.

این لجام‌گسیختگی و سرکشی در انسان بی‌تقوا و رهواری و مطیع بودن در انسان باتقوا به چه معناست؟

«تقوا» به معنای «حفاظت» و «نگهداری» است. انسان با تقوا خودنگهدار است و خود را از گناه حفاظت می‌کند؛ یعنی بر خودش مسلط است و زمام و لجام نفس خود را در اختیار دارد و نمی‌گذارد نفس با سرکشی او را در دره‌های هولناک گناه بیندازد. انسان باتقوا، می‌کوشد روزبه‌روز بر توانمندی خود بیفزاید تا اگر در شرایط گناه و معصیت قرار گرفت، آن قوت و نیرو او را حفظ کند و از آلودگی نگه دارد.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که چگونه تقوا را در خود به‌وجود آوریم که بتوانیم در مواقع خطر بر خود مسلط باشیم و از گناه دوری کنیم؟

قرآن کریم راه‌های متعددی برای کسب تقوا به ما نشان داده که در این درس به دو مورد مهم از آنها، یعنی «نماز» و «روزه» اشاره می‌کنیم.

۱ــ لجام : افسار

۲ــ نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۱۶

نماز و بازدارندگی از گناه

انسانی که پنج بار در طول روز نماز به‌پا می دارد، یاد خدا را در دل خود زنده می کند و حضور او را در جای جای زندگی احساس می کند. توجه به حضور خدا در زندگی و نظارت او بر اعمال، موجب می‌شود تا انسان دست به هر کاری نزند و از گناهان دوری کند. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید :

... وَ اَقِـمِ الصَّـلاةَ	و نماز را برپا دار،
اِنَّ الصَّـلاةَ تَنـهیٰ عَـنِ الـفَحشاءِ وَ المُنکَـرِ	که نماز از کار زشت و ناپسند نهی می کند
وَ لَـذِکـرُ الـلّٰـهِ اَکـبَـرُ	و قطعاً یاد خدا بالاتر است،
وَ الـلّٰـهُ یَعـلَـمُ ما تَصـنَـعونَ	و خدا می‌داند چه می کنید.[1]

با این حال، برخی می گویند : «ما نماز می‌خوانیم اما تأثیر آن را کمتر در خود مشاهده می کنیم و معمولاً دست از رفتارهای قبلی برنمی‌داریم. پس چگونه نماز بازدارندهٔ انسان از زشتی‌ها و منکرات است؟»

شایسته است دقت کنیم که تأثیر نماز به تداوم و به میزان دقت و توجه ما بستگی دارد. چنان‌که اگر گفته شود هرکس درس بخواند، موفق می‌شود، طبیعتاً موفقیت همه یکسان نیست و به نحوه و کیفیت درس خواندن آنها بستگی دارد. بنابراین اگر نمازهای روزانهٔ خود را ترک نکنیم و دقت و توجه خود را در نماز افزایش دهیم، از آن تأثیر خواهیم پذیرفت. نمی‌توان انتظار داشت خواندن چند رکعت نماز شتاب‌زده و بدون رعایت آداب، تأثیر چندانی در ما داشته باشد. اگر تلاش کنیم روزبه‌روز نماز را با کیفیت بهتر و رعایت آداب آن انجام دهیم، به زودی تأثیر آن را خواهیم دید.

هر کدام از ما می‌توانیم این مورد را در میان اطرافیان و بستگان مشاهده کنیم و دریابیم افرادی که به نمازشان توجه بیشتری دارند، در مقایسه با کسانی که نماز نمی‌خوانند، یا نماز خود را شتاب‌زده و بدون رعایت آداب می‌خوانند، از منکرات بیشتری دوری می‌کنند.

اگر به زندانیان و خلاف‌کاران جامعه نگاه کنیم، می‌بینیم که چنین مجرمانی کمتر از میان افراد نمازخوان هستند. همین موضوع نشان می‌دهد که نماز تأثیر خود را گذاشته و هر قدر با توجه و دقت بیشتر انجام شود، تأثیر آن بیشتر هم خواهد شد.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید : «هرکس می‌خواهد بداند آیا نمازش پذیرفته شده یا نه، باید ببیند که نماز، او را از گناه و زشتی باز داشته است یا نه. به هر مقدار که نمازش سبب دوری او از گناه و منکر شود، این نماز قبول شده است».[2]

۱ــ سورهٔ عنکبوت، آیهٔ ۴۵

۲ــ بحارالأنوار، مجلسی، ج۸۲، ص۱۹۸

نتیجه اینکه : اگر نماز، ما را از گناه و زشتی باز ندارد، معلوم می‌شود که عیب و نقصی در نماز خواندن ما هست. باید جست‌وجو کنیم تا آن عیب را بیابیم و برطرف کنیم.

اگر نماز را کوچک نشماریم...

اگر نماز را کوچک نشماریم و نسبت به آنچه در نماز می‌گوییم و انجام می‌دهیم درک صحیح داشته باشیم، نه تنها از گناهان که حتی از برخی مکروهات هم به‌تدریج دور خواهیم شد. از این‌رو :

اگر در انجام به موقع نماز بکوشیم، بی نظمی را از زندگی خود دور خواهیم کرد.

اگر در پنج نوبت با لباس و بدن پاکیزه به نماز بایستیم، آلودگی‌های ظاهری ما کمتر خواهد شد.

اگر شرط غصبی نبودن لباس و مکان نمازگزار را رعایت کنیم، کمتر به کسب درآمد از راه حرام متمایل خواهیم شد.

اگر هنگام گفتن تکبیر به بزرگی خداوند بر همه‌چیز توجه داشته باشیم، قدرت‌های دیگر در نظرمان کوچک خواهند شد و به آنان توجه نخواهیم کرد.

اگر در رکوع و سجود، عظمت خدا را در نظر داشته باشیم، در مقابل مستکبران خضوع و خشوع نخواهیم کرد.

اگر عبارت «**اِهدِنَا الصِّراطَ المُستَقیمَ**» را صادقانه از خداوند بخواهیم، به راه‌های انحرافی دل نخواهیم بست.

اگر عبارت «**غَیرِ المَغضوبِ عَلَیهِم وَلَا الضّالّینَ**» را با توجه بگوییم، خود را در زمرهٔ کسانی که خدا بر آنها خشم گرفته یا راه را گم کرده‌اند، قرار نخواهیم داد.

بنابراین؛ با تکرار درست آنچه در نماز می‌گوییم و انجام می‌دهیم به‌تدریج چنان تسلطی بر خود می‌یابیم که می‌توانیم در برابر منکرات بایستیم و از انجامشان خودداری کنیم.

فهم و درک درست اعمال زیر، انسان را در برابر چه گناهانی حفظ خواهد کرد؟

عبارات و اعمال نماز	منکرات
۱ــ خواندن سورهٔ توحید	۱ــ .....
۲ــ درود بر پیامبر در تشهد	۲ــ .....
۳ــ دعای قنوت	۳ــ .....
۴ــ حضور در نماز جماعت	۴ــ .....
۵ــ گفتن عبارت «اِیّاکَ نَعبُدُ»	۵ــ .....
۶ــ گفتن عبارت «اِیّاکَ نَستَعین»	۶ــ .....

تکمیل احکام

در سال‌های قبل آموختیم که برای انجام نماز، لازم است بدن و لباس ما پاک باشد و در صورتی که به یکی از نجاسات آلوده باشد باید قبل از نماز پاک گردد.

بنابراین، لازم است هر مسلمانی نجاسات را بشناسد و راه پاک کردن اشیای نجس را بداند.

توجه : همه چیز پاک است، مگر ۱۱ چیز و آنچه در اثر برخورد با آنها نجس می‌شود.

برخی از نجاسات عبارت‌اند از :

۱ــ خون انسان و هر حیوانی که خون جهنده دارد.[۱]

۲ و ۳ــ ادرار و مدفوع انسان و حیوان‌های حرام‌گوشتی که خون جهنده دارند.

۴ــ مردار انسان و هر حیوانی که خون جهنده دارد.

۵ و ۶ــ سگ و خوک، زنده و مردهٔ آنها نجس است.

۷ــ کافر (یعنی کسی که به خدای یگانه اعتقاد ندارد).

۸ــ شراب و هر مایع مستی‌آور، نجس است.[۲]

۱ــ حیوانی که اگر رگ آن را ببرند، خون آن جستن کند، خون جهنده دارد.

۲ــ برای آشنایی با سایر نجاسات به رساله مرجع تقلید خود مراجعه کنید.

همچنین لازم است بدانیم : نوشیدن شراب، چه کم و چه زیاد حرام است و در زمرهٔ بزرگ‌ترین گناهان شمرده شده است. خداوند در قرآن دربارهٔ این عمل ناروا می‌فرماید :

ای مردمی که ایمان آورده‌اید؛ به‌راستی شراب و قمار و بت‌پرستی و تیرک‌های بخت‌آزمایی، پلید و از کارهای شیطانی است. پس از آنها دوری کنید تا رستگار شوید. شیطان می‌خواهد با شراب و قمار بین شما دشمنی و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا دور سازد و از نماز باز دارد.[1]

پاسخ سؤالات شما

مگر خدا به نماز ما نیاز دارد؟ پس برای چه باید نماز بخوانیم؟

اگر همهٔ مردم روبه خورشید خانه بسازند، چیزی به خورشید اضافه نمی‌شود و اگر همهٔ مردم پشت به خورشید خانه بسازند، چیزی از خورشید کم نمی‌شود. خورشید به مردم نیازی ندارد که رو به سوی او کنند. این انسان‌ها هستند که برای دریافت نور، سعی می‌کنند خانه‌های خود را روبه خورشید بسازند.

خدا هم به نماز ما هیچ نیازی ندارد؛ بلکه این ما هستیم که به نماز محتاجیم. در حقیقت دستور خدا برای برپاداشتن نماز تنها به نفع خود ماست و خداوند با امر به نماز خواندن خواهان رشد بندگان خود است. اما چرا ما به نماز محتاجیم؟

کمتر کسی است که در اثنای کار روزانه، لباسش، دست و صورتش، سر و پایش، و گاهی همهٔ پیکرش، کثیف نشود و به تنظیف روزانهٔ آنها نیازمند نگردد.

روح ما نیز در میدان زندگی روزانه به همین اندازه یا بیشتر در معرض آلودگی‌هاست؛ آلودگی به شهوت‌ها، هوس‌ها، خودخواهی‌ها و چشم و هم‌چشمی‌ها، حسد و کینه و انتقام و صدها آلودگی دیگر.

این آلودگی‌ها روح را تیره می‌کند و ما را از مسیر قرب الهی دور می‌سازد و به دام شیطان و وسوسه‌های شیطانی می‌افکند.

بنابراین، باید همان‌طور که لباس و تن خود را می‌شوییم و پاکیزه می‌کنیم، دل و جان خود را هم شست‌وشو دهیم و پاکیزه کنیم.

حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید : رسول خدا نماز را به چشمهٔ آبی تشبیه کرده است که در برابر خانهٔ کسی جریان داشته باشد و او هر شبانه روز، پنج مرتبه خود را در آن شست‌وشو دهد؛ پس هرگز آلودگی بر بدن او باقی نمی‌ماند.

نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۹

۱ــ سورهٔ مائده، آیات ۹۱ــ۹۰

اعمالی که تأثیر نماز را از بین می‌برند

توجه کنیم که برخی کارها اثر نماز را از بین می‌برند. باید بکوشیم آن کارها را از زندگی خود بیرون کنیم؛ مانند :

۱ــ ناراحت کردن پدر و مادر

امام صادق علیه‌السلام فرمود : «فرزندی که از روی خشم به پدر و مادر خود نگاه کند ــ هرچند والدین در حق او کوتاهی و ظلم کرده باشند ــ نمازش از سوی خدا پذیرفته نیست».[۱]

۲ــ غیبت کردن

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به ابوذر فرمود : «هرکس غیبت مسلمانی را کند، تا چهل روز نماز و روزه‌اش قبول نمی‌شود؛ مگر اینکه فرد غیبت‌شده، او را ببخشد».[۲و۳]

بیشتر بدانیم

دو رکعت عشق!

ایام عملیات قدس بود که در اورژانس، رزمنده‌ای را آوردند که هر دو دست او قطع شده بود. وقتی او را برای اتاق عمل آماده می‌کردند، ایشان را روی برانکارد گذاشتند تا به اتاق عمل ببرند. مسئول تعاون آمد تا از این رزمنده سؤالاتی بپرسد. ولی چشمانش را بسته بود و جواب نمی‌داد. همگی فکر کردیم شاید شهید شده باشد. به دنبال آن بودیم که مقدمات کار را جهت آزمایش ضربان قلب و احتمالاً انتقال وی به سردخانه آماده کنیم. ناگهان دیدیم که چشمانش را باز کرد و با متانت خاصی گفت : برادر! ببخشید که جواب شما را ندادم؛ چون فکر می‌کردم اگر به اتاق عمل بروم شاید وقت زیادی طول بکشد؛ نمازم قضا می‌شود. آن موقع که شما سؤال کردید مشغول خواندن نماز بودم.

۱ــ اصول کافی، کلینی، ج ۴، ص ۵۰

۲ــ جامع السعادات، ملا مهدی نراقی، ج۲، ص۲۳۴

۳ــ در انجام عباداتی مانند نماز، دو دسته شرط وجود دارد : یکی شرط صحت و دیگری شرط کمال؛ مثلاً اگر کسی واجبات نماز را درست انجام دهد، نمازش صحیح است؛ یعنی شرایط صحت را دارد و لازم نیست آن را دوباره بخواند. اما برای اینکه این نماز در او اثر داشته باشد و او را از گناهان باز دارد باید شرایط دیگری را هم رعایت کند که به آن شرط کمال می‌گویند، مثل اینکه با دقت و توجه نماز بخواند. مقصود از قبول شدن یا قبول نشدن در این احادیث، همان داشتن یا نداشتن شرط کمال است. بنابراین کسی نمی‌تواند به بهانهٔ اینکه غیبت کسی را کرده است، نمازش را تا مدتی نخواند.

روزه و تقویت تقوا

میزان موفقیت انسان در رسیدن به هدف‌های بزرگ، به میزان تسلط او بر خویش، خودنگهداری و «تقوا» بستگی دارد و هرقدر هدف بزرگ‌تر باشد، تقوای بیشتری می‌طلبد.

روان‌شناسان، کارهایی را برای تقویت اراده و تسلط بر خود پیشنهاد می‌کنند تا افراد بتوانند به موفقیت در برنامه‌هایی مانند درس، ورزش، کسب و کار و مانند آن برسند. خداوند، انسان را به عملی راهنمایی می‌کند که اگر آن را به‌درستی انجام دهد، چنان تسلطی بر خود پیدا می‌کند که می‌تواند موانع درونی را کنار بزند و گام‌های موفقیت به سوی برترین هدف‌های زندگی را به‌خوبی بردارد. این عمل، «روزه» است.

روزه، نمونهٔ کاملِ تمرین صبر و پایداری در برابر خواهش‌های دل است.

کسی که یک ماه گرسنگی روزانه را تحمل کند و در عین حال که میل به آب و غذا دارد، به‌سوی آن نرود؛ کسی که یک ماه چشم خود را از گناه حفظ کند؛ زبان خود را از دروغ و غیبت نگه دارد؛ گوش خود را از شنیدن بدی‌ها بازدارد؛ خوش‌رفتاری با مردم را تمرین کند؛ و از حجاب و پوشش خود به خوبی مراقبت کند؛ بکوشد به دیگران ستم نکند و مردم را از خود نرنجاند و مواظب باشد غذای سحری و افطاری او از درآمد پاک و حلال باشد، چنین کسی، پس از یک ماه، به تسلطی بر خود می‌رسد که قبل از ماه رمضان آن تسلط را نداشته است و اگر هر سال یک ماه این عمل را تکرار کند، سال به سال باتقواتر می‌شود. چنین فردی کم‌کم به جایی می‌رسد که احساس می‌کند که هر کاری را که خداوند دستور داده است، می‌تواند به آسانی انجام دهد و احساس سختی نمی‌کند.

یا اَیُّـهَاالَّذینَ آمَنوا	ای کسانی که ایمان آورده‌اید،
کُتِبَ عَلَیکُـمُ الصِّیامُ	روزه برشما مقرر شده است
کَما کُتِبَ عَلَی الَّذینَ مِن قَبلِکُم	همان‌گونه که بر کسانی که پیش از شما بودند، مقرر شده بود.
لَعَلَّکُم تَتَّـقونَ	باشد که تقوا پیشه کنید.[1]

۱ــ سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۸۳

بررسی

رسول خدا ﷺ می‌فرماید : «چه بسا روزه‌داری که جز گرسنگی و تشنگی چیزی نصیب او نمی‌شود».[1]

مقصود پیامبر گرامی از این سخن چیست؟

احکام روزه

۱ــ نُه چیز روزه را باطل می‌کند که برخی از آنها عبارت‌اند از : خوردن و آشامیدن، دروغ بستن بر خدا و پیامبر و جانشینان پیامبر علیهم‌السلام، رساندن غبار غلیظ به حلق، فرو بردن تمام سر در آب، استمناء، باقی ماندن بر جنابت تا اذان صبح[2] .

فعالیت کلاسی

تکمیل

با مراجعه به رسالهٔ توضیح‌المسائل، عبارت‌های زیر را تکمیل کنید.

۱	اگر روزه‌دار سهواً چیزی بخورد یا بیاشامد، روزه‌اش .....
۲	اگر روزه‌دار، چیزی را که لای دندانش مانده ..... روزه‌اش باطل می‌شود.
۳	روزه‌دار ..... غبار غلیظ و دود سیگار و تنباکو و مانند آنها را به حلقش برساند.
۴	استفراغ روزه را باطل نمی‌کند، مگر اینکه .....

۱ــ امالی، شیخ طوسی، ص ۶۶۱

۲ــ برای آشنایی با سایر مبطلات روزه، به رساله مرجع تقلید خود مراجعه کنید.

۲ــ کسی که غسل بر او واجب است، اگر عمداً تا اذان صبح غسل نکند یا اگر وظیفه‌اش تیمم است، عمداً تیمم نکند، نمی‌تواند روزه بگیرد. البته اگر سهل‌انگاری کند و غسل نکند تا وقت تنگ شود، می‌تواند با تیمم روزه بگیرد و روزه‌اش صحیح است؛ اما در مورد غسل نکردن، معصیت کرده است.

۳ــ اگر کسی به علت عذری مانند بیماری نتواند روزه بگیرد و بعد از ماه رمضان عذر او برطرف شود و تا رمضان آینده عمداً قضای روزه را نگیرد، باید هم روزه را قضا کند و هم برای هر روز یک مُدّ (تقریباً ۷۵۰ گرم) گندم و جو و مانند آنها به فقیر بدهد.

۴ــ اگر کسی روزهٔ ماه رمضان را عمداً نگیرد، باید هم قضای آن را به‌جا آورد و هم «کفاره» بدهد؛ یعنی برای هر روز، دو ماه روزه بگیرد (که یک ماه آن باید پشت سرهم باشد) یا به شصت فقیر طعام بدهد (به هر فقیر یک مُدّ).

۵ــ اگر کسی به چیز حرامی روزهٔ خود را باطل کند؛ مثلاً دروغی را به خدا نسبت دهد، کفارهٔ جمع بر او واجب می‌شود. یعنی باید هر دو کفارهٔ یاد شده را انجام بدهد. البته اگر هر دو برایش ممکن نباشد، می‌تواند هرکدام را که ممکن است، انجام دهد.

وظیفهٔ شخص مسافر : کسی که سفر می‌رود، اگر شرط‌های زیر را داشته باشد، باید نمازش را شکسته بخواند و نباید روزه بگیرد :

الف) رفتن او بیشتر از ۴ فرسخ شرعی (حدود ۲۲/۵ کیلومتر) و مجموعهٔ رفت و برگشت او بیشتر از ۸ فرسخ باشد.

ب) بخواهد کمتر از ده روز در جایی که سفر کرده، بماند. پس کسی که می‌خواهد ده روز و بیشتر در محلی که سفر کرده است، بماند، باید نمازش را کامل بخواند و روزه‌اش را هم بگیرد.

ج) برای انجام کار حرام سفر نکرده باشد؛ مثلاً اگر به قصد ستم به مظلوم یا همکاری با یک ظالم در ظلم او سفر کند، باید روزه‌اش را بگیرد. اگر فرزند با نهی پدر و مادر به سفری برود که آن سفر بر او واجب نبوده است، باید نماز را تمام بخواند و روزه‌اش را بگیرد.

اندیشه وتحقیق

دربارهٔ مسائل زیر به توضیح المسائل مرجع تقلید خود مراجعه کنید و پاسخ آن را به دست آورید.

۱	اگر مسافر پیش از ظهر به وطنش یا به جایی که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند، برسد، در چه صورتی باید روزه بگیرد و در چه صورتی نباید روزه بگیرد؟ .....
۲	اگر مسافری که صبح حرکت کرده است، بعدازظهر به وطن یا به‌جایی که می‌خواهد ده روز بماند برسد، وظیفه‌اش چیست؟ .....
۳	اگر کسی که روزه است، بعدازظهر مسافرت کند، وظیفه‌اش نسبت به روزهٔ آن روز چیست؟ .....
۴	اگر کسی که روزه گرفته، پیش از ظهر مسافرت کند و بخواهد به بیش از چهار فرسخ برود، وظیفه‌اش چیست؟ .....

پیشنهاد

دربارهٔ آثار و فواید بهداشتی روزه تحقیق کنید و نتیجهٔ آن را در کلاس گزارش نمایید.

برای این تحقیق می‌توانید به کتاب‌های زیر مراجعه کنید :

۱ــ اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، دکتر پاک‌نژاد

۲ــ اهمیت پزشکی روزه در سلامت انسان، حبیب‌اللّٰه جعفری

۳ــ اهمیت روزه از نظر علم روز، احمد صبور اردوبادی

معرفی کتاب

نام کتاب	نویسنده	انتشارات	مخاطب
آداب الصلوة	امام خمینی قدس‌سره	مؤسسه نشر آثار امام خمینی قدس‌سره	معلم
راز نماز	محسن قرائتی	مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن	دانش‌آموز
فلسفهٔ روزه برای جوانان	اسداللّٰه محمدی نیا	سبط اکبر	دانش‌آموز

درس سیزدهم

فضیلت آراستگی

هرگاه دنبال آرامشی فراگیرم، در طبیعت خداوند گام می‌گذارم و دل به نغمه‌های خوش‌آهنگ آن می‌سپارم تا پایانی باشد بر ناخوشایندی و خستگی‌های زندگی روزمره و امیدی برای آغازی دوباره و پرتلاش و هیجان‌انگیز.

در طبیعت، به هرچه می‌نگرم، زندگی و زیبایی‌هایش جلوه‌گر است؛ بوته‌های سرسبز آن طراوت و شادابی را فریاد می‌زنند و گل‌های رنگارنگش عشق و زیبایی را. کوه‌هایش استواری را به تصویر می‌کشند و رودها و چشمه‌هایش پویایی و حرکت را ...

با خود می‌اندیشم آیا من هم می‌توانم؟

آیا می‌توانم در اجتماع چون برگ‌های بهاری پرطراوت، چون گل زیبا، چون کوه استوار و مانند رود پویا باشم؟

آیا می‌توانم با حضورم آرامش و امنیت را برای دیگران به ارمغان آورم؟ و هرجا که باشم منشأ خیر و برکت باشم.[1]

سرانجام با خود می‌اندیشم چگونه حضوری در اجتماع می‌تواند این ثمرات را به‌دنبال آورد؟

۱ــ وَ جَعَلَنی مُبارَکًا اَینَ ما کُنتُ... سورهٔ مریم، آیهٔ ۳۱

آراستگی، سیرهٔ پیشوایان دین

آراستگی به معنای «بهتر کردن وضع ظاهری و باطنی و زیبا نمودن این دو» است. بنابراین، دو نوع آراستگی داریم. آراستگی باطنی که نتیجه برخورداری روح انسان از صفات زیبایی همچون ادب، حُسن خلق، سخاوت، مهربانی و... است و آراستگی ظاهری که نتیجهٔ مرتب بودن وضع ظاهر و توجه به نظافت و زیبایی آن است.

انسان به طور طبیعی به آراستگی علاقه دارد و می‌کوشد تا هم درون خود را آراسته کند و هم با ظاهری آراسته در جامعه حضور یابد. دیگران نیز کار او را تحسین می‌کنند و هم‌نشینی با او را دوست دارند و از بودن با او لذت می‌برند.

پیشوایان ما هم در آراستگی باطنی خود تلاش می‌کردند یعنی آراسته به زیبایی‌های اخلاقی بودند و هم به آراستگی ظاهری خود توجه داشتند و مؤمنان را نیز به رعایت آن دعوت می‌کردند و آراستگی را از اخلاق مؤمنان می‌دانستند.[۱]

به طور مثال، هنگامی که کسی در خانهٔ پیامبر را می‌زد و قصد ملاقات با ایشان را داشت، آن حضرت ابتدا به آینه نگاه می‌کرد و موهای خود را شانه می‌زد و لباس خود را مرتب‌تر می‌کرد؛ و می‌فرمود :

خدای تعالی دوست دارد وقتی بنده‌اش به سوی دوستان خود می‌رود، آماده و آراسته باشد.[۲]

پیامبر همواره خود را معطر می‌کرد و سپس در جمع حاضر می‌شد یا به نماز می‌ایستاد.

روزی یکی از مدعیان زهد و پرهیز از دنیا، امام صادق علیه‌السلام را دید که لباس زیبایی پوشیده است. وی به امام گفت : جدّ شما این‌گونه لباس‌ها را نمی‌پوشید.

امام علیه‌السلام فرمود : در آن زمان مردم در سختی بودند، اما امروز ما در شرایط بهتری هستیم و عموم مردم توانایی پوشیدن چنین لباسی را دارند.[۳]

همچنین ایشان می‌فرمود : خداوند آراستگی و زیبایی را دوست دارد و از نپرداختن به خود و خود را ژولیده نشان دادن، بدش می‌آید.[۴]

و نیز می‌فرمود :

دو رکعت نماز که با بوی خوش گزارده شود، بهتر از هفتاد رکعت نماز بدون بوی خوش است.[۵]

۱ــ غررالحکم و دُررالکلم، تمیمی‌آمدی، ج ۱، ص ۳۰۷
۲ــ وسائل الشیعه، شیخ حرّعاملی، ج۱، ص ۲۷۸
۳ــ اصول کافی، کلینی، ج ۶، ص ۴۴۲
۴ــ امالی، طوسی، ج۱، ص ۲۷۵
۵ــ ثواب الاعمال، شیخ صدوق، ص ۳۶۲

در کنار این توصیه‌ها و سفارش‌هایی که به عموم مردان و زنان مسلمان می‌شد، پیشوایان دین به هریک از گروه مردان و زنان نیز سفارش‌های جداگانه‌ای می‌کردند؛ به عنوان نمونه پیامبر ﷺ به مردان می‌فرمود: سبیل و موهای بینی خود را کوتاه کنید و به خودتان برسید؛ زیرا این کار بر زیبایی شما می‌افزاید.[1] پیامبر با وجود آنکه مردان را به کوتاه کردن ناخن سفارش می‌کرد اما به زنان توصیه می‌کرد ناخن‌های خود را مقداری بلند بگذارند چون برای آنان زیباتر است.[2]

این شیوهٔ رسول خدا ﷺ و پیشوایان دیگر ما سبب شد که مسلمانان در اندک مدتی به آراسته‌ترین و پاکیزه‌ترین ملت‌ها تبدیل شوند و الگو و سرمشق ملت‌های دیگر قرار گیرند. آراستگی، اختصاص به زمان حضور در اجتماعات و معاشرت‌ها ندارد؛ بلکه شامل زمان حضور در خانواده، و از آن مهم‌تر، زمان عبادت نیز می‌شود. استفاده از عطر، شانه زدن موها، پوشیدن لباس روشن و تمیز و پاک بودن تمامی بدن، از توصیه‌های مهم آنان هنگام عبادت است. تکرار دائمی نماز در شبانه‌روز، این آراستگی و پاکی را در طول روز حفظ می‌کند و زندگی را پاک و باصفا می‌سازد.

مقبولیت

یکی از نیازهای انسان، نیاز به مقبولیت در جمع خانواده، همسالان و جامعه است. ما دوست داریم دیگران ما را فرد مفید و شایسته‌ای بدانند و تحسین کنند. این نیاز، در دورهٔ جوانی و نوجوانی نمود بیشتری دارد و سبب می‌شود که نوجوان و جوان بیشتر به خود بپردازد و توانایی‌ها و استعدادهای خود را کشف و شکوفا کند و در معرض دید دیگران قرار دهد. جوانی که با نشان دادن استعداد خود در یک رشتهٔ ورزشی یا خلق اثر هنری یا کار مؤثر در کارگاه صنعتی، تحسین دیگران را برانگیزد، از این قبیل است. به غیر از این افراد، هرکس در جامعه تلاش می‌کند در هر جایگاهی که قرار دارد، برای خود مقبولیت کسب کند.

البته اندک افرادی نیز وجود دارند که به این نیاز طبیعی، پاسخ‌های درستی نمی‌دهند و با پوشیدن لباس‌های نامناسب یا به کار بردن کلام زشت و ناپسند یا با گذاشتن سیگاری بر لب، می‌خواهند وجود خود را برای دیگران اثبات کنند. این قبیل اعمال نشانهٔ ضعف روحی و ناتوانی در اثبات خود از راه درست و سازنده است.

۱ــ قرب الاسناد، حمیری، ص ۶۷

۲ــ اصول کافی، کلینی، ج ۶، ص ۴۹۱؛ وسائل‌الشیعه، شیخ حرّعاملی، ج ۱، ص ۴۳۵

عفاف

عفاف حالتی در انسان است که به وسیلهٔ آن خود را در برابر تندروی‌ها و کندروی‌ها کنترل می‌کند تا بتواند در مسیر اعتدال و میانه‌روی پیش رود و از آن خارج نشود؛ یعنی در برآورده کردن هریک از علایق و نیازهای درونی به‌گونه‌ای عمل نمی‌کند که یا به‌طور کامل غرق در آن شود و از دیگر نیازها غافل شود یا به‌طور کل آن را کنار گذارد و به کوتاهی و تفریط دچار شود؛ بلکه در حد مطلوب و صحیح به برآورده کردن همهٔ نیازها توجه دارد.

ارتباط عفاف با آراستگی و مقبولیت

یکی از جلوه‌های عفاف، مربوط به آراستگی و مقبولیت است. برخی انسان‌ها در آراستگی ظاهری و ابراز وجود و مقبولیت، دچار تندروی می‌شوند؛ به گونه‌ای که در آراسته کردن خود، زیاده‌روی می‌کنند و به خودنمایی می‌رسند. قرآن کریم این حالت را «**تبرّج**»[1] می‌نامد و آن را کاری جاهلانه می‌شمرد.[2]

همان دینی که ما را به آراستگی توصیه می‌کند، از خودنمایی و افراط در آراستگی پرهیز می‌دهد، زیرا زیاده‌روی در آراستگی و توجه بیش از حد به آن باعث غفلت انسان از هدف اصلی زندگی و مشغول شدن به کارهایی می‌شود که عاقبتی جز دور شدن از خدا ندارد.

انسان عفیف، چه مرد و چه زن، خود را کنترل می‌کند و آراستگی خود را در حد متعادل نگه‌می‌دارد و به «تبرّج» دچار نمی‌شود. انسان عفیف زیبایی ظاهری خود را وسیلهٔ خودنمایی و جلب توجه دیگران قرار نمی‌دهد و اجازه نمی‌دهد که به شخصیت انسانی او اهانت شود. او حیا می‌کند که برخی افراد به خاطر اموری سطحی و کوچک، زبان به تحسین و تمجید او بگشایند و به او به عنوان ابزاری برای لذت‌جویی نگاه کنند. او در وجود خود، استعداد و ارزش‌های برتر و والاتری می‌یابد که می‌تواند تحسین و احترام واقعی دیگران را برانگیزد.

همچنین یک انسان عفیف، از مقبولیت نزد همسالان و جامعه گریزان نیست؛ اما خود را با ارزش‌تر از آن می‌داند که بخواهد این مقبولیت را از راه جلب توجه ظاهری به دست بیاورد و خود را در حدّ ابزاری برای هوس‌رانی دیگران پایین آورد.

بنابراین، به همان میزان که رشته‌های عفاف در روح انسان قوی و مستحکم می‌شود، نوع آراستگی

۱ــ تبرج از ریشه برج است و برج بنای بلندی است که از دور به آسانی می‌توان آن را دید. واژهٔ تبرج به این دلیل در بحث افراط در آراستگی به‌کار گرفته می‌شود که برخی برای جلب توجه دیگران، خود را به شکلی درمی‌آورند که توسط دیگران دیده شوند. امروزه تبرج مصادیق مختلفی یافته که برخی از آنها عبارت‌اند از استفاده از عطرهای تند، پوشیدن لباس‌هایی با عکس‌های نامناسب، پوشیدن لباس‌های بدن‌نما و پاره و ...

۲ــ سورهٔ احزاب، آیهٔ ۳۳

و پوشش او باوقارتر می‌شود و به همان میزان نیز که رشته‌های عفاف انسان ضعیف و گسسته می‌شود، آراستگی و پوشش او سبک‌تر و جنبهٔ خودنمایی به خود می‌گیرد.

امام علی علیه‌السلام می‌فرماید :

«مبادا خود را برای جلب توجه دیگران بیارایی که در این صورت ناچار می‌شوی با انجام گناه به جنگ خدا بروی».[1]

و امام صادق علیه‌السلام نیز می‌فرماید :

لباس نازک و بدن‌نما نپوشید؛ زیرا چنین لباسی نشانهٔ سستی و ضعف دینداری فرد است.[2]

زن، مظهر عفاف

گرچه عفاف، خصلت هر انسان بافضیلتی، اعم از زن و مرد است، اما وجود آن در زنان و دختران ارزش بیشتری دارد. زیرا خداوند زنان را بیش از مردان به نعمت زیبایی آراسته است. زن، مظهر جمال و زیبایی است و این زیبایی، هم درونی و هم ظاهری است. احساسات لطیف زن که بیانگر زیبایی‌های درونی وی است، با زیبایی ظاهر او عجین شده است؛ برای حفظ همین نعمت است که خداوند احکام ویژه‌ای را برای زن قرار داده است، تا گوهر زیبای وجودش از نگاه نااهلان دور بماند و روح بلندش تحقیر نشود.

دریافت هر نعمتی از جانب خدا، مسئولیتی را نیز به همراه می‌آورد؛ همان‌طور که اگر کسی به نعمت علم زیبنده شد، نباید علمش را ابزار دست قدرتمندان ستم‌پیشه کند، نعمت زیبایی نیز نباید در خدمت هوس‌رانان قرار گیرد. همان‌گونه که اگر انسان از علم خود به درستی استفاده نکند، به جای رستگاری، شقاوت نصیبش می‌شود، عرضهٔ نابه‌جای زیبایی، به جای گرمی بخشیدن به کانون خانواده، عفت و حیا را از بین می‌برد و این گوهر مقدس را از او می‌گیرد.

۱ــ بحارالأنوار، مجلسی، ج۷۱، ص ۳۶۳

۲ــ همان، ج۷۹، ص ۲۹۹

❊ بررسی

با توجه به شکل پوشش‌های موجود در جامعه برای پسران و دختران، بگویید که کدام‌یک از آنها عفت افراد را بیشتر تضمین می‌کند؟ چرا؟

.....

.....

.....

.....

اندیشه و تحقیق

۱ــ چه تفاوتی میان آراستگی و خودنمایی ظاهری است؟

۲ــ چرا خصلت ارزشمند عفاف در وجود زنان از ارزش بیشتری برخوردار است؟

پیشنهاد

۱ــ پیرامون ما افرادی هستند که با استفاده از خلاقیت‌های خود تحسین دیگران را برانگیخته‌اند و در زمینه‌های گوناگون هنری، ورزشی، علمی، اجتماعی و اخلاقی به فردی مؤثر در جامعه تبدیل شده‌اند. آنچه دربارهٔ عوامل این موفقیت می‌دانید، بیان کنید.

۲ــ با خود بیندیشید و ببینید که تا چه اندازه کوشش کرده‌اید آراستگی همراه با عفاف داشته باشید. آیا موانع درونی در مقابل این کوشش وجود داشته است؟ آنها را برای خود مشخص کنید و برای برداشتن آن موانع، راه حل مناسب تنظیم نمایید.

بیشتر بدانیم

پاداشی به اندازهٔ پاداش شهیدان!

امام علی علیه‌السلام :

پاداش انسان عفیف و پاک‌دامن که قدرت بر گناه دارد ولی آلوده نمی‌گردد، کمتر از پاداش مجاهد شهید در راه خدا نیست. همانا انسان عفیف و پاک‌دامن، فرشته‌ای از فرشته‌هاست.

نهج‌البلاغه، حکمت ۴۷۴

معرفی کتاب

نام کتاب	نویسنده	انتشارات	مخاطب
فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی	غلامعلی حداد عادل	سروش	دانش‌آموز / معلم
مسئله حجاب	شهید مرتضی مطهری	صدرا	دانش‌آموز / معلم
حیا	امیرحسین بانکی‌پور	حدیث راه عشق	دانش‌آموز / معلم
درآمدی بر نظام شخصیت زن در اسلام (بررسی مقایسه‌ای دیدگاه اسلام و غرب)	زیبایی نژاد و سبحانی	نصایح	معلم

درس چهاردهم

زیبایی پوشیدگی

دنیای ما انسان‌ها، دنیای عجیبی است.

با «کلامی» شوق حرکت در وجودمان جوانه می‌زند و با «لبخندی» روح امید از دست‌رفته به زندگی ما، دمیده می‌شود.

گاه با «سکوتی» معنای زندگی‌مان تغییر می‌یابد و با «فریادی» روش آن.

«کلام»، «لبخند»، «سکوت» و «فریاد»، جلوه‌هایی آشکار از رفتارهای انسانی است که بر مسیر زندگی دیگران و چگونگی آن، اثرگذار است.

اما همیشه این‌گونه نیست؛ چه بسا بدون گفتار یا رفتاری، مسیر زندگی دیگران و چگونگی آن را تحت تأثیر قرار دهیم. آرامش و روان کسانی را برهم زنیم، قلوب پاکی را متزلزل کنیم، به تعهد و عشق همسرانی خدشه وارد کنیم و کانون گرم خانواده‌هایی را متأثر سازیم و این همه درحالی باشد که از وقوع این امور بی‌خبر باشیم.

شاید بپرسید : واقعاً چنین چیزی ممکن است؟ این چه کاری است که این عواقب را به دنبال دارد؟

پوشش مناسب از نشانه‌های «عفاف» است، به‌گونه‌ای که از نوع پوشش هر کس می‌توان میزان توجه وی به این ارزش را دریافت. با اینکه خداوند هم زنان و هم مردان را به پوشیدن لباس مناسب دعوت کرده است، اما نسبت به پوشش زنان به‌دلیل بهره‌مندی آنان از نعمت جمال و زیبایی توجه ویژه‌ای دارد.

با توجه به اهمیت پوشیدگی در دین، در ادامه برخی سؤالات رایج در این خصوص را مطرح و به آن پاسخ می‌گوییم.

آیا در قرآن کریم دربارهٔ عفاف و پوشیدگی، دستور خاصی وجود دارد؟

خدای متعال در قرآن کریم، هم برای مردان و هم برای زنان، وظایف خاص و روشنی تعیین کرده است که عبارت‌اند از :

الف) وظیفهٔ مردان است که چشم خود را کنترل کنند و از نگاه به زنان نامحرم خودداری کنند و دامان خود را از گناه نگه دارند.

ب) زنان نیز مانند مردان وظیفه دارند که از نگاه به نامحرم خودداری کنند و دامان خود را از گناه حفظ نمایند.

ج) استفاده از زینت و زیورآلات نباید به گونه‌ای باشد که توجه نامحرمان را به خود جلب کند.

د) زنان باید پوشش خود را به گونه‌ای تنظیم کنند که علاوه بر موی سر، گریبان و گردن آنها را هم بپوشاند.[1]

در شرح و تفسیر آیات قرآن کریم، پیشوایان ما، حدود پوشش را مشخص کرده‌اند و ما را به رعایت عفاف دعوت کرده‌اند.

مثلاً امام کاظم علیه‌السلام در جواب برادرش که پرسید : «دیدن چه مقدار از بدن زن نامحرم جایز است؟»

فرمود : «چهره و دست تا مچ».[2]

یکی از یاران امام صادق علیه‌السلام به نام فضیل بن یسار می‌گوید از ایشان پرسیدم : آیا ساعد زن از قسمت‌هایی است که باید از نامحرم پوشیده شود؟

فرمود : «بلی، آنچه زیر روسری قرار می‌گیرد، نباید آشکار شود. همچنین از مچ به بالا باید پوشیده شود».[3]

۱ــ سورهٔ نور، آیات ۳۰ و ۳۱

۲ــ قرب‌الاسناد، حمیری، ص ۱۰۲

۳ــ اصول کافی، کلینی، ج ۵، ص ۵۲۱؛ وسائل‌الشیعه، شیخ حرّعاملی، ج۳، ص ۲۵

همچنین از قرآن کریم به دست می‌آوریم که : این گونه پوشش سبب می‌شود که زن به عفاف و پاکی شناخته شود و افراد بی‌بند و بار که اسیر هوی و هوس خود هستند، به خود اجازهٔ تعرض به او را ندهند :

یا اَیُّهَاالنَّبِیُّ	ای پیامبر،
قُل لِاَزواجِکَ وَبَناتِکَ وَنِساءِالمُؤمِنینَ	به زنان و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو
یُدنینَ عَلَیهِنَّ مِن جَلابیبِهِنَّ	پوشش‌های خود را به خود نزدیک‌تر کنند
ذٰلِکَ اَدنیٰ اَن یُعرَفنَ	این برای آنکه به [عفاف] شناخته شوند
فَلا یُؤذَینَ	و مورد آزار قرار نگیرند، بهتر است
وَ کانَ اللّٰهُ غَفورًا رَحیمًا	و خداوند همواره آمرزنده و مهربان است.[1]

آیا اسلام شکل پوشش را معین کرده است؟

می‌دانیم که امت اسلامی از اقوام و ملل گوناگون و با آداب و رسوم مختلفی تشکیل شده است که هرکدام پوشش و لباس مخصوص خود را دارند. حتی ممکن است در کشوری، مثل کشور عزیزمان ایران، اقوام مختلفی زندگی کنند که هرکدام از آنها پوشش خاصی برای خود برگزیده باشند.

بنابراین، چگونگی و نوع پوشش، تا حدود زیادی تابع آداب و رسوم ملت‌ها و اقوام است. اسلام، ضمن پذیرش این تنوع و گوناگونی، مردان را موظف کرده است، لباسی بپوشند که وقار و احترام آنان حفظ شود و با ارزش‌های اخلاقی جامعه هماهنگ باشد. بنابراین، پوشیدن لباسی که آنان را نزد مردم انگشت‌نما کند یا وسیلهٔ جلب زنان نامحرم قرار گیرد، حرام است.

زنان نیز موظف‌اند که دو شرط زیر را رعایت کنند :

۱ــ تمام بدن خود را، به‌جز صورت و دست‌ها تا مچ، از نامحرم بپوشانند.

۲ــ پوشش آنان نباید نازک، چسبان و تحریک‌کننده باشد.

این وظیفهٔ الهی، مانند هر عمل دیگری، هرچه کامل‌تر و دقیق‌تر انجام شود، نزد خدا باارزش‌تر و آثار و ثمرات فردی و اجتماعی آن افزون‌تر است و فرد را به رشد و کمال معنوی بالاتری می‌رساند. از

۱ــ سورهٔ احزاب، آیهٔ ۵۹

این‌رو، استفاده از «چادر» که دو شرط قبل را به طور کامل دارد و سبب حفظ هرچه بیشتر کرامت و منزلت زن می‌گردد و توجه مردان نامحرم را به حداقل می‌رساند، اولویت دارد.

آیا حجاب زنان، موجب سلب آزادی و کاهش حضور آنان در جامعه می‌شود؟

اولاً خداوند دستور حجاب را برای زمان حضور زن در اجتماع و مواجهه وی با نامحرمان قرار داده است نه برای داخل خانه؛ زیرا حجاب چگونگی پوشش زن را هنگام حضور در اجتماع مشخص می‌کند. این حکم نه‌تنها سبب کاهش حضور زنان نمی‌شود، بلکه سبب می‌شود تا حضوری مطمئن و همراه با امنیت داشته باشند و از نگاه نااهلانی که در جامعه حضور دارند، ایمن باشند. تجربهٔ کشور ما به‌خوبی نشان می‌دهد که قانون حجاب نه‌تنها سبب کاهش حضور زنان در دانشگاه‌ها و مراکز علمی و اجتماعی نشده بلکه حضور آنان چند برابر هم شده است.

دوم آنکه ادعای خانه‌نشین‌کردن زنان و سلب آزادی آنان با نگاه قرآن و سیرهٔ پیشوایان دین ناسازگار است. قرآن کریم عفت حضرت مریم علیها السلام را در معبدی که همگان، چه زن و چه مرد، به پرستش می‌آیند، می‌ستاید؛ عفت دختران حضرت شعیب علیه السلام را در حال چوپانی و آب‌دادن به گوسفندان در جمع مردان، مثال می‌زند. تاریخ نیز خبر از حضور زنان مسلمان در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله، در پشت جبهه‌های جنگ برای پرستاری و کمک به مجروحان می‌دهد.

پس قانون حجاب، قانونی برای سلب آزادی زنان در جامعه نیست؛ بلکه کمک می‌کند تا جامعه به جای آنکه ارزش زن رادر ظاهر و قیافهٔ وی خلاصه کند، به شخصیت، استعدادها و کرامت ذاتی وی توجه کند. این امر موجب می‌شود سلامت اخلاقی جامعه بالا رود؛ حریم و حرمت زنان حفظ شود و آرامش روانی وی افزایش یابد.

آیا حجاب اختصاص به ما مسلمانان دارد؟

ادیان الهی، که در اصل و حقیقت، یک دین هستند، همواره بر پوشش تأکید کرده‌اند و آن را لازمهٔ دین‌داری شمرده‌اند. مطابق با آیین یهود، زنان هنگام حضور در اجتماعات، موی سر خود را می‌پوشاندند و به حجاب پایبند بودند.[1] در آیین مسیحیت نیز پوشش اهمیت زیادی داشته است و زنان معتقد به حضرت مسیح علیه السلام می‌کوشند مانند حضرت مریم علیها السلام موی خود را بپوشانند و با حجاب وارد جامعه شوند. نقاشان مسیحی، به خصوص نقاشان قدیم‌تر، تصویر

۱ــ تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۴، بخش اول، فصل پانزدهم، ص ۴۶۱

حضرت مریم علیها السلام را با پوشش و حجاب کامل می‌کشیدند. همچنین از گذشته تا زمان حاضر، زنان راهبه و قدیس یکی از کامل‌ترین حجاب‌ها را انتخاب کرده‌اند. این امر نشان می‌دهد که از نظر آنان، داشتن حجاب، به دین‌داری نزدیک‌تر و در پیشگاه خدا پسندیده‌تر است.

در دوران اخیر پایبندی به تعالیم دینی کمتر شده و آن بخش از دستورات و سنت‌های حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام هم که باقی‌مانده، مورد غفلت قرار گرفته است و به آنها عمل نمی‌شود. بنابراین، بی‌حجابی زنان غرب نه تنها جایگاهی در اندیشهٔ مسیحیت حقیقی ندارد؛ بلکه بازگشتی به سنت‌های مشرکانهٔ قبل از حضرت مسیح علیه السلام محسوب می‌شود.

زنان ایرانی قبل از اسلام که عموماً پیرو آیین زرتشت بودند، با پوشش کامل در محل‌های عمومی رفت و آمد می‌کردند. پوشش و حجاب زنان در ایران باستان چنان برجسته بود که حتی برخی از مورخان غربی بر این باورند که می‌توان ایران باستان را منشأ اصلی گسترش حجاب دانست.[1] در ادیان دیگر و عموم فرهنگ‌ها، پوشش زنان به صورت یک اصل پسندیده مطرح بوده و کمتر قوم و ملتی است که زنان آن پوشش مناسبی نداشته باشند. تفاوت‌ها مربوط به چگونگی و حدود آن بوده است.

راهبه‌های مسیحی

زنان زرتشتی

۱ــ تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۴، بخش اول، فصل هفتم، ص ۱۷۰

چه لذتی دارد ...

چه لذتی دارد وقتی در خیابان و کوچه راه می‌روی و صد قافله دل‌آلوده همراه تو نیست.

چه لذتی دارد وقتی در نابودی تعهد و عشق بین همسران سهیم نباشی و گرمای خانه‌ها را سرد نکنی.

چه لذتی دارد وقتی از سر پاکی و غیرت و مردانگی، بانوان و دختران سرزمینت را ناموس خود بدانی و سرمایهٔ پاکی و نجابتشان را قربانی هوس‌های خود نکنی.

چه لذتی دارد که مردانگی را، نه فقط در پرورش اندام و قوت بازو، بلکه در توان خویشتن‌داری در مقابل وسوسه‌های شیطانی معنا کنی.

چه لذتی دارد که بدانی دنیا راهی است به‌سوی خدا و در این راه نباید با نگاهت، با حرفت و با نوع پوششت، سنگ راهی باشی و دلی را از حرکت در این مسیر بازداری.

چه لذتی دارد که فقط زندگی کوتاه دنیا را نبینی و نگاهی هم به زندگی بی‌پایان آخرت داشته باشی.

چه لذتی دارد وقتی در آلوده شدن چشم و قلب دیگران نقش نداشته باشی و بخشی از گناهان آنان را پای نامه اعمال خود ننویسی.

چه لذتی دارد وقتی هدف خلقت خویش را فراموش نکنی و عمر گران‌بهای خود را پای میز آرایش و دوختن و پوشیدن و نمایش دادن و به چشم‌ها نشستن، به پایان نرسانی.

چه لذتی دارد وقتی رضایت خدا را به رضایت انسان‌های هوس‌ران ترجیح می‌دهی.

چه لذتی دارد وقتی طعمهٔ قلاب شیطان برای دام انداختن دیگران نیستی.

چه لذتی دارد عفیف بودن!

اندیشه وتحقیق

۱ــ برای حضور سالم در جامعه، چه پیشنهادهایی برای مردان و زنان دارید؟

۲ــ با اینکه پوشش بدن و حتی موی سر در دین حضرت مسیح علیه‌السلام یک امر پسندیده است، برخی جوامع مسیحی نسبت به این موضوع بی‌توجه‌اند. به نظر شما، علت آن چیست؟

پیشنهاد

وضع جامعهٔ اطراف خود را بررسی کنید و ببینید :

۱ــ رفتار پسران و مردان در جامعه چگونه باید باشد تا سلامت اخلاقی جامعه حفظ شود؟

۲ــ حفظ حرمت دختران و زنان تا چه میزان به وضع پوشش آنان بستگی دارد؟

۳ــ با دوستان خود مشورت کنید و ببینید که رعایت پوشش اسلامی توسط زن در هریک از موارد زیر چه ثمراتی دارد.

۱ــ برای زن : .....

.....

.....

۲ــ برای مرد : .....

.....

.....

۳ــ برای خانواده : .....

.....

.....

۴ــ برای جامعه : .....

.....

.....

معرفی کتاب

نام کتاب	نویسنده	انتشارات	مخاطب
نظام حقوق زن در اسلام	مرتضی مطهری	صدرا	دانش‌آموز / معلم
پرسش‌های امروز جوانان	جمعی از نویسندگان	مدرسه	دانش‌آموز
دختران آفتاب	امیرحسین بانکی‌پور	سروش	دانش‌آموز

درس شانزدهم

عزّت نفس

یکی از مهم‌ترین قدم‌ها در مسیر کمال، تقویت عزت نفس است. عزت از صفاتی است که قرآن کریم بیش از ۹۵ بار خداوند را بدان توصیف کرده است. معصومین بزرگوار این صفت را از ارکان فضایل اخلاقی دانسته‌اند که اگر در وجود ما شکل بگیرد، مانع بسیاری از زشتی‌ها خواهد شد.

این درس را به شناخت این صفت اختصاص می‌دهیم تا با آگاهی بیشتر، برای کسب این فضیلت بکوشیم.

عزّت و ذلّت

عزّت به معنای «نفوذناپذیری» و «تسلیم نبودن» است.[1] وقتی می‌گویند خداوند «عزیز» است، معنایش این است که کسی نمی‌تواند در ارادهٔ او نفوذ نماید و او را تسلیم خود کند.

واژهٔ «ذلّت» درست مقابل «عزّت» قرار دارد و به معنای نفوذپذیری و مغلوب و تسلیم بودن است.

بنابر تعاریف فوق، «انسان عزیز» کسی است که در برابر مستکبران و ظالمان و همچنین در مقابل هوی و هوس خویش می‌ایستد، مقاومت می‌کند و تسلیم نمی‌شود. او زیر بار عملی که روحش را آزرده کند و او را حقیر و کوچک سازد، نمی‌رود.

«انسان ذلیل» نیز کسی است که در برابر مستکبران و زورگویان تن به خواری می‌دهد و هر فرمانی را می‌پذیرد؛ همچنین تسلیم هوی و هوس خویش می‌شود و هر کاری را که موافق هوی و هوس او باشد انجام می‌دهد، هر چند که آن کار روحش را به گناه آلوده کند.

اکنون باید ببینیم چگونه می‌توانیم صفت دوست‌داشتنی «عزّت» را در خود تقویت کنیم و از «ذلت و خواری» دوری کنیم؟

تدبّر در قرآن

در آیات زیر بیندیشید و راه دستیابی به «عزّت» را بیان کنید.

۱ــ مَن کانَ یُریدُ العِزَّةَ فَلِلّهِ العِزَّةُ جَمیعًا...[2]

هرکس عزّت می‌خواهد [بداند] که هرچه عزّت است، از آنِ خداست.

۲ــ لِلَّذینَ اَحسَنُوا الحُسنیٰ وَ زِیادَةٌ وَلا یَرهَقُ وُجوهَهُم قَتَرٌ وَلا ذِلَّةٌ[3]

برای کسانی که نیکوکاری پیشه کردند، پاداشی نیک و چیزی فزون‌تر است و بر چهرهٔ آنان غبارخواری و ذلت نمی‌نشیند.

۳ــ وَ الَّذینَ کَسَبُوا السَّیِّئاتِ جَزاءُ سَیِّئَةٍ بِمِثلِها وَ تَرهَقُهُم ذِلَّةٌ[4]

۱ــ معمولاً ما فارسی‌زبانان، واژهٔ «عزیز» را به‌جای «دوست داشتنی» و «گرامی» به‌کار می‌بریم. این معنا، اگرچه با معنای اصلی واژه در زبان عربی و قرآن کریم، متفاوت است، اما ارتباط نزدیکی با آن دارد؛ زیرا هر انسانی افراد تسلیم‌ناپذیر را دوست می‌دارد.

۲ــ سورهٔ فاطر، آیهٔ ۱۰.

۳ــ سورهٔ یونس، آیهٔ ۲۶.

۴ــ سورهٔ یونس، آیهٔ ۲۷.

آنان که بدی پیشه کردند، جزای بد به اندازهٔ عمل خود می‌بینند و بر چهرهٔ آنان غبار ذلت می‌نشیند.

راه پیشنهادی قرآن برای رسیدن به عزت :

.....

.....

بیشتر بدانیم

وقتی عبیداللّه‌بن‌زیاد به فرمان یزید حاکم کوفه شد، عمربن‌سعد را که در آن روزها از شخصیت‌های برجسته به‌شمار می‌آمد، به کاخ خود دعوت کرد و پس از مذاکره‌ای طولانی از وی خواست که فرماندهی جنگ با امام‌حسین علیه‌السلام را بپذیرد. وی از این کار امتناع کرد. بالاخره ابن‌زیاد به وی وعده داد که اگر این فرماندهی را قبول کند، پس از جنگ او را استاندار «ری» نماید. در آن سال‌ها، ری یکی از ثروتمندترین مناطق حکومت بنی‌امیه بود.

عمربن‌سعد باز هم تردید داشت که تن به این معامله بدهد؛ آیا آخرت و عزتی را که میان مسلمانان دارد بفروشد و با ریختن خون سیّدالشّهداء علیه‌السلام ذلیلانه به استانداری ری برسد؟ درنتیجه، یک روز از ابن‌زیاد مهلت خواست. شبی تا نزدیکی‌های صبح بیدار بود و با خود می‌اندیشید. بالاخره گفت : فرماندهی را می‌پذیرم و کاری می‌کنم که فرزند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تسلیم یزید شود و خونش بر زمین نریزد و من هم به حکمرانی استان ری برسم.

صبح به مجلس ابن‌زیاد آمد و موافقت خود را اعلام کرد.

روز نبرد فرا رسید. او که دید نمی‌تواند عزت‌نفس سیّدالشّهداء علیه‌السلام را درهم بشکند و امام نمی‌خواهد تسلیم یزید شود، با امام جنگید و خشن‌ترین کارهایی را که کمتر انسانی در میدان جنگ می‌کند مرتکب شد و بدین‌ترتیب، ذلت و خواری در برابر یزید و عبیداللّه‌بن زیاد را به نهایت رساند.

راه‌های تقویت عزّت

قرآن کریم و سیرهٔ معصومین راه‌های زیر را برای تقویت عزت نفس بیان می‌کنند :

۱ــ شناخت ارزش خود و نفروختن خویش به بهای اندک

اگر کالای گران قیمتی، مانند طلا داشته باشیم، اما ارزش و قیمت آن را ندانیم، به آسانی فریب می‌خوریم و آن را به بهای اندک می‌فروشیم. اما اگر ارزش آن را بدانیم، آن را عزیز می‌شماریم و به قیمت واقعی می‌فروشیم و بهایی برابر با ارزش آن به دست می‌آوریم.

از همین‌رو خداوند جایگاه ما انسان‌ها را در خلقت بیان می‌کند و می‌فرماید : «ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم... و بر بسیاری از مخلوقات برتری دادیم».[1]

و خطاب به انسان فرموده :

«ای فرزند آدم، این مخلوقات را برای تو آفریدم و تو را برای خودم».[2]

خداوند به انسان وعدهٔ دیدار داده و بهشتی به وسعت همهٔ آسمان‌ها و زمین برایش آماده کرده است. بهشتی که در آن انسان به هر آرزویی که تمنا می‌کند، می‌رسد؛ حتی به آن زیبایی‌هایی که خودش نمی‌شناسد و خدا می‌داند، دست می‌یابد.[3]

آیا بهایی ارزشمندتر از این به ذهن انسان می‌رسد؟ آیا کسی می‌تواند ادعا کند که می‌تواند بهای بالاتری را برای انسان فرض کند؟

امام علی علیه‌السلام می‌فرماید :

اِنَّهُ لَیسَ لِاَنفُسِکُم ثَمَنٌ اِلَّا الجَنَّةَ فَلا تَبیعوها اِلّا بِها : «همانا بهایی برای جان شما جز بهشت نیست، پس [خود را] به کمتر از آن نفروشید».[4]

۲ــ توجه به عظمت خداوند و تلاش برای بندگی او

خدایی که خالق تمام هستی است، سرچشمه و منبع همهٔ قدرت‌ها و عزّت‌هاست. او وجود شکست‌ناپذیری است که هیچ‌کس توانایی ایستادن در برابر قدرت او را ندارد بنابراین، هر کس به‌دنبال عزت است، باید خود را به این سرچشمه وصل کند.

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در وصف انسان‌هایی که عزت خود را در بندگی خدا یافته‌اند، می‌فرماید :

«خالق جهان در نظر آنان بزرگ است. از این جهت، غیر خدا در نظرشان کوچک است».[5]

وقتی که انسان به چنین شناخت و ایمانی رسید، به طور طبیعی تسلیم خدا می‌شود، بندگی او را می‌پذیرد و در مقابل غیرخدا عزیز و تسلیم‌ناپذیر باقی می‌ماند.

به همین جهت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از ما می‌خواهد که :

«بندهٔ کسی مثل خودت نباش، زیرا خداوند تو را آزاد آفریده است».[6]

۱ــ سورهٔ إسراء، آیهٔ ۷۰.

۲ــ «یَابنَ آدَمَ، خَلَقتُ‌الاَشیاءَ لِاَجلِکَ وَ خَلَقتُکَ لِاَجلی»؛ الجواهر السنیّة فی الاحادیث القدسیة، شیخ حُرعاملی، ص ۳۶۲.

۳ــ سورهٔ قمر، آیهٔ ۵۴، سورهٔ زخرف، آیهٔ ۷۱.

۴ــ نهج‌البلاغه، حکمت ۴۵۶.

۵ــ «عَظُمَ الخالِقُ فی اَنفُسِهِم فَصَغُرَ ما دونَهُ فی اَعیُنِهِم»؛ نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۶ــ نهج‌البلاغه، وصیت‌نامهٔ امام به فرزند گرامی خود امام حسن علیه‌السلام، نامهٔ ۳۱.

خودارزیابی (۱)

آیا تاکنون با کسی که عزت و کرامت شما را نادیده گرفته، مواجه شده‌اید؟ چه عکس‌العملی نشان داده‌اید؟

اسوه‌های عزت در برابر ستمگران

پیشوایان ما با تکیه بر بندگی خداوند و پیوند با او توانستند در سخت‌ترین شرایط، عزت‌مندانه زندگی کنند و هیچ‌گاه تن به ذلت و خواری ندهند.

برای مثال، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله هنگامی که در محاصرهٔ طاقت‌فرسای مشرکان مکه بود و جز حضرت ابوطالب علیه‌السلام و حضرت خدیجه علیهاالسلام و یارانی اندک و فقیر، پشتوانه‌ای نداشت، به بزرگان مکه که به او وعدهٔ ثروت و قدرت و ریاست بر این شهر را می‌دادند، فرمود: «اگر اینان خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم بگذارند، از راه حق دست برنمی‌دارم و تسلیم نمی‌شوم».[۱]

نوهٔ گرامی و عزیز آن حضرت، امام حسین علیه‌السلام، آنگاه که یزیدیان با بیش از سی‌هزار جنگجو، ایشان را محاصره کردند و از او خواستند که زیر بار بیعت با یزید برود، فرمود:

«مرگ با عزت از زندگی با ذلت، برتر است».[۲]

حضرت زینب علیهاالسلام، خواهر شجاع امام نیز پس از تحمل انبوه مصائب و سختی، که یکی از آنها می‌تواند انسان را درهم شکند، در پاسخ به جملهٔ تحقیرآمیز عبیداللّٰه‌بن زیاد، حاکم کوفه که گفت: دیدی خدا چه بر سر خاندان شما آورد؟ با قدرت فرمود: [در این واقعه] جز زیبایی ندیدم.[۳]

تمرین ایستادگی در برابر تمایلات پست

هر انسانی، در درون خود، گاه و بی‌گاه با تمایلات و خواسته‌هایی روبه‌رو می‌شود، که پاسخ مثبت دادن به آنها، عزت نفس را ضعیف می‌کند و انسان را به سوی خواری و ذلت سوق می‌دهد. حال اگر این پاسخگویی ادامه یابد، خواری و ذلت انسان را احاطه می‌کند، به طوری که در برابر هر خواست نامشروع

۱ــ سیرهٔ ابن هشام، ج ۱، ص ۲۵۶.
۲ــ اللهوف، سیدبن طاووس، ص ۲۲.
۳ــ همان، ص ۳۵.

درونی و بیرونی مقاومت نمی‌کند و به سرعت تسلیم می‌شود.

نوجوانی و جوانی بهترین زمان برای پاسخ منفی دادن به این تمایلات گاه و بی‌گاه است. انسانی که در این دوره سنی به سر می‌برد، هنوز به گناه عادت نکرده و خواسته‌های نامشروع در وجود او ریشه‌دار نشده است و به تعبیر پیامبر اکرم ﷺ، چنین کسی به آسمان نزدیک‌تر است. یعنی گرایش به خوبی‌ها در او قوی‌تر است. بنابراین نوجوان و جوان، بهتر از هر آدمی می‌تواند ایستادگی در برابر تمایلات منفی را تمرین کند و عزت نفس خود را تقویت کند.

خود عالی و خود دانی

ممکن است بپرسید ریشهٔ این تمایلات در وجود انسان چیست؟

این سؤال مناسبی است که پاسخ آن می‌تواند راهگشای ما برای رسیدن به عزت و دوری از ذلت باشد.

حقیقت این است که انسان دارای دو دسته از تمایلات است:

اوّل: تمایلات عالی و برتر، مانند تمایل به دانایی، عدالت، شجاعت، حیا، ایثار و حُسن خلق که مربوط به روح الهی و معنوی انسان هستند. ما با رسیدن به این تمایلات احساس موفقیت و کمال می‌کنیم و از آنها لذت می‌بریم.

دوم: تمایلات دانی، مانند تمایل به ثروت، شهرت، غذاهای لذیذ، زیورآلات و رفاه مادی، که مربوط به بُعد حیوانی و دنیایی انسان است و وقتی به این تمایلات دست می‌یابیم، از آنها لذت می‌بریم و خوشحال می‌شویم. انسان‌ها به‌طور طبیعی به این قبیل امور میل دارند و علاقه نشان می‌دهند، زیرا اینها لازمهٔ زندگی در دنیا هستند و بدون آنها یا نمی‌توان زندگی کرد یا زندگی سخت و مشکل می‌شود.

تمایلات بُعد حیوانی در ذات خود بد نیستند، اما نسبت به بُعد معنوی و الهی، بسیار ناچیز و پایین‌ترند و قابل مقایسه با آن تمایلات نیستند.

پس چه موقع این تمایلات بد می‌شوند؟

آنگاه که انسان، این تمایلات را اصل و اساس زندگی قرار دهد و فقط در فکر رسیدن به آنها باشد و از تمایلات الهی خود غافل بماند. حد و مرز توجه به این تمایلات را خدا می‌داند و خداوند با احکام خود چگونگی بهره‌مندی از این تمایلات را مشخص کرده تا انسان بتواند در عین بهره‌مندی از آنها، به رشد و کمال واقعی خود برسد.

از این رو هر انسانی در درون خود با دو دعوت روبه‌روست: دعوت عقل و وجدان یا همان

«نفس لوّامه»، که از ما می‌خواهد در حدّ نیاز به تمایلات فروتر پاسخ دهیم و فرصتی فراهم کنیم که تمایلات معنوی و الهی در ما پرورش پیدا کند و آن زیبایی‌ها وجودمان را فرا بگیرند.

دعوت دیگر، دعوت هوی و هوس یا همان «نفس امّاره» است که از ما می‌خواهد فقط به تمایلات بُعد حیوانی سرگرم و مشغول باشیم و از تمایلات عالی و برتر غافل بمانیم.

انسانی که به هوی و هوس پاسخ مثبت می‌دهد و تسلیم می شود، قدم در مسیر ذلت گذاشته و از راه رشد باز می‌ماند. پس از این مرحله است که وقتی در برابر ستمگران و قدرتمندان قرار گرفت، زیر بار ذلت می‌رود و تسلیم خواسته‌های آنها هم می‌شود.

بنابراین، کسی که در مقابل دیگران تن به ذلت می‌دهد، ابتدا در مقابل تمایلاتِ پستِ درون خود شکست‌خورده و تسلیم شده و سپس مغلوب زورگویان و قدرتمندان گردیده و تسلیم خواسته‌های آنان شده است.

تحقیقات نشان می‌دهد که اکثر مجرمان و گناهکاران افرادی فاقد عزت نفس هستند یا عزت نفس بسیار پایینی دارند، درحالی‌که اکثر انسان‌های مفید و نیکوکار جامعه دارای عزت نفس بالایی می‌باشند و کمتر مرتکب گناه می‌شوند.

خود ارزیابی (۲)

با توجه به آیات و احادیث و نکاتی که در درس آمده جاهای خالی را تکمیل کنید.

تسلیم و بندگی خداوند ← .....

احساس حضور در پیشگاه خداوند ← ..... و .....

غفلت از خداوند ← ..... و .....

عزّت نفس ← حفظ پیمان با خدا و .....

ذلّت نفس ← ..... و سستی در عزم و تصمیم

فقیری که دارای عزّت نفس باشد ..... نمی‌کند. گدا، ابتدا ..... و سپس گدایی می‌کند. جوانی که عزّت نفس دارد، در برابر ..... نمی‌شکند.

انسان عزیز در برابر ..... شکست‌ناپذیر و در برابر مردم ..... است.

خارکَش پیری، با دلقِ[1] درشت
پُشته‌ای خار همی بُرد به پُشت

لنگ لنگان قدمی برمی‌داشت
هر قدم دانهٔ شُکری می‌کاشت

کای فرازندهٔ[2] این چرخ بلند
وی[3] نوازندهٔ[4] دل‌های نَژَند[5]

کنم از جیبِ[6] نظر تا دامن
چه عزیزی که نکردی با من!

درِ دولت[7] به رُخم بگشادی
تاج عزّت به سرم بنهادی

حدّ من نیست ثنایت گفتن
گوهرِ شُکرِ عطایت سُفتن[8]

نوجوانی به جوانی مغرور
رَخشِ[9] پندار[10]، همی راند ز دور

آمد آن شکر گزاریش به گوش
گفت ای پیرِ خَرَف گشته خموش

خار بر پشت، زنی زین سان گام
دولتت چیست؟ عزیزیت کدام؟

عمر در خارکشی باخته‌ای
عزّت از خواری نشناخته‌ای؟

۱ــ دلق : لباس پشمینه
۲ــ فرازنده : برپا کننده، سازنده
۳ــ وی : در اصل «و ای» بوده
۴ــ نوازنده : نوازش‌کننده
۵ــ نژند : غمگین
۶ــ جَیب : یقه، گریبان
۷ــ دولت : اقبال و نیک‌بختی
۸ــ سُفتن : تراشیدن و سوراخ کردن
۹ــ رخش : اسب
۱۰ــ پندار : عُجب و تکبر

پیر گفتا که: چه عزّت زین به — که نی‌ام بر درِ تو بالین نِه
شکر گویم که مرا خوار نساخت — به خسی[1] چون تو گرفتار نساخت
به رَهِ حرص شتابنده نکرد — بر درِ شاه و گدا بنده نکرد
داد با این همه افتادگیم — عزّ آزادی و آزادگیم

هفت اورنگ جامی

معرفی کتاب

منابع برای مطالعه بیشتر

فایل پی‌دی‌اف کتاب‌های معرفی شده در این بخش، در سایت گروه قرآن و معارف به آدرس http://quran-dept.talif.sch.ir در بخش «معرفی کتاب» موجود است.

نام کتاب	نویسنده	انتشارات	مخاطب
در کوچه باغ آسمان	علی‌اصغر حسینی تهرانی	گنج معرفت	معلم / دانش‌آموز
رمز پیروزی مردان بزرگ	جعفر سبحانی	نسل جوان	معلم / دانش‌آموز
چشم دل	جواد محدثی	سازمان تبلیغات اسلامی	معلم / دانش‌آموز

۱ــ خس: کاه و علف، فرومایه.

درس هفدهم

زمینه‌های پیوند

خانواده مقدس‌ترین بنای اجتماعی نزد خداست. این بنا با پیوند زن و مرد به‌وجود می‌آید و با آمدن فرزندان کامل می‌شود. با تولد فرزندان، زن و مرد، مادر و پدر بودن را تجربه می‌کنند و فرزندان را در دامان خود می‌پرورانند. در این درس می‌خواهیم دربارهٔ این نهاد مقدس صحبت کنیم تا بدانیم :

زمینه‌های جذب زن و مرد به یکدیگر برای تشکیل خانواده کدام‌اند؟

اهداف تشکیل خانواده چیست؟

۱ــ وَ مِن آیاتِهِ اَن خَلَقَ لَکُم مِن اَنفُسِکُم اَزواجًا لِتَسکُنوا اِلَیها وَجَعَلَ بَینَکُم مَوَدَّةً وَرَحمَةً اِنَّ فی ذٰلِکَ لَآیاتٍ لِقَومٍ یَتَفَکَّرونَ[1]

و از نشانه‌های خدا آن است که همسرانی از [نوع] خودتان برای شما آفرید تا با آنها آرامش یابید و میان شما «دوستی» و «رحمت» قرارداد. همانا در این مورد، نشانه‌هایی است برای کسانی که تفکر می‌کنند.

۲ــ وَ اللّٰهُ جَعَلَ لَکُم مِن اَنفُسِکُم اَزواجًا وَ جَعَلَ لَکُم مِن اَزواجِکُم بَنینَ وَ حَفَدَةً وَرَزَقَکُم مِنَ الطَّیِّباتِ اَفَبِالباطِلِ یُؤمِنونَ وَ بِنِعمَةِ اللّٰهِ هُم یَکفُرونَ[2]

و خداوند برای شما همسرانی از [نوع] خودتان قرار داد و از همسرانتان برای شما فرزندان و نوادگانی نهاد و از پاکیزه‌ها به شما رزق و روزی داد. حال، آیا آنان به باطل ایمان می‌آورند و به نعمت الهی کفران می‌ورزند؟

در این آیات تفکر کنید و به سؤالات پاسخ دهید.

۱ــ هدف از تشکیل خانواده چیست؟

۲ــ نوع نگاه اسلام به زن و مرد چگونه است؟

۳ــ خداوند چه چیزهایی را به‌عنوان آیات و نشانه‌های خود معرفی کرده است؟

.....

.....

.....

.....

شخصیت انسانی زن و مرد

کلمات «إنس»، «انسان»، «بنی‌آدم» و «ناس» در قرآن کریم اختصاص به جنس خاصی ندارد و هر آیه‌ای که با این کلمات همراه باشد، به زن و مرد، هر دو مربوط می‌شود؛ زیرا حقیقت انسان را روح وی تشکیل می‌دهد و روح انسان نه مذکر است و نه مؤنث. زنان و مردان به عنوان افراد نوع بشر، ویژگی‌های فطری یکسان و هدف مشترکی دارند که با بهره گرفتن از آن ویژگی‌های فطری می‌توانند به آن هدف مشترک، یعنی قرب الهی و بهشت جاوید برسند.

۱ــ سورهٔ روم، آیهٔ ۲۱.

۲ــ سورهٔ نحل، آیهٔ ۷۲.

جایگاه زن در قرآن و مقایسه آن با تورات و انجیل

در دوره‌ای که قرآن کریم بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شد، بیشتر مردم، مرد را در خلقت برتر از زن می‌شمردند. این موضوع، در داستان خلقت آدم و حوّا و زندگی آنها در بهشت اوّلیه و بیرون شدنشان از آنجا نمود بیشتری داشت.

به طور مثال، در سِفْر «پیدایش» تورات آمده که حوّا از دندهٔ چپ آدم خلق شد و او بود که آدم را اغوا و گمراه کرد و به خوردن میوهٔ درخت ممنوعه تشویق نمود؛ به‌این صورت که شیطان به شکل مار درآمد و به سراغ حوّا رفت و به وسوسهٔ او پرداخت. وقتی شیطان، حوّا را فریب داد، حوّا به نزد آدم رفت و آن قدر اصرار کرد تا او را راضی نمود که با هم به درخت ممنوعه نزدیک شوند و از میوهٔ آن بخورند.[1] این کتاب که هم اکنون نیز کتاب مقدّس یهودیان و مسیحیان است، چنین نگاهی به زن را به پیروان خود منتقل می‌کند و در مورد خروج از بهشت، زن را مقصر نشان می‌دهد و او را به گناه نزدیک‌تر می‌داند.

بر اساس آموزه‌های کتاب مقدّس (تورات و اناجیل) مسیحیان معتقدند زن منبع هر شر و فساد در عالم است. زن ستیزی و شر انگاری وی، در تمام دورانی که کلیسا بر غرب سیطره داشت از طرف کشیشان کلیسا ترویج می‌شد.

قرآن کریم در همان عصری که غرب بدترین خشونت‌ها و تحقیرها را علیه زن روا می‌داشت، در جامعهٔ جاهلی نازل شد. جامعه‌ای که برخی از آنان داشتن دختر را ننگ می‌دانستند و رفتاری خشن و قهرآمیز با زنان و دختران داشتند[2]. امّا قرآن کریم، در تقابل با فرهنگ رایج آن زمان، به زن شخصیت انسانی بخشید و معیار کرامت را نه براساس جنسیت بلکه براساس فضایل انسانی و ایمان و تقوا قرار داد. قرآن کریم، در بیان داستان خلقت، مرد را برتر از زن قرار نمی‌دهد. قرآن می‌فرماید که زن از همان جنس مرد آفریده شده است.[3] و در داستان بیرون رفتن آنها از بهشت هم بدون اینکه نامی از مار بیاورد، می‌فرماید که شیطان هر دو را با هم فریب داد.[4] همچنین می‌فرماید خداوند انسان‌ها را از یک مرد و یک زن آفریده و هیچ‌کدام در پیشگاه خدا بر دیگری برتری ندارند، مگر به تقوا.[5]

۱ــ تورات، سفر پیدایش، اصحاح ۲، ۲۳-۲۵ و اصحاح ۳، ۱-۷.
۲ــ سورهٔ نحل، آیهٔ ۵۸.
۳ــ سورهٔ نسا، آیهٔ ۱.
۴ــ سورهٔ اعراف، آیهٔ ۲۰.
۵ــ سورهٔ حجرات، آیهٔ ۱۳.

نقش‌های مکمّل

خداوند، زن و مرد را به گونه‌ای آفریده که زوج یکدیگر باشند[1]؛ یعنی در کنار هم قرار گیرند و یکدیگر را کامل کنند؛ زن و مرد اگرچه از نظر ویژگی‌های انسانی با هم مشترک هستند و خداوند برای هر دو هدف واحدی معیّن کرده است، اما از جهت «زن بودن» و «مرد بودن»، یعنی از نظر خصوصیات جسمی با هم متفاوت‌اند. این تفاوت‌ها به گونه‌ای است که هر دو را به‌هم نیازمند کرده است، بدون اینکه یکی بر دیگری برتری داشته باشد؛ زیرا برتری هرکس نزد خداوند به تقواست که باید آن را در وجود خود پرورش دهد.[2]

تفاوت‌های میان زن و مرد به جهت وظایف مختلفی است که خالق حکیم بر عهدهٔ هریک از زن و شوهر نهاده است تا هرکدام از آنها بتوانند در زندگی مشترک و خانوادگی نقش‌های خاصی را بر عهده بگیرند و یک خانوادهٔ متعادل را پدید آورند. به‌طور مثال، توانمندی عاطفی بالای زنان و قدرت جسمی بیشتر مردان برای آن است که زن با محبت مادری، فرزندان را رشد دهد و مرد با کار کردن نان‌آور خانواده باشد.

مهم‌ترین عامل پایداری خانواده، درک درست از زوجیت و مکمل هم بودن زن و مرد و عمل به‌این درک است. اگر همسران از این موضوع غافل باشند، به سرعت در محیط خانه از هم بیگانه می‌شوند و با پیش آمدن کوچک‌ترین تنش از هم جدا می‌شوند. اما اگر درک متقابل از نیازهای متفاوت یکدیگر داشته باشند، با آرامش در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند و به تعبیر قرآن کریم، لباس یکدیگر می‌شوند و کاستی‌ها و نقص‌های یکدیگر را می‌پوشانند.[3]

از این‌رو، هر جوانی باید قبل از ازدواج، با آموزش نزد معلمان و مربیان مورد اعتماد و مطالعهٔ کتاب‌های مناسب، به درک درستی از ازدواج و زندگی خانوادگی برسد، تا بتواند یک خانوادهٔ موفق را تشکیل دهد. پس آموزش قبل از ازدواج، یکی از کلیدهای موفقیت در زندگی خانوادگی است.

۱ــ سورهٔ نبأ، آیهٔ ۸.

۲ــ نظام حقوق زن در اسلام، شهید مطهری، ص ۱۱۹.

۳ــ سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۸۷.

امروزه، جامعهٔ ما از سه دسته خانواده تشکیل شده است :

۱ــ خانواده‌های سنّتی : این خانواده‌ها که باورها و اعتقادات دینی خود را با برخی از آداب و سنّت‌های محلی ترکیب کرده‌اند، از قدیم الایام وجود داشته‌اند. این خانواده‌ها، امتیازات و معایبی دارند.

یکی از امتیازات آنها این است که با استفاده از تجربه‌های فراوان، به سنّت‌هایی رسیده‌اند که می‌دانند چگونه با هم زندگی کنند و روزگار را بگذرانند. به همین جهت، نوعی آرامش روانی بر این خانواده‌ها حاکم است.

یکی از معایب آنها این است که گاه میان آموزه‌های اسلام و سنّت‌های خود فرق نمی‌گذارند و آن سنّت‌ها را آموزه‌های دین تلقی می‌کنند و اگر کسی با آن آموزه‌ها مخالفت کند، به حساب مخالفت با دین می‌گذارند؛ مثلاً برخی از خانواده‌ها فکر می‌کنند که ابتدا پدر و مادر باید همسر آیندهٔ فرزند را شناسایی کنند و اگر فرزندی قبل از آنها از راهی کاملاً درست، به کسی علاقه‌مند شده باشد و به پدر و مادر اطلاع دهد، کار ناشایسته‌ای کرده است.

۲ــ خانواده‌های مخالف سنّت : این قبیل خانواده‌ها که بیشتر تحت تأثیر فرهنگ غرب، با هر سنّتی مخالف هستند، می‌کوشند با الگو گرفتن از آن فرهنگ، از سنّت‌ها فاصله بگیرند و زندگی مدرن و جدیدی بسازند. این گروه از خانواده‌ها با دو مشکل اساسی روبه‌رو هستند :

اوّل : نمی‌توانند میان سنّت‌های غلط جامعهٔ خود با آموزه‌های اسلام تفکیک قائل شوند و به همین جهت، هر سنّت قدیمی‌را فقط به این دلیل که قدیمی‌است، رد می‌کنند و انکار می‌نمایند. در نتیجه اندک اندک از اسلام فاصله می‌گیرند و به گناه آلوده می‌شوند.

دوم : از سطح ظاهری زندگی خانوادگی در غرب که از طریق رسانه‌ها یا مسافرت‌ها بیان می‌شود، اطلاع دارند و از لایه‌های عمیق و بنیانی آن مانند متلاشی شدن خانواده، فردگرایی و سردی روابط اعضای خانواده با یکدیگر، عادت به طلاق، سپردن اطفال به نهادهای عمومی، گسترش روابط نامشروع، افزایش خانواده تک‌سرپرست، کمتر مطلع می‌شوند و اگر به برخی از این افراد عواقب زندگی خانوادگی در غرب گفته شود، در پاسخ می‌گویند که در برخی از این امور، مانند طلاق، جامعهٔ ما هم دارد به همان سمت کشیده می‌شود و به‌این موضوع توجه نمی‌کنند که افزایش طلاق، بیشتر در همان گروه‌هایی است که با زندگی سنّتی مخالف‌اند و زندگی شبه غربی دارند و این افزایش محصول پیروی از زندگی غربی است. البته عواملی مانند فقر یا بیکاری هم از عوامل طلاق‌اند که به‌این بحث مربوط نمی‌شود.

۳ــ خانوادهٔ متعادل و نمونهٔ اسلامی : این‌گونه خانواده‌ها می‌کوشند راهنمایی‌های اسلام را از سنّت‌های غلط جامعه جدا کنند و با کنار گذاشتن سنّت‌های غلط، زندگی خانوادگی را با معیارهای اسلامی‌بنا کنند و در انتخاب همسر یا تربیت فرزند از آن معیارها کمک بگیرند و تا آنجا از سنّت‌های جامعه استفاده کنند که مخالف اسلام نباشد. این قشر از جامعه، به دلیل یک حرکت عالمانه که همراه با مطالعه و فکر و اندیشه است، معمولاً خانواده‌های موفق‌تری دارند و آرامش خانوادگی آنان، خیلی بیشتر از خانواده‌های دستهٔ دوم است و جدایی و طلاق، کمتر در این خانواده‌ها اتفاق می‌افتد.

آمادگی برای ازدواج

انسان، با رسیدن به سنّ بلوغ و دورهٔ جوانی وارد مرحلهٔ مسئولیت‌پذیری می‌شود و این شایستگی را به‌دست می‌آورد که مخاطب خداوند قرار گیرد و از هم‌اکنون برای سعادت خود و خانواده‌ای که در آیندهٔ نزدیک تشکیل خواهد داد، برنامه‌ریزی نماید. مهم‌ترین این برنامه‌ها در مورد تشکیل خانواده عبارت‌اند از :

۱ــ تقویت عفاف و پاکدامنی در خود از آغاز بلوغ؛

۲ــ مشخص کردن هدف‌های خود از تشکیل خانواده؛

۳ــ شناخت معیارها و شاخص‌های همسر مناسب؛

۴ــ شناخت ویژگی‌های روحی زن و مرد.

در این درس به تبیین برخی از این موارد می‌پردازیم :

تقویت عفاف و پاکدامنی

دورهٔ بلوغ تا ازدواج یکی از حساس‌ترین و ارزشمندترین دوره‌های عمر انسان است؛ دورهٔ گذر از کودکی و ورود به بزرگسالی و پذیرش مسئولیت‌های زندگی است. اگر نوجوان و جوان، این دوره را با پاکی و پاکدامنی بگذراند و در حالی به زندگی مشترک با همسرش وارد شود که آلوده به گناه و فحشا نشده باشد، راه رسیدن به بهشت را برای خود و فرزندانش بسیار هموار کرده است.

قرآن کریم از دختران و پسران می‌خواهد که قبل از ازدواج حتماً عفاف پیشه کنند تا خداوند به بهترین صورت، زندگی آنان را سامان دهد.[۱] همچنین می‌خواهد که به هیچ وجه در پی رابطهٔ غیرشرعی، چه پنهان و چه آشکار، با جنس مخالف نباشند[۲]،که زیان آن تا قیامت دامنگیر آنان خواهد شد و در نسل‌های آنان تأثیر بدی خواهد گذاشت.

۱ــ سورهٔ نور، آیهٔ ۳۳.

۲ــ سورهٔ مائده، آیهٔ ۵؛ سورهٔ نساء، آیهٔ ۲۵.

هر جوانی به طور فطری و طبیعی خواستار ازدواج با کسی است که قبل از ازدواج پاکدامنی خود را حفظ کرده و رابطهٔ غیرشرعی با جنس مخالف نداشته است. کسی که چنین خواسته‌ای دارد، باید خودش نیز این‌گونه باشد. همچنین، هرکس که خواستار آن است تا دیگران به اعضای خانواده او نظر سوء نداشته باشند، خودش هم باید چنین باشد. نظام هستی بر عدالت استوار است،[1] عمل هرکس، عکس‌العملی دارد که قسمتی از آن در این جهان ظاهر می‌شود و تمام آن در آخرت.

در این مسیر، پیشگیری، بهتر از درمان است. برای پیشگیری از گرفتاری به بیماری فساد و گناه باید کاری کنیم که در آستانهٔ انجام گناه قرار نگیریم. در عصری که گسترش‌دهندگان فساد و فحشا از آخرین دستاوردهای علمی برای رسیدن به مقاصد شوم خود بهره می‌برند، باید با زیرکی، شجاعت روحی و توکّل بر خداوند، راه‌های نزدیکی به گناه را ببندیم و بینی شیطان را بر خاک بمالیم.

بیشتر بدانیم

اقدامات زیر برای حفظ عفاف و پاکدامنی بسیار مؤثر است :

۱ــ کنترل نگاه و استقامت در برابر تحریک دیگران برای دیدن یک فیلم یا یک پیام نامناسب، یا حضور در مجالس گناه آلود و توانایی «نه» گفتن به آنها؛

۲ــ انتخاب دوست دیندار و نمازخوان و معاشرت نکردن با افراد بی‌بندوبار؛

۳ــ استفاده از لباس مناسب با شأن و منزلت انسان مسلمان؛

۴ــ انجام درست و به موقع نماز، به خصوص به صورت جماعت و با حضور در مسجد و شرکت در جلسات مذهبی، مانند مجالس دعای کمیل و دعای ندبه، اعیاد و عزاداری‌ها و سخنرانی‌های پر محتوا؛

۵ــ مشغول بودن به کارهای ضروری، مانند درس خواندن، انجام کارهای منزل، پرداختن به کارهای فنّی و هنری، همکاری در بسیج، کانون‌های فرهنگی و بنیادهای خیریه؛

۶ــ رعایت جنبه‌های حلال و حرام در ارتباط با جنس مخالف

۷ــ خواندن داستان‌هایی دربارهٔ سیره و رفتار پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، حضرت فاطمه و امامان بزرگوار علیهم‌السلام و کسانی که پیرو آنان بوده‌اند، همچون شهدای دفاع مقدس؛

۸ــ توجه به نصیحت‌ها و خیرخواهی‌های پدر و مادر؛

۱ــ «بِالعدلِ قامتِ السّماواتُ وَ الارضُ»؛ عوالی اللئالی، شیخ محمدبن علی‌بن ابراهیم أحسائی، ج ۴، ص ۱۰۳.

توجه به اهداف ازدواج

شایسته است که به تدریج دربارهٔ هدف خود از ازدواج فکر کنیم و هوشمندانه وارد این مرحله از زندگی شویم. البته برای تشکیل خانواده در متون دینی اهدافی ذکر شده است که بعضی از آنها را در اینجا ذکر می‌کنیم. خوب است که ما نیز در بحث ازدواج همین هدف‌ها را در نظر بگیریم.

اوّل. پاسخ به نیاز جنسی : ابتدایی‌ترین زمینهٔ ازدواج، نیاز جنسی مرد و زن به یکدیگر است. این نیاز که احساس آن از دوران بلوغ آغاز می‌شود، اوّلین کشش و جاذبه را میان زن و مرد ایجاد می‌کند و آنان را به سوی تشکیل خانواده می‌کشاند. بر اثر ازدواج و پاسخ صحیح به‌این نیاز، هرکدام از مرد و زن به یک آرامش روانی می‌رسند.

دوم. انس با همسر : هر یک از زن و مرد، علاوه بر نیاز جنسی، نیازمند به زندگی با دیگری هستند و این نیاز نیز پس از بلوغ آشکار می‌شود. این نیاز به گونه‌ای است که اگر فردی از راه‌های نامشروع نیاز جنسی خود را برطرف کند، اما بدون همسر زندگی کند، باز هم یک بی‌قراری و ناآرامی‌او را آزار می‌دهد که فقط با بودن در کنار همسر برطرف می‌شود.

برخی از ازدواج‌های ناموفق هم، ریشه در همین موضوع دارند که زن یا مرد به‌این نیاز همسر خود توجهی ندارد و رفتاری آرامش‌بخش از خود نشان نمی‌دهد. تجربه‌های روان‌شناختی گویای آن است که توانایی زن نسبت به مرد در ایجاد آرامش بیشتر است و مبدأ آرامش در خانواده، اوست.

تدبّر در قرآن

با توجه به آیات صفحهٔ ۲۰۹، پاسخ دهید :

برای اینکه آرامش ناشی از انس و هم‌صحبتی میان همسران پدید آید، قرآن کریم از آنان می‌خواهد که دو ویژگی در میان آنها تقویت شود. آن دو ویژگی کدام‌اند؟

..... و .....

سوم. رشد و پرورش فرزندان : خانواده بستر رشد و بالندگی فرزندان است و هیچ نهادی نمی‌تواند جایگزین آن شود. فرزند، ثمرهٔ پیوند زن و مرد و تحکیم‌بخش وحدت روحی آنهاست. آنان

دوام وجود خود را در فرزند می‌بینند و از رشد و بالندگی او لذت می‌برند. کدام افتخار بالاتر از آنکه خداوند تربیت و پرورش چند تن از بندگان خود را به پدر و مادر سپرده است و احترام و اطاعت از والدین را هم ردیف طاعت و عبودیت خود قرار داده است.

البته مسئولیتی که با آمدن فرزندان بر دوش پدر و مادر قرار می‌گیرد، سنگین و غیرقابل چشم‌پوشی است. بنابراین، تمام فعالیت‌های بعدی پدر و مادر باید به گونه‌ای تنظیم شود که به رشد این نهال‌ها و بالندگی آنها کمک کند. هریک از استعدادهای فرزندان که به خاطر بی‌تدبیری پدر یا مادر سرکوب شود، در پیشگاه خداوند مجازاتی به همراه دارد.

چهارم. رشد اخلاقی و معنوی: انسان به رشد و تکامل اخلاقی نیاز دارد و خانواده، بستر مناسب آن است. پسر و دختر جوان با تشکیل خانواده، از همان ابتدا زمینه‌های فساد را از خود دور می‌کنند، مسئولیت‌پذیری را تجربه می‌نمایند، مهر و عشق به همسر و فرزندان را در خود پرورش می‌دهند، با گذشت و مدارا و تحمل سختی‌ها و ناگواری‌های زندگی، به درجات معنوی بالاتری نائل می‌شوند.

علاوه براین، تربیت صحیح کودکان و رشد فضائل اخلاقی آنها در خانواده اتفاق می‌افتد. البته، این در صورتی است که پدر و مادر با مسئولیت خود آشنا باشند و آن را به درستی انجام دهند.

نکتهٔ مهم

برای اینکه یک ازدواج موفق داشته باشید که هم به جدایی منجر نشود و هم آرامش و خوشبختی را به‌دنبال داشته باشد، لازم است که در تشکیل خانواده به هر چهار هدف توجه کنید و هدف چهارم را در مرتبهٔ برتر قرار دهید. به طور مثال، اگر فقط هدف اوّل را دنبال کنید و برای سه هدف دیگر تلاش نکنید، پس از مدتی، اختلافات ظاهر می‌شوند و دوری روحی و روانی یا همان طلاق عاطفی زندگی را خسته‌کننده می‌کند. اما اگر به چهار هدف توجه داشته باشید، به زودی محیطی آرامش بخش و سرشار از نشاط و لذت پدید خواهد آمد و اعضای خانواده تا آخر عمر با احساس رضایت در کنار هم زندگی خواهند کرد.[1]

۱ــ دختران زودتر از پسران از سطح نیاز اول می‌گذرند و به هدف‌های بالاتر توجه دارند. یعنی معمولاً نیازهایی بیش از نیاز جنسی آنها را به‌سوی پسران می‌کشاند. برخی از پسران که معمولاً برای نیاز سطح اوّل به‌سوی دختران می‌روند، به ارتباطی موقت بسنده می‌کنند و پس از مدت کوتاهی ارتباط خود را قطع می‌کنند و کمتر به ارتباطی پایدار برای تشکیل خانواده می‌اندیشند. به همین‌جهت گفته‌اند که برای تشکیل خانواده، علاوه بر نیاز اوّل، آگاهی از نیازهای دیگر که مدتی پس از بلوغ جنسی برای پسران حاصل می‌شود، ضرورت دارد. از فواید مهم مشورت دختران با پدران و مادران تشخیص موضوعاتی از این قبیل است (رجوع کنید به یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۵، ص ۳۰).

درس هجدهم

پیوند مقدّس

رسول خدا ﷺ :

«در اسلام، هیچ بنایی نزد خدا محبوب‌تر از ازدواج نیست.[1]»

از ماندگارترین و حساس‌ترین تصمیم‌های زندگی، انتخاب همسر و آغاز زندگی مشترک با اوست. معمولاً برای همهٔ جوانان در زمینهٔ ازدواج و انتخاب همسر، سؤالاتی پیش می‌آید، از جمله :

به‌راستی، همسر مناسب و دلخواه، چه ویژگی‌هایی دارد؟

زمان مناسب ازدواج چه هنگامی است؟

چه موانعی در مسیر ازدواج وجود دارد و چگونه می‌توان از آنها عبور کرد؟

در این درس، به این سؤالات پاسخ خواهیم داد.

۱ــ «ما بُنِیَ بِناءٌ فِی الاِسلامِ اَحَبُّ اِلَی اللّٰهِ مِنَ التَّزویجِ»؛ من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ص ۴۰۹.

انتخاب همسر و مسئولیت آینده

پس از تعیین هدف ازدواج، انتخاب همسر مناسب مطرح می‌شود. طبق مقرّرات اسلامی، رضایت کامل دختر و پسر برای ازدواج ضروری است و اگر عقدی به زور انجام بگیرد، باطل است و مشروعیت ندارد.

داشتن قدرت انتخاب، ارزشمند و در عین حال، مسئولیت‌آور است. برای موفق شدن در این مسئولیت، باید بر شور و احساس جوانی تسلط کامل داشت و با چشم باز، عمل کرد. همواره دیده‌ایم که علاقه و محبت به یک شخص، چشم و گوش را می‌بندد و عقل را به حاشیه می‌راند. این سخن زیبای امام علی علیه‌السلام مربوط به مواردی از همین قبیل است :

حُبُّ الشَّیءِ یُعمی وَ یُصِمُّ «علاقهٔ شدید به چیزی، آدم را کور و کر می‌کند».[1]

از این‌رو، پیشوایان دین از ما خواسته‌اند که در مورد همسر آینده با پدر و مادر خود مشورت کنیم تا به انتخابی درست برسیم. پدر و مادر به علت علاقه و محبت به فرزند، معمولاً مصلحت و خوشبختی او را در نظر می‌گیرند و به علت تجربه و پختگی‌شان، بهتر می‌توانند خصوصیات افراد را دریابند و عاقبت ازدواج را پیش‌بینی کنند.

البته پدران و مادران نباید نظر خود را بر فرزندانشان تحمیل کنند و آنها را به ازدواجی ناخواسته بکشانند. شایسته است محیط خانواده، محیط هم‌دلی، اعتماد به بزرگ‌ترها، شنیدن نظرات یکدیگر و محیط محبت و خیرخواهی باشد تا بهترین تصمیم‌ها گرفته شود و کمتر به حسرت و پشیمانی منجر شود.

از همین منظر است که ضرورت اجازهٔ پدر برای ازدواج دختران معلوم می‌شود.

لطافت‌های روحی دختر، آن‌گاه که در فضای محبت و علاقهٔ جنس مخالف قرار می‌گیرد، احتمال نادیده گرفتن برخی واقعیت‌ها را به دنبال دارد، علاوه بر این، چون دختران به خاطر حیا و عزّت نفس قوی خود، در ازدواج پیش‌قدم نمی‌شوند و طلب و درخواست از طرف پسر صورت می‌گیرد، ممکن است حیا مانع از آن بشود که دختر همهٔ ویژگی‌های پسر و سابقهٔ او را بشناسد و با آگاهی کامل تصمیم‌گیری کند. در چنین مواقعی، پدر که بر احساسات خود غلبه دارد و نیز تجارب فراوان و شناخت کامل از جنس مرد دارد، می‌تواند همانند باغبانی دلسوز و کاردان از گل لطیف و ظریف خویش مراقبت کند و به راهنمایی او بپردازد.[2]

۱ــ خاتمة المستدرک، میرزای نوری، ج ۱، ص ۲۰۱.

۲ــ طبعاً تأکید بر اجازهٔ پدر برای آن است که گاه ممکن است دختری علی‌رغم توصیه‌های پدر، علت خیرخواهی و راهنمایی او را درک نکند. دراین‌صورت، التزام به اجازهٔ پدر، او را از افتادن در دام زندگی ناپایدار و نامطلوب باز خواهد داشت. بنابراین، اجازهٔ پدر، نه‌تنها محدودیتی برای دختران نیست؛ بلکه لطفی از جانب خداوند برای آنان است؛ زیرا در بیشتر موارد نظر پدر و دختر یکی می‌شود. تنها در صورت عدم توافق است که ازدواج منتفی می‌شود. البته در این صورت هم، یا به صلاح دختر و یا خلاف مصلحت اوست. اگر تصمیم پدر خلاف مصلحت باشد، دختر می‌تواند با کمک بستگان، پدر را قانع کند و اگر پدر استبداد ورزد و به مصلحت فرزند توجه نکند (که البته بسیار استثنایی و نادر است)، مراجع قانونی حق دختر را به وی باز خواهند گرداند.

معیارهای همسر شایسته

از نظر قرآن کریم، مهم‌ترین معیار همسر شایسته، باایمان بودن اوست.[1] هر قدر ایمان یک فرد قوی‌تر باشد، شایستگی او برای همسری بیشتر است. البته معیارهای دیگری نیز که باید مورد توجه قرار گیرند، عبارت‌اند از :[2]

ردیف	معیارها	ردیف	معیارها
	اصالت خانوادگی		عاقل و فهیم بودن
	پوشش مناسب اسلامی		سلامت جسمی و روانی
	عدم ارتباط غیر شرعی با جنس مخالف		قناعت در زندگی
	صداقت با همسر		کسب و کار حلال
	اخلاق خوب و خوش‌رویی		زیبایی و مورد پسند بودن
	انجام عبادات، به‌خصوص نماز		داشتن دوستان درستکار و سالم

*** فعالیت کلاسی**

در جدول بالا معیارها را بر اساس نظر خودتان رتبه‌بندی کنید و علت را در هر مورد بیان کنید.

راه‌های شناخت همسر

تحقیق دربارهٔ همسر آینده را نباید با معاشرت‌هایی که منشأ آن تنها هوس‌های زودگذر است، اشتباه کرد. تجربه نشان داده است که این‌گونه معاشرت‌ها، هرچند با عنوان‌هایی مانند شناخت روحیهٔ همسر و امتحان او باشد، نتیجه‌بخش نیست و آثار زیانباری دارد که به خاطر همان آثار، خداوند اجازهٔ این‌گونه معاشرت‌ها را به ما نداده است. در این معاشرت‌ها، معمولاً احساسات بر هر دو نفر حاکم می‌شود و دختر و پسر شخصیت واقعی خود را پنهان می‌کنند. هر طرف اصرار دارد خود را بهتر از آنچه هست، نشان دهد تا محبوب دیگری واقع شود. معمولاً هم بیشتر این معاشرت‌ها به سستی رابطه و جدایی می‌انجامند. متناسب با فرهنگ اسلامی، راه‌های زیر برای شناخت کسی که تصمیم به ازدواج با او را داریم، پیشنهاد می‌شود :

۱ــ تحقیق دربارهٔ خانوادهٔ همسر و موقعیت اعضای خانواده در محل زندگی و محل کار.

۱ــ سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۲۱.

۲ــ برای کسب اطلاع بیشتر، به کتاب «خانواده در قرآن» احمد بهشتی و «همسرداری» آیت‌الله ابراهیم امینی، مراجعه کنید.

۲ــ شناخت دوستان همسر و کسانی که او با آنها معاشرت بیشتری دارد.
۳ــ تحقیق دربارهٔ روحیات و خُلقیات همسر در محیط کار یا محل تحصیل.
۴ــ معاشرت خانواده‌های دوطرف با یکدیگر و بهره‌بردن از تجارب پدر و مادر در این معاشرت‌ها.
۵ــ مشورت با افراد قابل اعتماد و کاردان.
۶ــ گفت‌وگو با یکدیگر در جلسات حضوری و طرح نظرات و دیدگاه‌ها دربارهٔ موضوعات مختلف.

بهتر است مسیر شناخت همسر با مشارکت پدر و مادر طی شود که سرشار از تجربه‌اند و معمولاً به مصلحت آیندهٔ فرزند خود علاقه‌مندند.

بررسی کنید

هریک از این راه‌ها را بررسی کنید و بگویید که هرکدام از این راه‌ها چگونه در تشخیص همسر آینده به ما کمک می‌کند؟

زمان ازدواج

آمادگی برای ازدواج، نیازمند دو بلوغ است: یکی بلوغ جنسی و دیگری بلوغ عقلی و فکری که مدتی پس از بلوغ جنسی فرا می‌رسد. با رسیدن بلوغ عقلی، جوان درمی‌یابد که باید زندگی را بسیار جدّی بگیرد و برای آینده‌اش برنامه‌ریزی کند. توجه به داشتن شغل و پیداکردن کار، فکرکردن دربارهٔ ویژگی‌های همسر، تنظیم خرج و هزینهٔ خود و دوری از بی‌برنامه‌بودن از نشانه‌های بلوغ عقلی است. نباید فاصلهٔ میان بلوغ جنسی و عقلی با زمان ازدواج زیاد شود و تشکیل خانواده به تأخیر افتد. به همین علت، پیشوایان ما همواره دختران و پسران را به ازدواج تشویق و ترغیب کرده و از پدران و مادران خواسته‌اند که با کنار گذاشتن رسوم غلط شرایط لازم را برای آنان فراهم کنند و به خاطر پندارهای باطل همچون فراهم شدن همهٔ امکانات زندگی، فرزندان خود را به گناه نکشانند و جامعه را گرفتار آسیب نسازند.

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

«کسی که ازدواج کند، نصف دین خود را حفظ کرده است؛ پس باید برای نصف دیگر، از خدا پروا داشته باشد».[۱]

۱ــ اصول کافی، کلینی، ج ۵، ص ۳۲۹؛ من لایحضره الفقیه، صدوق، ج ۳، ص ۳۸۳.

این جملهٔ کوتاه، اهمیت ازدواج را به‌خوبی می‌رساند و نشان می‌دهد که چگونه نیمی از دینداری انسان با ازدواج، حفظ و نگه‌داری می‌شود.

ایشان همچنین می‌فرماید: «برای دختران و پسران خود امکان ازدواج فراهم کنید تا خداوند اخلاقشان را نیکو کند و در رزق و روزی آنها توسعه دهد و عفاف و غیرت آنها را زیاد گرداند».[1]

امام صادق علیه‌السلام نیز می‌فرماید:

«دو رکعت نماز شخص متأهل، برتر از هفتاد رکعت نمازی است که شخص مجرد می‌خواند».[2]

نباید از یاد ببریم که ازدواج برای رفع نیازهای طبیعی و پاسخگویی به قانون خلقت انجام می‌شود و شایسته است که به این نیازهای طبیعی در «**زمان مناسب**» و به «**شیوهٔ صحیح**» پاسخ دهیم.

شادابی، سلامت جسمی و روحی، رشد طبیعی، احساس رضایت درونی، کاهش فشار جنسی و سلامت اخلاقی جامعه از فواید ازدواج در «زمان مناسب» است. تأخیر در ازدواج، سبب افزایش فشارهای روحی و روانی، روابط نامشروع و آسیب‌های اجتماعی می‌شود.

همچنین اگر فردی بخواهد به شیوه‌ای غیر از شیوه‌های مطرح‌شده از سوی دین، یعنی به «شیوهٔ ناصحیح» به نیاز جنسی خود پاسخ دهد، درآن‌صورت، لذت آنی برخاسته از گناه، پس از چندی، روح و روان فرد را پژمرده می‌کند و شخصیت او را می‌شکند. این‌گونه اشخاص، به جای بازگشت به مسیر درست، برای فرار از این پژمردگی به افراط در گناه کشیده می‌شوند؛ اما نمی‌دانند که روحشان مانند تشنه‌ای است که هرچه بیشتر از آب شور دریا می‌نوشد، بر تشنگی‌اش افزوده می‌شود و بی‌قراری‌اش شدّت می‌یابد.

دین اسلام به همهٔ نیازها و خواسته‌های انسان، چه نیازهای فطری، اخلاقی و معنوی و چه نیازهای مختلف غریزی و جسمی، توجه کرده است و با واقع‌بینی کامل، برای شرایط گوناگون، راه‌حل‌هایی حکیمانه، ارائه داده است تا نه فرد گرفتار هیجانات و طغیان‌های غیراخلاقی شود و نه جامعه دچار بحران‌های اجتماعی[3].

دانش تکمیلی

برای آشنایی با برخی احکام ازدواج موقت به محتوای این رمزینه مراجعه کنید.

۱ــ نوادر، قطب راوندی، ص ۳۶.

۲ــ کافی، کلینی، ج ۵، ص ۳۲۸؛ من لایحضره الفقیه، صدوق، ج ۳، ص ۳۸۴.

۳ــ در اسلام علاوه بر ازدواج دائم، ازدواج موقت نیز برای کسانی که امکان ازدواج دائم ندارند، پیشنهاد شده است، که احکام آن در رسالهٔ علمیهٔ مراجع تقلید و در «دانش تکمیلی» بالا ذکر شده است.

مشکلات پیش‌رو

اوّلین سؤالی که در زمینه ازدواج به ذهن جوان خطور می‌کند این است که با وجود مشکلات اقتصادی فراوان، چگونه می‌تواند ازدواج کند؟! چاره‌اندیشی در این مورد به بخش‌های مختلفی از جامعه مربوط می‌شود. آنها باید با برنامه‌ریزی صحیح، به‌تدریج از شمار مشکلات بکاهند و امکان ازدواج به موقع جوانان را فراهم آورند. برخی از این مشکلات عبارت‌اند از :

۱ــ هزینهٔ بالای مسکن؛

۲ــ هزینه‌های ازدواج و تأمین خانواده؛

۳ــ طولانی شدن زمان تحصیلات دانشگاهی و مدت خدمت سربازی برای پسران؛

۴ــ توقّعات غیرضروری ناشی از برخی آداب و رسوم غلط؛

۵ــ رقابت‌های نابجای خانوادگی؛

۶ــ الگو قرار ندادن روش پیشوایان دین و بی‌توجهی به راهنمایی‌های آنان.

با وجود همهٔ این مشکلات، تدبیر پدران و مادران می‌تواند بسیاری از مشکلات را از میان بردارد و شرایط ازدواج آسان را فراهم کند. دختران و پسران جوانی که حفظ عفاف و پاکدامنی را اصل قرار داده‌اند، می‌توانند با کاستن از توقّعات خود و با نادیده گرفتن برخی موانع خودساخته مانند آداب و رسوم غلط و تشریفات و تجمّلات زائد، یک زندگی مشترک ساده و صمیمی را با همکاری سایر اعضای خانواده آغاز کنند و از فایده‌ها و شیرینی ازدواج که بسیار ارزشمند است، بهره‌مند شوند.

*راه حل

با توجه به مشکلات یاد شده، برای اینکه ازدواج در زمان مناسب خود انجام شود و تأخیر آن به حداقل برسد، راه‌حل‌های پیشنهادی شما برای گروه‌های زیر چیست؟

۱ــ مسئولان جامعه	۲ــ پدر و مادرها	۳ــ دختران و پسران
.....	.....	.....
.....	.....	.....
.....	.....	.....

آیا دختران و پسران می‌توانند قبل از ازدواج دوستی خارج از چارچوب شرع داشته باشند؟

قرآن کریم، به صورت قاطع، مردان و زنان را از ارتباط‌های غیرشرعی منع می‌کند و از مرد و زن می‌خواهد که فقط براساس قوانین دین با یکدیگر ارتباط داشته باشند. زیرا عاقبت روابط غیرشرعی، زیان روحی و عاطفی برای هر کدام از زن و مرد است و به گسترش بی‌بندوباری در جامعه منجر می‌شود.[1]

در بسیاری از موارد، افرادی که به دنبال این گونه دوستی‌ها هستند، به تعبیر قرآن کریم، قلبی مریض دارند[2] و فقط به دنبال هوسرانی خود و سوءاستفاده از طرف مقابل می‌باشند؛ به بهانهٔ ازدواج در آینده، از در دوستی وارد می‌شوند و پس از مدتی، بدون دلیل قانع‌کننده‌ای جدا می‌گردند و دوستی با دیگری را آغاز می‌کنند. بهترین راه عبور سالم و بی‌خطر از دورهٔ تجرّد و ورود به زندگی خانوادگی، اعتماد به راهنمایی خداوند و رعایت دستوراتی است که خدا به ما داده است. بنابراین، شایسته است به نکات زیر توجه کنیم :

۱ــ هر انسانی، چه زن و چه مرد، کسی را برای همسری می‌پسندد که قبل از ازدواج، عفیفانه زندگی کرده و با جنس مخالف رابطهٔ غیرشرعی نداشته باشد؛ زیرا می‌داند چنین کسی در طول زندگی مشترک هم، به او خیانت نخواهد کرد.

۲ــ هرکس عفاف و پاکدامنی قبل از ازدواج را رعایت نکند و عامل انحراف دیگری شود، کار او در جهان بی‌پاسخ نخواهد ماند و مکافات آن در همین دنیا به صورتی به خودش باز خواهد گشت. این مکافات، جدای از مجازات سنگین اخروی است. چوب خداوند صدا ندارد، اما ضربهٔ آن قاطع، محکم و در زمانی که گناهکار فکرش را هم نمی‌کند، وارد می‌شود.

۳ــ پسران غیور، دختران دیگر را درجای خواهر خود قرار می‌دهند و همان‌طور که اگر نامحرمی از روی هوس قصد تعرض به خواهرشان را داشته باشد، غیرتشان به جوش می‌آید، همین حالت را نسبت به دختران دیگر دارند و به خودشان اجازهٔ بی‌حرمتی به او را نمی‌دهند.

۴ــ دختران باحیا و عفیف، همواره به این فکر هستند که با همین حالت عفاف با همسر آیندهٔ خود روبه‌رو شوند و پاک وارد خانهٔ همسر گردند. از این‌رو، نمی‌گذارند هوس‌رانان متوجه آنها شوند. این دختران به‌گونه‌ای در خیابان، مدرسه، دانشگاه و سایر مراکز عمومی، رفت‌وآمد می‌کنند که کمتر کسی به خود اجازه دهد به آنان بی‌حرمتی کند.

۱ــ سورهٔ مائده، آیهٔ ۵؛ سورهٔ نساء، آیهٔ ۲۵.

۲ــ سورهٔ احزاب، آیهٔ ۳۲.

۵ ــ همهٔ آنان که با فریب فریب‌کاران وارد فضای هوس‌آلود می‌شوند، پس از مدت کوتاهی دچار یک زندگی تلخ می‌گردند که تا پایان عمر گریبانشان را رها نمی‌کند. زندگی این افراد پر از شک و بددلی به همسرشان است. آنان دائم با خود می‌گویند آیا همسرم قبل از ازدواج با من با کس دیگری نبوده است؟ آیا اکنون با کسی رابطه‌ای ندارد؟ آیا...

۶ــ توبه، بهترین راه رهایی از دام فریب‌کاران است. اگر گاهی احساس بر عقل غلبه کرد و گناهی از ما سر زد، نباید از رحمت خدا مأیوس شد و برای دومین بار فریب خورد و گفت: «آب که از سر گذشت، چه یک وجب، چه صد وجب». نه، توبهٔ واقعی کاری می‌کند که انسان دوباره به پاکی اولیهٔ خود برسد؛ زیرا «نیکی‌ها از بین‌برندهٔ بدی‌ها هستند»؛ [1]

طبق آیهٔ ۳۳، سورهٔ نور وظیفهٔ جوانی که به بلوغ جنسی و عقلی رسیده، اما هنوز امکان ازدواج پیدا نکرده است، این است که:

وَ لیَستَعفِفِ الَّذینَ لا یَجِدونَ نِکاحًا حَتّٰی یُغنِیَهُمُ اللّٰهُ مِن فَضلِهِ راه عفاف را پیش گیرند، کسانی که امکان ازدواج برایشان نیست، تا خداوند از فضل خود نیاز آنان را برطرف سازد.

قرآن کریم، در مواردی که دختر یا پسر نمی‌توانند از طریق چارچوب‌های قرار داده شده در شرع، ارتباط برقرار کنند، هیچ راهی جز عفاف و پاکدامنی و مهار نفس را نمی‌پذیرد؛ زیرا خدایی که غریزهٔ جنسی را به انسان داده، هم او به انسان نیروی ایمان و اراده‌ای بخشیده است که بتواند خویشتن‌داری کند و مانع گناه شود. برای اینکه حفظ عفاف و مهار نفس آسان‌تر شود، می‌توان از اقدامات ده‌گانه‌ای که در درس قبل پیشنهاد شد، استفاده کرد.

پیشنهاد

مراسم عروسی، آغاز زندگی زن و مرد است. امروزه این مراسم با برنامه‌های مثبت و منفی و صرف هزینه‌های گوناگون برگزار می‌شود.

از آنجا که احتمالاً تاکنون در چند مراسم عروسی شرکت کرده‌اید، این موضوع را بررسی کنید.

۱ــ کدام‌یک از برنامه‌های این مراسم، با احکام و دستورات الهی هماهنگ بوده است؟

۲ــ کدام‌یک از برنامه‌های آن، با احکام و دستورات الهی هماهنگ نبوده است؟

۳ــ به‌نظر شما کدام‌یک از هزینه‌های مراسم، قابل چشم‌پوشی و صرفه‌جویی می‌باشد؟

۱ــ سورهٔ هود، آیهٔ ۱۱۴.